



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزَائِكُمْ

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

# نور الارب

## في ترجمة

# فتوح الغيب

مترجمه حضرت واقف حقائق کاشف دقائق آفتاب آسمان و نایب ماهتاب شبستان هدایت  
 اسوة العالمین زبدة الکاملین جامع حقائق صوری و معنوی حضرت مولانا شاه حمایت علی عاری  
 قلندر کاکوروی تصحیح حضرت فلک رفعت نادره آوان نتیجه نوع انسان تیر برج باطنی گوهر مرج  
 کاظمی حقیقت منظر حضرت مولانا شاه حبیب حیدر قلندر با جازت یادگار دووان حضرت مترجم  
 عالیقدر والا گهر جناب منشی الرضا علی صاحب شرر کاکوروی بفراش لائق مع و ستایش  
 مقبول رب احب جناب منشی امیر احمد سله الله الصمد بیس کاکوری

بাহتمام

احقر انام قاری محمد عبد الولی عفا الله عنه خلف علامہ آسی مولانا محمد عبد العلی مدرسی نور اللہ ترمبہ

مطبعة الكائنات  
 دار الخیرین

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE15558

# فهرست مکتب مستطاب لاریبی ترجمه فتح الغیب

ردیف	مضمون	ردیف	مضمون	ردیف	مضمون
۱	حالات مختصر حضرت ترجمه قدس سره	۲۷	مقاله یازدهم در بیان تعلیم	۴۵	مقاله بیستم در بیان مطلب
۲	مقاله اولی در بیان اینکه هر مومنی در تمام احوال خود هیچ ضروری است	۲۸	حقیقت انقطاع	۴۶	کا و الفقران بدون کفر
۳	مقاله دوم در بیان انبیاء	۲۹	مقاله شانزدهم در بیان مع از	۴۷	مقاله سی و دوم در بیان دفع غصب قلب
۴	سنت و ترک بدعت	۳۰	استقامت در خلق و اسباب	۴۸	مقاله سی و دوم در جواب از شبهه عدم بقا و صحت و محبت مال و منال
۵	مقاله سیم در بیان کیفیت	۳۱	مقاله هیفتم در بیان معانی و وصول الی الله	۴۹	مقاله سی و سوم در بیان قسام مردم که هر چهار نوع اند
۶	بتلا و بنده به بلا و علاج آن	۳۲	مقاله شانزدهم در بیان معانی خدا	۵۰	مقاله سی و چهارم در بیان نوع کردن سالک خفیه و شکایت خود را از پروردگار وقت شمول مقصود
۷	مقاله چهارم در اثبات موت از خلق و هواداراده	۳۳	مقاله نوزدهم در بیان قول حضرت	۵۱	مقاله سی و پنجم در بیان دروغ بزرگ رخصت و اختیار و بیست
۸	مقاله پنجم در تشبیه حال دنیا و اشتغال	۳۴	مقاله بیستم در بیان قول حضرت	۵۲	مقاله سی و ششم در بیان کزانی کار آخرت را براس المال کادنیار اوقع دی
۹	اول دنیا بآن	۳۵	مقاله بیست و یکم در بیان کمال و سلم	۵۳	مقاله سی و هفتم در بیان منع
۱۰	مقاله ششم در بیان قضا و خلق و هوای نفس	۳۶	مقاله بیست و دو در بیان کمال و سلم	۵۴	مقاله سی و هشتم در بیان صدق و کذب
۱۱	مقاله هفتم در بیان خروج سالک از نفس و هواداراده	۳۷	مقاله بیست و سه در بیان کمال و سلم	۵۵	مقاله سی و نهم در بیان منع
۱۲	مقاله هشتم در بیان نفی اختیار و تسلیم	۳۸	مقاله بیست و چهارم در بیان کمال و سلم	۵۶	مقاله سی و دهم در بیان منع
۱۳	مقاله نهم در بیان کشف و مشاهده و افعال	۳۹	مقاله بیست و پنجم در بیان کمال و سلم	۵۷	مقاله سی و یازدهم در بیان منع
۱۴	مقاله دهم در بیان مخالفت نفس	۴۰	مقاله بیست و ششم در بیان کمال و سلم	۵۸	مقاله سی و دوازدهم در بیان منع
۱۵	مقاله یازدهم در بیان صبر و تمیز در حالت فقر و خواهش کماح	۴۱	مقاله بیست و هفتم در بیان کمال و سلم	۵۹	مقاله سی و سیزدهم در بیان منع
۱۶	مقاله دوازدهم در بیان افعال سلوک	۴۲	مقاله بیست و هشتم در بیان کمال و سلم	۶۰	مقاله سی و چهاردهم در بیان منع
۱۷	سایکین در حالت عشا	۴۳	مقاله بیست و نهم در بیان کمال و سلم	۶۱	مقاله سی و پانزدهم در بیان منع
۱۸	مقاله سیزدهم در بیان تعلیم بر قضا و قدر	۴۴	مقاله بیست و دهم در بیان کمال و سلم	۶۲	مقاله سی و شانزدهم در بیان منع
۱۹	مقاله چهاردهم در بیان منع خدا	۴۵	مقاله بیست و یکم در بیان کمال و سلم	۶۳	مقاله سی و هجدهم در بیان منع
۲۰	مقاله پنجاه و دوم در بیان کمال و سلم	۴۶	مقاله بیست و دو در بیان کمال و سلم	۶۴	مقاله سی و نهم در بیان منع



صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۶۶	مقالہ چہل رسوم در بیان اینکه نشاء	۸۲	مقالہ پنجاہ و ہفتم در بیان قبض و بسط۔	۵۷	مقالہ شصت و ہفتم در بیان آداب و عادات ترک تحصیل چیرے از مرادات
	سوال چہل سست و ششام فتنہ و فور علم بحق سبحانہ تعالیٰ	۸۳	مقالہ پنجاہ و ہشتم در بیان ترتیبات متفرقہ۔	۹۸	مقالہ ہفتاد و ہفتم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۶۷	مقالہ چہل و چہارم در بیان عجب		مقالہ پنجاہ و نہم در بیان صبر و رضا شکر۔	۹۹	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۶۸	مقالہ چہل و پنجم در بیان حال	۸۷	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی	۱۰۰	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۷۰	مقالہ چہل و ششم در بیان معنی		مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی	۱۰۲	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۷۲	مقالہ چہل و ہفتم در بیان ابتداء	۹۷	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی	۱۰۳	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
	سلوک و انتہائے آن		مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی	۱۰۴	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۷۳	مقالہ چہل و ہشتم در بیان حقا	۹۸	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی	۱۰۵	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
	کسیکہ مشغول بود و ہوا فاضل با وجود	۹۹	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی	۱۰۶	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۷۴	بقای فرض پذیرد وے۔		مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی	۱۰۷	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۷۵	مقالہ چہل و نہم در بیان بیداری	۱۰۲	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی	۱۰۸	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
	و خواب و بیان حلال و حرام۔	۱۰۳	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی	۱۰۹	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۷۶	مقالہ پنجاہم در بیان جمیل قرب	۱۰۴	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی	۱۱۰	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۷۷	و ادب آن	۱۰۵	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی	۱۱۱	مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۷۸	مقالہ پنجاہ و نہم در بیان زہد	۱۰۶	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی		مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۷۹	مقالہ پنجاہ و دہم در بیان صبر	۱۰۷	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی		مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۸۰	سرطا و ادب آن	۱۰۸	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی		مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۸۱	مقالہ پنجاہ و یکم در بیان رضا	۱۰۹	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی		مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۸۲	یقیناً و قنای اللہ سبحانہ و قنای	۱۱۰	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی		مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۸۳	مقالہ پنجاہ و چہارم در بیان زہد	۱۱۱	مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی		مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۸۴	در دنیا و آخرت۔		مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی		مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۸۵	مقالہ پنجاہ و پنجم در بیان		مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی		مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۸۶	مراتب اربعہ زہد		مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی		مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
۸۷	مقالہ پنجاہ و ششم در بیان فنا		مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی		مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم
	آن مع تمثیل لطیف		مقالہ شصت و نہم در بیان از معبود بستر نسوی		مقالہ ہفتاد و نہم در بیان عجب مع تمثیل آن از پنجاہ و ہشتم

[illegible]



اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

الحمد لله الذي جعل في كتابه ما يغني عن كل كتاب

بفرمائیں کہ اس طرح وراثت میں مقبول رہا حد جناب منشی امیر احمد علیہ السلام سے جس کا گوری

دراستی یس واقعه کهنه شود

# حالات مختصره حضرت مترجم قدس سره العزیز

۱۵۵۵۸



بسم الله الرحمن الرحيم

آن اوجده زمانه آن فرد یگانه آن مصباح ضیاء شریعت آن مفتاح کنوز طریقت  
 آن مقنن قوانین معرفت آن مرستم مراسم سلوک حقیقت آن سالک سالک  
 ویر و صدق و ارشاد آن ناسک مناسک محبت و ووداد آن قدوه علمای کرام  
 آن زبده اولیای عظام آن فرد فرید بحر توحید آن درر یتیم یم تفرید آن محبوب  
 بارگاه آسمی آن مقبول درگاه رسالت پناهی آن فانی فی الله آن باقی بالله  
 اوستاد اوستاد استادنا و من الیه بالعلم و الفضل استنادنا المنتظم فی سلك السلسله  
 العالیة القادرین القلندریتہ سیدی مولانا شاه حمایت علی قلندر العلوی  
 الکا کورومی خلف اوسط حضرت مرشدنا و مرشد العالم جامع الفضائل و المکارم  
 انیس العارفین جلیس الکاملین قطب الارشاد ملقب الغیب بصاحب سر  
 شاه محمد کاظم قلندر قدس سره الاطرش شیخ علوی نسب حنفی ماتریدی مذهب  
 قادری قلندری مشرب ولادت آن والا منقبت در سنه یک هزار



و یک صد و هشتاد و هشت هجری واقع گردید از زمان صغیر سن بمصدر کرامات  
 و متصف بکمال صفات جامع مکارم اخلاق و محاسن اشفاق بود و آنرا سعادت  
 و علامات ولایت از ناصیه کمال او مشهود می شد و مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر  
 نورالله مرقد الاطهر در کتاب مستطاب اصول المقصود در حال ایشان ارقام میفرمایند  
 که قبل ایشان برادر بزرگ دیگری پیدا شده بود که نامش حضرت صاحب قبله باقی باشد  
 نهاده بودند حالش عجیب بود که وقت ولادتش یکبار در تمام خانه روشنی پیدا شد  
 گویا کس مشعل افروخته باشد مردمان حاضرین آنجا متعجب گشتند و از وقوع این  
 حال همه شگفته شدند و دانستند که روح ولی ظهور کرده است لیکن بعد پنج شش روز  
 بمرد غم و بهر که دینه شد بعد وی برادر مذکور پیدا شد و حضرت صاحب قبله در واقعه  
 دیدند که این طفل میگوید که باقی باشد منم و من هفتاد و هزار حجاب حق قطع خواهم کرد  
 پس ازین واقعه آنحضرت و دیگر کسان شادان شدند و محفل شد که عجب نیست  
 که این طفل مثل باقی باشد شود و حتی بعد از آن در زمان پنج و شش سالگی کیفیتش چنین  
 بود که اگر در حق کسی چیزی میگفت مطابق آن ظهور میکرد و چنانچه یکبار در همان زمان  
 اساک باران شده بود مردم قصبه برای نماز استسقاء در باغی متصل تکیه مشرفه  
 جمع شدند اتفاقاً ایشان هم مثل طفلان بازیکنان آنجا رسیده پرسیدند که این جماعت  
 کیست و سرور بمنه چه اندکس گفت که بطلب باران زاری می کنند گفتند  
 عبت است بخانه خود و ندو چاه کنند یعنی نزول باران رحمت نخواهد شد پس  
 همچنان شد که از زبان ایشان برآمده بود آری سخا کل هر جا که روید هم گل است  
 ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم از عمر  
 ده سالگی تحصیل علم پرداختند و کتب مسائل فقهیه و علوم ضروریه خانمان خود  
 یعنی کتب تصوف و اذکار و اشغال و اعمال قلندر به از خدمت حضرت والد ماجد خویش

تحصیل فرموده رجوع بعلوم عربیه نمودند و مختصرات عربیه بخدمت برادر بزرگ خود  
 مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره شروع کردند و در آن  
 زمانه از حکیم محمد حیات ساکن بدیهه و بعد از آن در سندیله رفته از مولوی  
 قاسم علی خلف مولانا حمدا الله سندیلی و از مولانا عبد الواجد خیر آبادی  
 که مدرس مدرسه چهارچنگیت رای بودند در لکهنو رفته خواندند و قریب بفرغ  
 رسیدند مگر بوجه عوائق و موانع چند در چند از آنجا ترک نموده در دیوه رفته  
 بخدمت حضرت مولانا ذوالفقار علی که از علمای کامل و عرفای واصل و  
 صاحب نسبت و از خلفای حضرت عمده اکامین سید محمد عدل المعروف  
 به شاه لعل بریلوی رحمة الله علیه بودند هدایه و کتب دیگر انتهائی خوانده از دست  
 مبارک شان دستا فرغ بستند و محض بنا بر صحبت و استرضای شان و نیز از راه  
 دفع دغل گفتگوی علما ترک سماع غنا کردند هر چند شوق نغمه و سماع بسیار میداشتند  
 اما بر مجاهده کمر بستند و هرگز نمی شنیدند چون بعد فرغ از کتب درسیه بخانه آمدند  
 بتدریس علوم مشغول گشتند و چنانچه را از فیض تربیت و تعلیم خود مالامال ساختند  
 و در همان زمان شرح عجیب و غریب محتوی بر نکات دقیقه و لطائف نفیسه بر  
 کتاب فصول الکبریٰ تحریر نمودند و بهر کار از الاصول فی شرح الفصول موسوم ساختند  
 و در آن چنانکه باید و شاید داد تحقیق دادند تا آنکه شرح ایشان بر درجه احسن  
 المشریحی رسید بعد از آن این ترجمه نفیسه موسوم به نور الارباب فی ترجمه  
 فتوح الغیب حسب ارشاد و واجب الانقیاد حضرت والد ماجد خویش  
 قدس سره العزیز نوشته شد که احوال تو فائق انطباعش موفق حقیقی باین بنده  
 حقیر فقیر غفر له الله المولی القدر که نسبت قلند هم بسره اسطه حضرت ایشان  
 دارد و سلسله نسبى نیز بایشان منتهی می گردد و راست فرمود و نیز در آن زمانه

بسعادت بیعت در سلسله عالیه قادریه رضویه بر دست حق پرست حضرت  
 والد ماجد خویش فائز گردیدند و مشوراجازت و خلافت در اخذ بیعت ارشاد  
 و هدایت و امور فقر در سلسله عالیه ثانیه یعنی قلندریه و قادریه و چشتیه  
 و سهروردیه و فردوسی و طفقوریه و مداریه و نقشبندیه از بهمان جناب  
 عرش قباب بکف آوردند. و علاوه ازین اجازت و خلافت سلسله شریفه  
 نقشبندیه از حضرت مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوروی که سلسله  
 طریقت شان بواسطه حضرت شاه ابوسعید دهلوی بحضرت شاه ولی الله  
 محدث دهلوی فاروقی میرسد نیز حاصل گردید بیکله و صاف و کمالات سترگ  
 آن بزرگ تا کجا شمرده شوند اکتی در زمان خویش سرآمد علمای زمان سر حلقه  
 فضل و عرفان دوران بود مقبولیت و محبوبیت وی در حضور حضرت والد ماجد  
 و مرشد ارشد از مکتوبات حضرت بزرگ که در زمان طالب علمی به ایشان  
 نگاشته اند واضح میشود و هر چه از اشارات و بشارات و تعلیم او را در  
 وظائف و مراقبات که میتوانند بود همه در آنها مندرج است بلکه در مکتوبه  
 بطرف بشارت علم اولین و آخرین که خود بنفس نفیس از جناب حضرت پیر و مرشد  
 خود حضرت سیدی شاه باسط علی قلندر قدس سره بیان مبشر شده بودند  
 اشارت کرده بطور آنرا در حق ایشان ظاهراً ساخته اند چنانچه میفرمایند این خطاها  
 بسیار محظوظ گرد فہرست کتابها نگاہ داشتہ ام انشاء اللہ تعالیٰ ہمہ میسر خواهد آمد  
 بلکه ام الکتاب را امیدوار باشند کہ ہمہ علوم از آنجا است ما را از جناب عالی  
 محمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام و از زبان مبارک حضرت مرشدی علم اولین  
 و آخرین را بشارت شدہ است ہمہ در شما ظهور خواهد کرد و خاطر جمع دارند  
 و خدا را یاد دارند انتہی این اشارات و بشارات را بالتفصیل اگر معاینہ منظر باشد



کتاب مفاوضات را که حاوی است بجملة مکاتیب حضرت بزرگ مطالعه باید کرد  
 آری قیاس کن ز گلستان من بهار مرا به اوصاف حمیده و خصائل  
 پسندیده وی بسیار بودند از انجم اینست که گاه به رغبت لباس فاحشه  
 و نفیس نفوذ بلکه همیشه بوضع درویشانانند و جامه بدستار و پیراهن که از وضع  
 اشراف سادات بود معمول به خود داشت و نه گاه به رغبت بسوئے خطام دنیا  
 و معاش ظاهری گردا و جو دیکه چند مرتبه بران قدرت هم یافت چنانچه منقول است  
 که یکبار استاد ایشان حضرت مولانا ذوالفقار علی رحمة الله علیه برای نیابت  
 خود در عدالت ایشانرا میخواستند مگر منظور نفوذند و دیگر در بهان نامه قاضی القضاة  
 مولوی نجم الدین علی خان کاکوروی اخلص به ثاقب که در شهر کلکتة بعد  
 قاضی القضاتی مامور بودند و بسا صاحب جاه و فراغت بودند برائے ایشان  
 تجویز روزگار کردند مگر آنرا نیز قبول نه نمودند غایت مافی الباب اینکه جمیع  
 ایام عمر شریف ایشان از سن شعور تا ایام وفات خالی از درس و تدریس  
 علوم و اکتساب افکار و افکار و مراقبات عموم تا و اکساب طریقه علمیه قلندر  
 کاظمیہ خصوصاً در بعضیات و زکوة اسماء الهی مانند بعد از وفات حضرت  
 پدر بزرگوار و مرشد عالی مقدار خویش وی هم ترک لباس فرمود و خود اگر چه  
 مجاز و ماذون بود اما یوم عرس که بتاریخ بستم ماه ربیع الآخر میشود باز خرقة  
 شریفه قلندر یه کاظمیہ از دست برادر بزرگ خود سیدی حضرت شاه تراب علی  
 قلندر قدس سره الاطر پوشید و از ان جناب هم اجازت نامه سلاسل سبعة  
 حاصل نمود و آن جامه ارشاد و هدایت چنان بر جسم شریفش زمینده آمد که در زمانه  
 قلیل اوصاف و محامد و مکارم اخلاقش شهره دیار و امصار گردید و چنان قبولیت  
 عامه در نهاد خواص و عوام ظاهر آمد که مردمان کثیر اتحاد بر جاده اعتدال و مسلک قویم

گراییده و طوق ارادت سلسله علیه قلندریه را گردن جان آویخته و با وجود  
اجزای سلسله ارشاد و هدایت طریقته معموله تدیس علوم را موقوف نه فرمود  
و تا یوم وفات آنرا برپاداشت بالاخر چونکه هر موجود را بعد ویت لازمی است  
و بمقتضای آیه کریمه **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** ریح آفریده را مجال  
سلامت از موت نه پس بیمار رخ بست و پنجم ماه رجب المرجب روز جمعه  
سنه یک هزار و دصد و بیست و شش بعارضه گزیدگی مار سیاه یکا یک  
ازین جهان فانی رخت بعالم جاودانی بست **اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ**  
**اُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَٰوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَّاُولَٰئِكَ هُمُ**  
**الْمُفْتَكُونَ** و چونکه خمیر طینت شریفش با خمیر طینت حضرت بزرگ  
شرکت صوری و معنوی داشت پس ظهور شرکت معنوی خود از مکتوب عالی  
شان ظاهراً شد که بالا گذشت و شرکت صوری باین طور واقع شد که قبر  
شریفش را زمین پهلوی چپ حضرت بزرگ بخود کشید و مزار با فیض و انوار  
دران واقع شد گویا جزو یک کل و صل گشت و قطره به بحر آیمخت و از زبان  
وحدت بیان مضموم آیه کریمه **اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ**  
مد قل ساخت تاریخ وفات حضرت یاقش که بر مزار همه اندازش کنده است اینست  
حضرت مولوی حمایت علی      ابن کاظم شیخ خجسته نهاد  
روز آدینه بست و پنج رجب      آن قلندرنش بزرگ نژاد  
دید از چشم دل چو عالم قدس      گشته از بند غصری آزاد  
دیگر از حضرت قدوة الواصلین و عمدة الکاملین  
حضرت شاه خواجه حسن چشتی مودودی لکنوی

که از یاران با اختصاص والد ماجد حضرت ایشان بودند

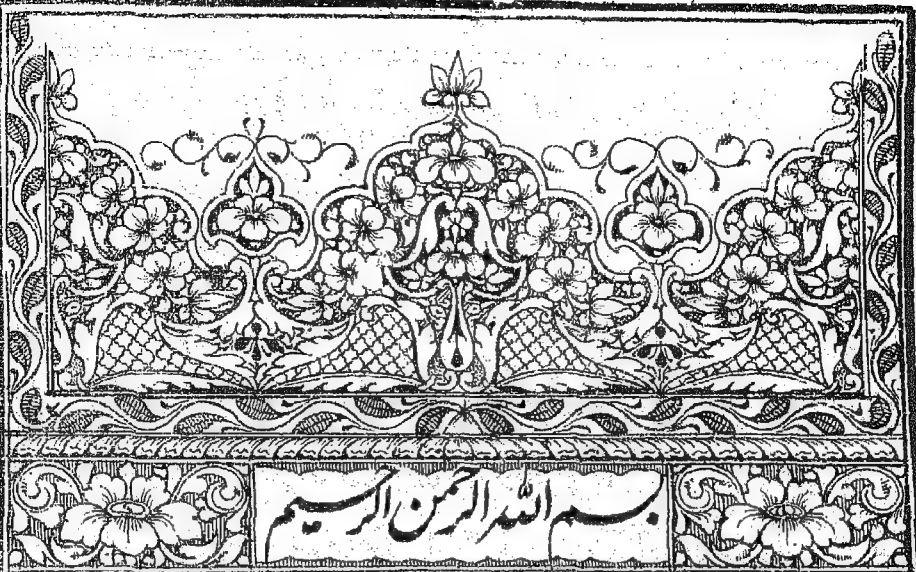
بر رضا رخ بنودی بقضا  
باشم هاشمی من تو آه  
بے تو دل بشد شده اسے دل بند  
چون بتو بند اجل زدنا گاه  
سال تاریخ و قاتش ز خرد  
بسکه جستم بچنین حال تباه  
گفت با لعل که بگو با افسوس  
آه دل بند رضیت با الله

اللهم نور مرقده الشريف وعظم مضجعه اللطيف وافض عليه  
سحاب رحمتك وفضلك وشايب جودك وكرمك وادم  
فیوضه وبركاته على مقارقات الطالبین الصادقین  
بحرته سیدانا و مولانا محمد سید المرسلین امین

اسامی تلامذه حضرت ایشان هر قدر که در حافظه کاتب الحروف اند این اند  
مولانا شاه حسین بخش کاکوروی خلف اکبر حضرت قدوة العارفین شاه میر محمد قلندر  
قدس سره که از اجله فضلاء عصر و اتقیا و دهر بودند و صاحب مؤلفات مفیده  
مثل رساله آثار باقیمه که مشتمل بر بهشت رسائل است رساله اول حرز الامان  
من عذاب النیران در بیان سنن و ادعیه ماثوره - رساله دیگر موسوم به  
اسرار الاسماء در بیان دعوت اسمای حسنی مع بیان طریقه اجازت که مؤلف  
را از مشایخ کرام سیده رساله دیگر موسوم به خیر الاعمال در بیان خواص  
آیات قرآنی و بقیه رسائل در علم الاعداد اند - و دیگر رساله ضروریات الادباء  
در بیان علم ادب و صنایع و بدایع آن مع کلام شعری عرب بطور تشیل و دیگر رساله  
اختلاف البصر بین دالک و فیهین در تشریح اختلاف علای بصره و کوفه در  
مسائل نحوی و دیگر رساله دستور الکلمات که مجلدی معجم است در بیان انشایدازی

فارسی و صنایع وی و دیگر حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر که برادرزاده حقیقی  
 ایشان بودند و دیگر حضرت استاد استاد مولانا شاه تقی علی قلندر کاکوروی  
 برادرزاده حقیقی ایشان که مختصرات درسیه بخدمت ایشان تحصیل کرده بودند  
 و از اجله مشاییر عصر بودند و کتاب مستطاب روض الازهر فی آثار القلندر و غیره  
 از تصانیف حضرت ایشان یادگار است و دیگر صاحبزاده خودشان جناب مولانا شاه  
 رضا علی کاکوروی و دیگر حضرت مولانا شاه نظام علی قلندر خواهرزاده ایشان که  
 عامل کامل بودند و صنف بحر مواج و منتخب الاسماء و غیره و دیگر حضرت  
 مولوی شاه کرامت علی قلندر کاکوروی سلام الله و رضوانه علیه  
 اجمعین و افاض علینا فیوضهم و فتوحهم الی یوم الدین

نگاشته محمد حبیب حیدر



همه سپاس ثابت است مرخای را عزوجل که پروردگار عالمیان هست در اول هرام و آخر آن  
 و در دل و در زبان بمقدار مخلوقات او و بشمار کلام او و بوزن عرش او و راضی شدن او از آن  
 و بعد در جفت و طاق و تر و خشک و بشمار هر چه پیدا کرده است پروردگار او پرانگنده است  
 همیشه سپاس پاک و مبارک آن خدای را که پیدا کرد همه پس راست گردانید و تقدیر نمود پس  
 هدایت کرد و میرانید و زنده کرد و خدایانید و گردانید و نزدیک گردانید و نزدیک گردانید و هر بانی کرد و هر سو کرد  
 یک را و بخوانید و بنوشانید و نیک کرد و بد گردانید و باز داشت بخشش را و بخشش نمود آن خدای  
 که بکلمه او قائم است هفت آسمان محکم و استوار و ثابت است که بهما و آرام یافت زمین پس نیست  
 کسی تا امید از رحمت او و نه امین کرده شده از مکر و دور افکندن او او را از قرب خود و نه از گزند ازین  
 حکم او و کار او نیست کسی ننگ ازنده از زندگی او و نه خالی از نعمت او پس اوست ستایش کرده شده  
 بسبب آنکه هر بانی کرد از عطا و نعمت و شکر کرده شده است بسبب چیزیکه باز داشت از بلا و محنت  
 بیشتر در و بر نبی وی محمد مصطفی که هر که متابعت وی کند با چرخ آوره است راه یاب و هر که  
 ردی گرداند از و گمراه شود و هلاک پیغمبر است که راست گوینده و تصدیق کرده شده و زاهد است  
 در دنیا و جوینده و خواهنده است مرتبه بلند را و برگزیده است از همه مخلوقات پروردگار

و چیده است از همه آفریدگان آنکه آمدین به تشریف آوردن وحی و دروغ شد باطل بسبب  
 پیدا شدن او و روشن شد زمین بنور او پس ازان درو تمام و بر کتشی پاک مبارک او دم بآ  
 و بر پاکان از آل و اصحاب او و بر پس و ندگان ایشان به نیکی که نیکو ترین مردمان اند در گذار  
 و راست ترین در گفتار و راه رفتن و رسیدن بسوی او پس توفیق مادی و عا و باز گشتن  
 بسوی خداست که پروردگار ما و پیدا کنند ما و روزی دهند ما و خورانده ما و نوشانده ما  
 فائده دهند ما و نگه دارند ما از آفات و نازد کننده ما و باز دارند ما مست از همه چیز که اینها را  
 و اندوگین کنند همین نعمتها بسبب مهربانی و فضل و منت او است و بهنگامی که همیشه  
 در قول و فعل و نمان و آشکارا و سختی و فراخی و نرمی و درشتی بدرستی که او کننده است هر چیزی را  
 که خواهد و حکم کننده است هر چیزی را که خواهد و داناست هر چه پوشیده است و آگاه است بر همه حالها  
 و کارها از لغزشها و گناهان و طاعتها شنونده است آوازها را قبول کننده است عابارها را هر چیزی را  
 که خواهد هر کس را که خواست بکشاکش و باز گردانیدن از کس اما بعد از حمد و صلوة می گویم که  
 نعمتهای خدا بر من بسیار است و متواتر در شب و روز و هر ساعت و هر لحظه در همه حالت چنانکه فرمود  
 عز و جل وَإِنْ تَعَدَّ إِحْسَانُ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَُا ای اگر شمار کنی نعمت خدا را نتوانی بشمارد از او قوله تعالی  
وَمَا يَكْفِيهِمْ نِعْمَةُ ذِي الْقُرْبَىٰ ای هر چه باشماست از نعمت پس از طرف خداست پس طاقت نیست مرا  
 و نه دل و زبان را در شمردن آنها و در نمیرسد شمردن و ضبط نمی تواند کرد آنرا عقلها و ذهنها و شمار  
 نمی تواند کرد آنرا دل و بیان نتواند کرد آنرا زبان پس از جمله آنچه که قادر گردانید حق تعالی از  
 تعبیر کردن آن نعمتها زبان را و پیدا کردن سخن معنی را و بر زبانتن آنها انگشتان را سخنانی است  
 که بیرون آمد و ظاهر شد مرا از قبح غیب پس فرود آمد در دل و برگردانید جای دل ایست بر بیرون آورد  
 آن سخنها را راستی حال پس متولی شد پدید کردن آنرا الطف متان و رحمت آن در قالب گفتار  
 راست و برآوردن میانه راه مرخوستان حق و طالبان و را پس از جمله آن سخنها نیست  
**مقتله اول** - فرمود رضی الله عنه وارضاه ضرورت مهربان من را از سه چیز

در تمام احوال او یکجای امر حق تعالی که بجای آورد دوم نمی آید که پیر بنزد ائمه سوم قضا و قدر که  
راضی باشند بدان پس کمتر حال مؤمن آنکه خالی نباشد در همه احوال ازین هر سه پس میاید که لازم گرداند  
تصد کردن این سه دل خود را و حکایت کند باینها نفس او کار کند و بگیرد جوارح را باینها در همه احوال خود  
**مقاله دوم** فرمود رضی الله عنه متابعت کنید سنت را و بدعت نکنید و فرمانبرداری  
کنید خدا و رسول را و بیرون میاید از حکم ایشان و یگانه دانید خدا را و دوگانی نیارید و تمیزه  
دارید حق را و تمت نمیدر روی و یقین آرید بدین و شک نکنید و صبر کنید بر بلاها و بی صبری  
و جزع نکنید و ثابت مانید و نگریزید و سوال کنید از خدا و ملول نشوید از آن و منتظر و نگهبان  
باشید تا وقت اجابت و عطا و نا امید نشوید و با هم برادر و دوست باشید و دشمن مباشید  
یکدیگر را و جمع شوید بر عبادت و متفرق نشوید و با هم دوستی و محبت دارید بغض ندارید و پاک  
بسیار شوید از گناهان و بگناهان رینک آلوده نشوید و بطاعت پروردگار خود آراسته شوید و از دیر  
خداوند خود دور نشوید و از روی آوردن بد روی روی نگردانید و بتوبه تاخیر نکنید و از عذر کردن  
بطرف پروردگار خود در ساعات شب در روز ملول نشوید پس شاید که مهربانی کرده شوید و نیک  
و از آتش دوزخ دور کرده شوید و در بهشت نعمت داده شوید و بسوی خدا وصل شوید و بنار و نعمت  
و شکستن تکبر با درو را السلام مشغول شوید و برین عیش و نعمت همیشه باشید و بر اسپان گزیده سوار  
شوید و جو رعین و انواع خوشبوها و آب و از کینزکان سر و گوی با آن نعمها خوش حال شوید  
و با انبیاء و صدیقان و شهبان و صاحبان بمراتب بلند بر داشته شوید  
**مقاله سوم** فرمود رضی الله عنه چون مبتلا گردانیده شود بنده به بلا حرکت میکند و لا در خلاص  
نفس خود بچل و قوت خود پس اگر خلاص نشد از آن یاری جست از غیر خود از خلق همچو بادشاهان  
و خداوندان دولت دنیا داران و مالداران و طبیبان در بلیه امراض و در دما پس اگر نیافت یاری  
خواستن خلاصی خویش بجمع میکنند درین وقت بسوی پروردگار خود بدعا و زاری و حمد و ثناء عادت  
آدمی آنست که مادام که می باید نزد خود یاری دادن خود را رجوع نمیکند بسوی خلق و مادامیکه میاید

نزد خلق یاری را راجع نمیکند بطرف پروردگار پس چون نیافت نزد خدایاری را ای خدایش یاری نداد  
 و راز می افشاید پیش پروردگار همیشه کند در خواست و دعا و زاری و حمد و محتاجی با ترس از قهر و امید  
 از لطف او پستتر عاجز میگردد اند خدای تعالی او را از دعا و اجابت نمیکند آنرا تا آنکه گسسته میشود  
 از همه اسباب پس درین هنگام جاری میشود درو تقدیر آبی و میکند درو تقدیر کار خود را پس نیست  
 و فانی میگردد از همه اسباب حرکات و باقی میماند روح فقط پس نمی بیند مگر فضل خدا و میگردد حساب  
 یقین و توحید حکم اضطرار و تعین میکند باینکه نیست فاعل در حقیقت جز خدا و نه جنباننده و آرام  
 دهنده جز خدا و نیست شکی و بدی و نه زیان و نه سود و نه دادن و نه منع کردن و نکشتن و نه بستن  
 و نه مردن و نه زیستن و نه عزت و نه خواری و نه توانگری و محتاجی مگر بدست خدا پس میگردد  
 بنده درین وقت در رضا و قدر آنچه بخیر خوار در دست دایه و آنچه مرده در دست شوینده و گوی  
 پیش چوگان سوار گردانیده میشود بنده از حال بجای و صفت بصفت و نیست حرکت و اختیار  
 و تدبیر در وی نه در ذات خود و نه ذات غیر پس آن بنده غائب است در فعل مولی خود و نمی بیند  
 جز خداوند خود و فعل انمی شتود و نمی فهمد از غیر حق اگر بیند چیزی را می بیند از جهت آنکه صنعت  
 اوست و اگر میشنود می فهمد کلامی و معنی را پس هر کلام حق را می شنود و معلوم وی را میداند و نصیب  
 خدا ششم میگردد و در بندگی وی سید میشود و بنزدیک گردانیدن حق او را آراسته و پیراسته میگردد  
 و بوعده وی در دنیا و آخرت خوش شود و آرام گیرد و بزرگوار و مطمئن می یابد و بسخن وی انشأ میگردد  
 و از غیر او تعالی و حشمت ناک میشود و دیگر بزرگو بسوی ذکر او پناه می آرد و میل میکند و بروی عود حق تعالی  
 اعتماد میکند و استوار میدارد و بروی توکل کند و بنور معرفت او راه راست یابد و پیرا حسن پوشش و تاج  
 و بر علمای غریب و مطلع شود بر اسرار قدرت او مشرف شود و از خدایش و یاد او را پس این نعمت هاشم و حمد و شکر و دعا  
**معت** اله چهارم فرمود رضی الله عنه و قتی که میری تو از خلق گفته میشود مر ترا در حضرت حق  
 رحمت الله ای رحمت کند ترا حق تعالی و اما انک عن الهوی و میراند ترا از بهوای نفس چون  
 میری از بهوای نفس خود گفته میشود مر ترا در رحمت الله و اما انک عن ارادتک و مماتک ای



رحم کند ترا خدای تعالی و میسر اند ترا از اراده و خواهش و آرزوهای تو چون میری تو از اراده خود  
گفته میشود ترا **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** اسی رحمت کند ترا خدا و زنده و باقی گرداند ترا پس این  
هنگام زنده گردانیده میشود زندگانی که نیست مرگ پس و تو نگردد میثوی تو نگری که نیست  
درویشی بعد آن و داده میشود و ادنی که نیست منع پس وی و شاکر کرده میشود بشا و گری که نیست  
غم و سختی بعد آن و ناز و نعمت داده میشود که نیست محنت و بدی بعد آن و دانانیده میشود و ادنی  
که نیست نادانی بعد آن و امن داده میشود ای که نیست خوف بعد آن و وسیع کرده شوی پس  
بر بخت نکرده شوی و عزت داده شوی پس از آن خوار نکرده شوی و قریب کرده شوی پس دور  
نکرده شوی از درگاه او و بر پیشته شوی پس انداخته نشوی و بزرگ گردانیده شوی پس خوار و حقیر  
گردانیده نشوی و پاک گردانیده شوی پس ناپاک گردانیده نشوی پس ثابت میگردد و در تواند و پاک  
از تو مراد و مردمان بر آید و صدق شود و در حق تو سخنها پس میشود کبریت احمد و نزدیک نیستی تو که  
دیده شوی و میشود گرامی که مانند نداری و یگان که شریک داشته نشوی و بی مانند بی که محض  
داشته نشوی و فردا و فرد و تر الوتر و غیب الغیب و سر السر پس درین هنگام شوی تو وارث همه  
پیغمبران و صدیقان و بنو ختم شود و ولایت و بسوی تو بیاید ابدال و بهمت تو دور کرده شود  
اند و بهما و ببرکت و عای تو آب داده شود و خلق را و رویانیده شود کشته با ما و تو دفع کرده شود  
بلا و محنتها از خاص و عام و از خداوندان سرحد ها که در میان اهل اسلام و اهل حرب واقع است و از  
چراغندگان مویشی و از رعیتها و از پیشوایان قوم و از سایر مخلوقات پس میشود تو شهنشهر یا  
و بندگان پس میرود بجهت فیض بسوی تو پاهای مردم نشانی و کوچ و دراز میگردد بسوی تو و ستا  
بیاختن و دادن اموال و خدمت کردن بحکم خالق اشیا در همه احوال و گو یا میشود بسوی تو زبانها  
استودن خوب و شناس کردن بهتر در همه کانهها و مختلف نگر در خوبی و بزرگی تو زمان دو کس از  
اهل ایمان است بهترین شخصی که سکونت کرد با با آنها و گرد بر آمده آید و اینها  
این نعمت ها و کرامتها فضل و مهربانی خداست و خدا صاحب فضل بزرگ است

معتاله پنجم فرمود رضی الله عنه و تقی که به بینی تو دنیا را بدستهای صاحبان دنیا باریش  
و ستاعهای باطل او و بیکر و فریب او و بلذتهای او که زهر قاتل اند با نرمی سودن ظاهر او و سختی باطن او  
و زود هلاک کردن او مرگ کسی را که سود او را و فریفته شد بوی و بخیرش از غمی او و حادثهای با او باطل  
و میست و شکستن پیمان خود را پس باش همچو کسی که دید شخصی را بر بندی در قضای حاجت نشیند  
در حالیکه ظاهر است اندام نهانی او و دهنده است بوی بد او پس بد رسته کمی پوشی چشم خود را از اندام  
نهانی و بند میسازد بوی بینی خود را از بوی بد و گندگی او پس بچنین باش در حق دنیا و تقی که به بینی  
اکثر پوش چشم را از دیدن آرایش او و به بند راه را بر بینی از آنچه می دهد از بد بوهای ناخوش  
شهوات و لذات تا نجات یابی از دنیا و آفت آن و برسد بسوی تو قسمت تو از دنیا و حال آنکه  
گوارا کرده شده است نصیب تو گفت خدای تعالی مرنبی را محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لا تمدن

عینک الله متعنا به از فاجاتهم زهرة الحیوة الدنیا النفعهم فیہ و رزق ربک خیر و الحفی ای از آنکه  
هر دو چشمهای خود را بسوی چیزیکه بهره مند گردانیدیم بدان چیز اصناف کافران را داده ایم ایشانرا  
آرایش تازگی زندگانی دنیا را تا در فتنه نیندازیم ایشانرا در وی در روزی پروردگار تو بهتر و پاینده است  
معتاله ششم فرمود رضی الله عنه فانی شتو از خلق بحکم خدا و از هوای نفس خود با مراد  
و از اراده خود بشهو و فصل او درین هنگام صلاح شوی اینکه باشی تو ظرف مرعوم خدای را پس  
نشان فانی شدن تو از خلق خدا انقطاع است از ایشان و از آمد و شد و بازگشتن بسوی  
ایشان و نا امید شدن از آنچه در دست ایشان است و نشان فانی شدن تو از هوای نفس  
گذشتن طلب کسب است و تا آنوقت بسبب در کشیدن فائده و دفع ضرر پس جنبش نکنی تو در خود  
بتدبیر خود و تکیه نکنی بر دانش و تدبیر خود برای خود و دفع نکنی از خود ضرر خود را و بد و ندبیری نفس را  
بتدبیر بلکه سپردن همه ابر خدا زیر که حق تعالی بخود گرفته است همه کارها را از دست پس بخود میگیرد  
از آن پس چنانچه بود آن همه سپرده شده بسوی وی در حال ناپدید بودن تو در رحم و بودن تو  
شیر خواره نوزاده در گهواره و نشان فنای تو از اراده و مشاهده فعل خدا اینکه خواهی هیچ مرادی

هرگز نباشد مگر ترا غرض و باقی نماند مگر حاجت و طلب یرا که تو نمی خواهی با خواست خدای تعالی  
 جز خواست او را بلکه جاری میشود فعل خدا در تو پس باشی تو عین اراده خدا و فعل او باشی تو ساکن محال  
 آرمیده دل کشاده سینه روشن روی آباد درون بی نیاز از همه چیز نیزه در کار آنها میگردد و اندر تو دست قدر  
 و میخواند ترا زبان ازل و می آموزاند ترا پروردگار عالم و دین و می پوشاند ترا خلعت های نور و جلاله  
 معرفت و فردی آورد ترا در منازل مردمانیکه گذشته اند از اهل علم پس باشی تو شکسته همیشه پس ثابت  
 نمی ماند ترا شهوت و نه اراده مثل ظرفیکه رخته شده نمی ایستد در دس آب و مانند آن و تیرگی و دور  
 میشود از اخلاق بشریت پس قبول نمیکند باطن تو هیچ چیز را جز اراده خدا درین هنگام نسبت  
 کرده شود بسوی تو بید کردن خلق و پاره کردن عادات پس دیده میشود آن فعل و تصرف از تو  
 در ظاهر عقل و حکم وی حال آنکه آن فعل خداست و اراده او در نظر علم پس اخل کرده میشود در بوقت  
 و در گروه المنکسر قلوه های کسانی که شکسته است قلوب شان و اراده بشریت ایشان و زائل  
 کرده شده است از اوشان شهوات طبعی پس از سر نو گرفته شده برای ایشان اراده بانی خواهشها  
 روزمره چنانچه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم حبیب المؤمن دنیا کثرک الطیب و المنکسر و  
 جعلت قرة عینی فی الصلوة ای دوست گردانیده شده است بسوی من از دنیای شما همه چیز یک  
 بوی خوش و دیگر زنان و گردانیده شده است شادی و خوشی چشم در نماز پس نسبت کرده شد  
 بسوی آنحضرت بعد از آنکه برآمد از آن محبت و زائل شد از آن محبت برای آنکه راست ثابت شود  
 آنچه که بیان کردم و گذشت و گفت خدای تعالی انا عند المنکسر قلوه حملا جلی ای من نزد  
 کسانی که دل ایشان شکسته است از برای من پس خدای تعالی نمی باشد نزد تو بآنکه شکسته شود  
 همه وجود تو و هوای نفس اراده تو پس چون شکست همه و ثابت نماند تو هیچ چیز و صلاحیت  
 نداری هیچ چیز را جز خدا پس اکنده ترا برای خود و میگردد ترا در اراده را پس اراده میکنی بآن اراده  
 و چون یافته شوی در آن اراده که پیدا شده است در تو نمی شکند آنرا نیز پروردگار بسبب وجود  
 و هستی تو فی الجمله در آن پس میشود شکسته دل همیشه و او تعالی همیشه نوپیدا میکند در تو اراده را

بیشتر ازل میکند آنرا وقت شمه هستی تو دوران همچنین بنده هر بار می میرد تا آنکه برسد نوشته  
 وقت خود را پس حاصل میشود درین هنگام بقای خدای تعالی پس نیست حقیقت معنی انا  
 عند المنکسر قلوبهم لاجله و منی سخن ما که گفتیم نزدیک هستی تو دوران اراده میل و آرامت در آن  
 گفته است خدای تعالی در بعض احادیث که ذکر میکند پیغمبر از آنکه لا یزال عبدی المؤمن  
 یتقرب الی بالنوافل حتی احبته فاذا احبته کنت سمع الذی یسمع به و بصر الذی یرى به  
 و یده الذی سیطش بها و رجل الذی یمشی بها همیشه است بنده مؤمن که نزدیکی میجوید بسوی من  
 بنوافل عبادات تا آنکه دوست میدارم او را پس چون دوست داشتیم او را میباشتم شنوای آن که  
 میشود بآن و بینای آن که می بیند بآن و دوست آن که میگردد بآن و پامی آن که میرود بآن و در  
 لفظ دیگر باین طور آمده فی سیمع و فی یرى و فی سیطش و فی یفعل ای پس من می شنود  
 و من می بیند و من میگردد و من می فهمد و این حال نمی باشد مگر در فنا پس چون فانی شوی از خود  
 و از خلق و خلق نیست مگر نیک و بد و همچنین تو نیکی و بدی پس چون اسید نداری نیکی ایشان را  
 و نرسد بدی ایشان را باقی ماند خدا محض چنانکه بود همیشه از وجود خلق و در تقدیر خدا هم نیکی است  
 و هم بدی پس امین گردان نیز از شر خود و غرق گردانند تراد در یا بای نیکی خود که تقدیر کرده است و  
 میشود تو ظرف هر نیکی را و چشمه هر نعمت و خوشی و آراستگی و روشنائی و آرمی و آرام را پس  
 همین فنا آرزوی و مطلوب و منتی طالبان است و باز گشت سیر و لیاری و فانی استقامتی است  
 که طلب کرده آنرا کسانیکه گذشته اند از اولیا و ابدال مراد ایشان آنست که فانی میشوند از اراده خود  
 متبدل شود اراده ایشان با اراده حق پس اراده کند با اراده حق همیشه تا وقت وفات پس بخت  
 مسمی شدن با ابدال گناه ایشان شر یک گردانیدن اراده حق را با اراده خود است بر سبیل سهو  
 و فراموشی و غلبه حال و در هشت پس درمی یابد ایشان را خدای تعالی بقضل خود به بیداری و بشاری  
 و باز میگردد اندازان غفلت پس استغفار میکند خدا از زیاده نیست که معصوم اند از اراده  
 و شر یک کردن اراده حق را با اراده خود جز ملائکه پس ملائکه معصوم اند از اراده و پیغمبران

از بهوای نفس باقی خلق از جن و انس که تکلیف داده شدند بشرع معصوم نیستند از آن هر دو جز آنکه  
 او یا محفوظان از بهوای نفس ابدال از داده و معصوم نیستند از آن زیرا چه جائزست در حق ایشان  
 میل بهوادارده در وقت غفلت و غلبه حال پست در میگردد ایشانرا خدای تعالی به بیداری بسبب مهربانی خود  
**مقت** اله میفهمد فرمود خبی الله عنه بیرون آئی از بهوای نفس خود و یکسو شو از آن بیکار شو  
 از ملک هستی خود و بسیار جلد را بسوی خدا پس باش در بان خدای تعالی بر در دل خود و بجا آید او را  
 در آوردن در آنچه که امر میکند تر در آوردن آن در دل و پیر پیروز آنچه که نمی کرده است تر از در آمدن  
 آن پس نه در آید بهوای نفس او در قلب خود بعد از آنکه بر آمده است از آن بیرون کردن بهوای نفس  
 از دل مخالفت و عدم متابعت اوست در جمله احوال و داخل کردن او را در دل متابعت و موافقت  
 اوست پس خواست کن با هیچ خواسته جز خواست خدا و داده تو جز اراده خدا آرزوست و آرزو  
 بهواداری احمقانست و افتادن درین سبب مرگ و هلاکتست و افتادن از نظر رحمت حق  
 و پرده تست از شود حق نگا بهار همیشه ام خدا را و پیر پیروز نمی او و بسیار همیشه بسوی او تقدیر او را  
 و شریک نگردان او را بچیز از خلق او پس خواست تو و بهوای نفس تو و شمول تو همه مخلوق است  
 باید که خواست کنی و بهوای و شمول نداری تا نشوی مشرک بخدا گفت خدا عز وجل خُذْ كُنْ كَانْ  
 يَتَجَوَّعُنَّ كَرِيْمٌ فَلْيَقْلُ كَلَامًا لِّهَا لِحَاوًا كَلِشْرَافٍ عِبَادَةٍ رَّيَّةً اَحْلَا اِي هَكَامِيْدَارِ وَلَقَاي  
 پروردگار خود را پس باید که عمل بکنند عمل نیک و شریک نگردانند در عبادت پروردگار خود و هیچ یکی را  
 نیست شرک عبادت بتان فقط بلکه شرک متابعت تست هر بهوای نفس او اختیار کردن تو با  
 پروردگار خود چیز را که سواي اوست از دنیا و آنچه در دست و از آخرت و آنچه در دست پس آنچه  
 سواي اوست غیر اوست چون میل کردی بسوی غیر او هر آینه شریک ساختی باو غیر او پس پیر پیروز کن و  
 میل کن بغیر حق و بر سر این مشغول و غافل مشو تا آرام کنی با سواي او پس است مکن بسوی نفس خود حال  
 و مقام را و دعوی مکن چیزی را از آن حال و مقام پس اگر داده شوی حال و مقام کرده شوی در مقامی  
 یا مطلع کرده شوی بر پوشیده خبر کنی هیچ یک خبر را از آن حال مقام زیرا چه خدای تعالی هر روز در کبر است

در تغییر و تبدیل نمودن احوال و صفات و احوال است در میان مرد و دل او پس تمایز کرد و گرداند ترا از آنچه  
 خبر داده بدان و تغییر و بهتر از آنچه خیال کرده ثبات و بقای او را پس شمرده شوی نزد شخصیکه خبر داده او را  
 از آن بلکه نگاهار آنرا در باطن خود و تجاویز نگوان بسوی غیر خود پس اگر یافته شود ثبات و بقا از آنرا بدانی  
 بخشش است و شکر کنی و در خواست توفیق شکر کنی و زیادتى در آن و اگر هست غیر ثبات بقای میباشند  
 در روزی دینی علم و معرفت و زیادتى نور و بیداری و هو شیاری گفته است خدای تعالی ما ندانیم من ایتة  
 او ندانم ثبات بخیر منها او مثلها التعلو ان الله على کل شیء قدير ای منسوخ میگردد نیم آیت را یا  
 فراموش میسازیم او را می آیم بهتر از آن یا برابر آن آیا نمیدانی که خدا بر همه چیز قادر است پس عجزندان  
 خدا را در قدرت او و تمت مکن در تقدیر و تدبیر او و شک مکن در وعده او پس باید که باشد ترا با  
 رسول خدا علیه السلام فصلی نیک نسخ کرده شد آیا تنها و سورت های که فرود آمده بود برو و کار کرده شده بود  
 بدان و خوانده شده بود در محرابها و نوشته شده بود در صحفها و برواشته و تغییر داده شده و ثابت کرده شده  
 بجای آن غیر آنها و نقل کرده شده بسوی غیر آنها این در ظاهر شرع است اما تغیر باطن آن حضرت صلی الله  
 علیه و سلم و در علم و حال وی که میان وی و خداست میفرماید آنحضرت الله لیخاک علی قلبی استغفر الله  
 فی کل یوم سبعین مئة ای بدستیکه شان اینست که پرده کرده میشود بدول من پس طلب آمرزش  
 میخواستهم از خدا هر روز هفتاد مرتبه در روایت کرده شده هفتاد مرتبه ای صد مرتبه و بود آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم که نقل کرده میشد آنحضرتی بسوی حالتی دیگر و بدل کرده میشد بدیگر و برده میشد آنحضرت بدان  
 در منازل و ترب و مید آن غیبی تغییر کرده میشد بروی خلعت های انوار پس ظاهر میشد حالت نخستین نزدیک طهر  
 حالت دوم که متصل است او را بمنزله تاریکی و نقصان و بنایه تقصیر وستی و حفظ حدود با اعتبار علو مقام  
 پس تفهیم کرده میشد آنحضرت را استغفار زیرا که استغفار بهتر حال بنده است و همچنین اظهار توبه و جمیع  
 احوال زیر اچه در و اقرار است بگناه و تصور خود و توبه و استغفار هر دو صفت بنده است در همه احوال آن هر دو  
 و راست است از پدر آدمیان آدم علیه السلام و قتی که عارض شد صفای حال او تاریکی فراموشی و همسپایان  
 لطیف و تاریکی اراده همیشه ماندن در محبت و همسایگی خدای عز و جل و تاریکی خواهش و آرزو فرشتگان بر دوسه

بتعظیم و سلام و یافتن شد آنجا هوای نفس او و شریک کردن خواست خود را با خواست حق تعالی پس شکستگی  
 یافت بسبب این آن اراده خلوه در بهشت و رفت آن حالت و دور شدن آن حکومت پس فرمودند آن  
 مرتبه و ناریک شد آن نور با تیره شدن آن صفا پسترا گاهانید شد آدم علیه السلام و یاد دهنید شد آن دوست  
 پس شناسا کرده شد باقر کردن گننا و فراموشی و تلقین کرده شد باقر کردن به گناه و فراموشی تلقین کرده شد باقر کردن گننا  
 و نقصان پس گفت آدم علیه السلام کَلِمَاتُكَ أَظْلَمْتَ أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَخْفَرْ لَنَا وَتَرْجَحْنَا لَكُنْ تَكُونُ مَكِينِ  
 الخ کبیر رحمت اسی پروردگار باستم کردیم ذاتهای خود اگر نه بخشی ما را و نه رحم کنی ما را هر آینه باشیم از زیاده کاران  
 پس آمد او را هدایت و علمهای توبه و معرفت های آن و مصلحتها نیکه پوشیده بودند در آن علوم و معارف  
 که پوشیده بودند پیش ازین ظاهر نشدند مگر بتوبه و تبدیل کرده شد آن اراده خلوه در اراده دیگر که بود  
 اراده الهی بود و حالت پیشین بدگیر و آمد آدم را ولایت کبری و سکونت در دنیا پست در آخرت پس شد  
 دنیا برای او و فرزندان او منزل و عقبی جای پناه و بازگشت و همیشگی باید که ترا اے مؤمن با  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و پدر و آدم علیه السلام که اصل همه دوستان خداست  
 اقتدار اقرار بقصور و طلب آمرزش در جمیع احوال و اقرار بخوار می نفس در آن  
**مقاله ششم** فرمود رضی الله عنه چون باشی تو در حالتی اختیار کن خبر او را نه اعلی را و نه ادنی را تا وقتی که  
 باشی بر دیر بادشاه اختیار کن در آمدن خانه را تا آنکه در آورده شوی بدرودن بحجرت با اختیار مراد میدارم  
 بحجرت درشت ناشناسی بار بار او قناعت کن به تنها اذن دادن در درآمدن بحجرت روا بودن  
 آنکه آن اذن مکرر حیل باشد از بادشاه لیکن صبر کن تا آنکه بزور در آورده شوی پس در آئی تو خانه را  
 بحجرت محض و فعل بادشاه درین هنگام عذاب نخواهد کرد بادشاه ترا بر فعل خود عارض نمیشود و عذاب بسوی  
 تو اگر بشاست اختیار نمود در صحت تو و کم صبری تو و بی ادبی تو بحجرت ناراضی شدن تو بحالتیکه قائم کرده شده  
 در آن پس چون حاصل شوی و داخل کرده شوی در خانه بادشاه برین پنج باش مرفر و آنگونه فرموده  
 چشم خود نگاه دارنده مرچینے را که امر کرده شده بدان از خدمت و شغل در خانه در حالیکه طالب  
 ترقی بسوی مرتبه بالا نباشی گفت خدای تعالی مرتبه خود را صلی الله علیه و سلم لا تمدن

عینک الی آخر آیه چنانکه گذشت پس این کلام ادب دادن است از جانب خدای پیغمبر خود را  
 در نگاه داشتن احوال باطن و راضی بودن بر بخشش باطنی بقول وی تعالی و رزق ربک خیر  
 و البقی ای آنچه دادیم ترا از نیکی و پیغمبری و علم و قناعت و شکیبائی و بادشاهی دین و جنگ با  
 کافران بهتر است از آنچه داده ایم غیر تر از سزاوارتر پس بهتری تمام در نگاه داشتن حال است خوشنود بودن  
 بان و التفات نکردن بسوی غیر خدای تعالی زیرا چه آن حال دیگری بدان التفات میداری با این  
 که هست قسمت تو با قسمت غیر تو یا نیست قسمت کسی بلکه پیدا کرده است آنرا خدای تعالی فتنه  
 پس اگر هست قسمت تو آن رسیدنی است بسوی تو خواهی یا نخواهی پس لائق نیست اینکه ظاهر شود از تو  
 بآدمی و حرص و طلب و از برای چه طلب اینچنین ناپسندیده است در حکم عقل و علم و اگر قسمت غیرت است پس  
 برای چه در رنج می افتی و در آن که نخواهی رسید تو آنرا و نخواهد رسید آن بسوی تو هرگز و اگر نیست قسمت  
 بهیچ کسی بلکه آن فتنه است پس چگونه راضی شود عاقل و نیک انداز اینکه بطلبند برای خود فتنه و او یکشد  
 آنرا برای خود و تحقیق ثابت شد اینکه خیر همه و سلامتی همه در نگاه داشتن حال است چون از درون سر پرده  
 شوی بسوی بالا خانه پست بسوی بام خانه پس باش اینچنان که ذکر کردم از نگاه داشتن باطن و سرفرو  
 افگندن و ادب کردن بلکه زیاده شود اینها از تو زیرا که تو نزدیک تری از بادشاه و نزدیک تری به ملک شدن  
 بترک اینها پس آرزو کن رفتن از آن بسوی بالاتر آن و نه بی پایان و نه ثبات و بقای آنرا و نه دیگر گونه  
 شدن صفت آن حال آنکه تو در آن باشی باین صفت و نباشد مترادف آن هیچ اختیار البته زیرا که آن  
 آرزو با کفرست نعمت را و کفر فرومی آرد بر صاحب خیر و خدای دنیا و آخرت را پس عمل کن با آنچه ذکر کردم  
 آنرا همیشه تاترقی کرده شوی بسوی حالتی که نشود برای تو مقام که ایستاده شوی در آن و دور کرده نشوی  
 پس میدانی درین وقت اینکه آن بخشش است به نشانها و اولیها که دلالت کند ثبات آن مقام اینست نگاه  
 میداری آنرا و در نمیروی از آن احوال را اولیا راست که متغیر گردند و مقامات مراد است که ممکن گشته اند  
 مقالہ ششم فرمود رجبی الله عنه در شفق او مشاهده در افعال کشاده میشود مراد اولیا و ابدال را  
 از افعال خدا چیز است که غلبه میکند عقلم را و پاره میکند عادت و رسوم را پس کن افعال و در نوع است



جلال و جمال پس جلال و عظمت می آرندیم که قلق دهنده است و ترس را که از جا بر کشیده است  
و غلبه عظیم بر قلت پیچیزیکه ظاهر شود بر اعضا چنانچه روایت کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
كان يسبح من صدره اذ يركب ميز الرجل في الصلوة من شدّة الخوف یعنی بود  
پیغمبر خدا که شنیده میشد از سینه مبارک او همچو آواز جوش کردن دیگ در نماز بسبب سختی بهم حق  
و بسبب چیزیکه میدید از جلال خدا و نمکشف میشد برای او از عظمت خدا و مانند این نقل کرده شده است  
از ابراهیم خلیل اند و عمر الفاروق رضی الله عنهما و اما مشاهده جمال پس آن نسبت تجلی حق است  
مردمان را بنورها و سرورها و لطفها و سخنها و لذیذ و حکایتها و انس دهنده و بشارت دادن بخششها  
بزرگ و منزهات عالی و نزدیکی از جناب خود از آنچه سر انجام است که باز گرد و کار ایشان بسوی آن  
و از آنچه خشک گشته است از آن قلم از بخششهای ایشان در زمان گذشته از جهت افزونی  
دادن و نگرانی کردن از خدای تعالی و ثابت داشتن از جانب حق او شان را در دنیا تا رسیدن وقت  
و مراد بوقت آن وقت است که مقدار گشته این ملاحظت و بشارت از حق از برای آنکه از حد درگذرد  
ایشان را محبت از سخت آرزو مندی بجناب وی تعالی پس شکسته شود طاقتهای ایشان پس  
هلاک شوند یا ضعیف شوند از قائم شدن بعبادت تا آنکه سیاه ایشان را یقین که موت است بجهت  
لطف کردن از طرف خود و مهربانی نمودن و دار و گردن امراض باطن را و پروردن نعمهای ایشان را  
و نری کردن بر آئینه خدای تعالی حکیم و دانای نر می کننده است بایشان بخشاینده و مهربانی نماینده  
و مهربان است و ازین جهت که مشاهده جمال سرور و بشارت می شود آنکه روایت کرده شده است  
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم اینکه میفرمود و مهربان را رضی الله عنه که مؤذن بود ارجحاً یا ابلاً  
راحت ده مرا ای بلال یعنی باذن و اقامت تا داخل شوم در نماز برای مشاهده آنچه که ذکر کردم از جمال  
و برای همین گفت آنحضرت جعلت قسرة عینی فی الصلوة گردانیده شد خشکی چشم من در نماز  
مستأله و هم - فرمود رضی الله عنه نیست مستحق در دائرة تعبد جز خدا و نفس تو و تو نمی طلبی  
از جانب خدا و نفس می لغت و دشمن خدا است و همه چیز تابع است امر خدای را و نفس نیز

در حقیقت مخلوق و مملوک خداست و مراد از دعوی کردن و آرزو و شهوت و میل است با آنچه  
 مناسب طبع اوست پس وقتی که موافقت کنی تو خدا را در مخالفت نفس و دشمنی او باشی تو  
 برای خدا خصومت کننده بر نفس خود چنانچه گفته است خدای تعالی مرد او و علیه السلام را  
 یاد او داد انبیا که لازم فالزم بکلام العبودیه ان یکون لی خصما علی نفسک  
 ای داود من چاره کار و ناگزیر تو ام پس لازم گیر چاره گیر کار خود را یعنی بگذارد نفس حقیقت  
 بندگی تو است که باشی تو خصومت کننده برای من بر نفس خود پس ثابت شود درین هنگام  
 دوستی تو خدا را و بندگی تو مراد از پیوند آید تر از قضا صافی و گوارا و پاک در حالیکه تو قوی عزیز داشته شدی  
 و چاکری کنتر از اشیا و بزرگ و مایب شمارند تر ازیر که اشیا جمله تابع اند پروردگار خود را و موافق اند  
 مراد از آنچه که او پیدا کننده و نوید آرنده آنهاست و همه اشیا اقرار کننده اند به بندگی او  
 گفته است خدای عز و جل و ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم ای  
 نیست هیچ چیز مگر تسبیح میکند خدا را با ستایش و لیکن نمی فهمید شما تسبیح ایشان را مراد از  
 تسبیح آنکه ذکر و بندگی او میکنند و گفته است خدای تعالی و قال لهما و الارض انشیا طوعا و  
 کرها قالتا انینا طاعتین ای گفت خدا را آسمان و زمین را بیا نید مرا خواه بر رغبت خواه بکراهت  
 پس گفتند آمدیم را غلبه فرمانبردار پس بندگی همه بندگی در مخالفت نفس و هوای است گفته است  
 خدای تعالی مرد او را خلافت الهوی فیضک عن سبیل الله پیروی هوای نفس کن تا گمراه کنتر  
 از راه خدا و نیز گفت وی تعالی مرد او را در حدیث قدسی اهی هو الک فاهکامنا ذینا عنی فی  
 ملک غیر الهوی جدا کن هوای نفس خود را زیرا که نیست هیچ نزار کننده که نزار کند ما را در ملک من  
 جز هوای نفس و حکایت مشهور است از بایزید بسطامی قدس الله سره هرگاه که دید خدا را در خواب  
 گفت بایزید مراد از چگونه راه است بسوی تو یا خدا یا گفت خدای تعالی بگذارد نفس خود را و بیا  
 پس گفت بایزید بیرون آمدم از نفس خود چنانکه بیرون آورده میشد ما را از پوست او پس اکنون  
 بهتری تمام در دشمن داشتن نفس است در همه امور و احوال اگر هستی تو در حالت تقوی پس

خجالت گرفت نفس را باینکه دور شوی از مال حرام خلق و آنچه شبهه و حرمت داشته باشد از منتهای  
 ایشان بیکمیه کردن برایشان و اعتماد کردن بر ایشان و بیم داشتن از ایشان و امید داشتن  
 از ایشان و از طمع کردن در آنچه نزد ایشان است از اندک مال دنیاوی پس امید مدار عطای  
 ایشان را هیچ وجهی بر سبیل هدیه و نه نذوق و نه صدقه و نه کفاره و نه نذر پس بپرتو جبه خود را از  
 ایشان از سائر وجوه و اسباب تا آنکه اگر باشد ترقریبی مالد از آرزو و موت او مکن برای اینکه وارث  
 شوی مال او را پس دور شو از خلق و بیرون آئی بکوشش و مگردان ایشان را مثل در که باز گردانید  
 و بسته میشود و خود بخودنی کشایدونی بند و مثل درختیکه یافته میشود در وی میوه یکبار س و  
 بی میوه میگردد بار س دیگر همه احوال خلق بفعل فاعل و تدبیر تدبیر کننده است و آن خدای تعالی است  
 تا آنکه باشی تو توحید کننده هر پروردگار را و فراموش مکن با وجود آنکه خالق همه اشیا خداست سب  
 بندگان را تا خلاص شوی از مذہب جبریه و اعتقاد کن که افعال تمام نمیشود بقدرت بندگان  
 بی قدرت خدای تعالی تا آنکه پرستش کنی ایشان را و فراموش نکنی خدای تعالی را و مگو فعل ایشان  
 بخص قدرت ایشان است بی قدرت خدای پس کافر شوی و قدری میکنی بگو که افعال بندگان  
 مر خدای راست از روی پیدایش و مر بندگان راست از روی کسب چنانچه آمده است بکسب آنها  
 از شایع برائے بیان کردن موضع جزاء از ثواب و عذاب فرمان برداری کن امر خدا را در بندگان  
 و خالص کن قسمت خود را از ایشان با مروی تعالی و تجاوز مکن امر خدای را پس حکم خدا قائم است  
 حکم میکنی بر تو و بر ایشان مباش تو حاکم و بدون تو با ایشان بطریق انصاف افعال بر وجه تعادل  
 بایشان قدرت و قدر تاریکی است پس در آئی در تاریکی بچراغ فاضل میان حق و باطل آن کتاب  
 خدا و سنت رسول است صلی الله علیه و سلم بیرون شو ازین هر دو پس اگر بگذر داند میشه در دل تو  
 و یا الهام یافته شود عرض کن آنرا بر کتاب و سنت اگر بیایی در آن هر دو حرام کردن آن را مثل  
 الهام کرده شوی بزنا کردن و ربا خوردن یا آمیزش با فاسقان و نافرمانان و جز آن از گناهان پس دفع  
 کن آنرا از دل خود دور شو از آن و قبول مکن آنرا و عمل منابران و یقین بدان که آن خطره از شیطان لعین است

و اگر بیایی در کتابت مسلح کردن آن خطره را مثل شهوات مباح از خوردن و نوشیدن و پوشیدن  
 و جماع کردن پس بگذر آنرا نیز و قبول مکن آنرا و بدان که آن خطره از طرف نفس است و سیلای او  
 و حال آنکه تحقیق که تو امر کرده شده بخالفست او و دشمنی او و اگر نیایی در کتابت و سنت حرمت و اباحت  
 آنرا بلکه آن امری است که نمی فهمی تو حرمت و اباحت آنرا مثلاً گفته شود و مرنر که بسیار فلان جا  
 در باب فلان مرد صالح را و حال آنکه نیست ترا حاجت آنجا و نه بلاقات صالح از جهت بے نیازی تو  
 از آن مرد و بسبب چیز که داده است ترا خدای تعالی از نعمت علم و معرفت پس توقف کن درین خاطر  
 و شتابی مکن بسوی آن پس میگوئی در دل آیا این امام است از جانب حق تعالی تا عمل کنی بدان و هنوز  
 یکبار تأمل کردن کفایت مکن بلکه منظر اختیار و فعل خدا باش در آن باین طریقه مکرر شود آن خاطر و امر  
 کرده شوی بر رفتن بطرفش بایشانیکه ظاهر میشود مراد علم را بخدا میفهمی آنرا اعتقاد از اولیاء الله و کسانیکه  
 قوت فهم داده شده اند از ابدال و اینکه شتابی نمی باید کرد ترا بسوی آن صحبت آنست که تو نمیدانی رعایت  
 آن و چیزیکه باز میگردد این کار بسوی آن و چیزیکه هست در آن کار در حالیکه فتنه و هلاک و مکر است  
 آن چیز از خدا و امتحان پس صبر کن با آنکه باشد خدای تعالی فاعل در تو بے اختیار تو و چون مجبور  
 شود فعل بے آمیزش تو و برداشته شوی تو آنجا که در خاطر تو افتاده بود و روی آوردن ترا فتنه میباشی تو  
 برداشته شده و نگا داشته شده در آن فتنه زیرا که خدای تعالی عذاب نمیکند ترا بر فعل خود و راه نمی یابد  
 عذاب بسوی تو مگر بسبب وجود تو در شئی اگر هستی تو در حالت حقیقت و این حالت ولایت است پس  
 مخالفت کن هوای نفس خود را و متابعت کن امر را در همه و متابعت کردن امر بر دو گونه است یکی آنکه  
 بگیری از دنیا آنچه تو ام بدن نفس است و ترک کنی حظ او را و ادائیگی فرض را و مشغول شوی بگذشتن  
 گناهای آنچه که ظاهر است از آن و باطن دیگر که آنکه باشد آن چیز باطن و آن امر حق است که میفرماید  
 بنده خود را و باز میدارد او را از آن متحقق نمیشود این امر باطن مگر در مباح که نیست در حکم در شرع یا بمعنی  
 که نیست آن از قبیل امر واجب و نه از قبیل نهی بلکه آن حکم است که فرو گذاشته شده است در وی حکم نهی  
 و امر گذاشته شده است بنده بتصرف کردن در وی با اختیار خود نام نهاده شده آن حکم مباح پس نو

پیدا کنند بنده در سجده را از نزد خود فعل ترک بلکه انتظار کند امر را در و چون امر کرده شد بجا آورد پس میگرد  
 جمیع حرکات و سکناات بنده بامر خدای تعالی آنچه که در شرع حکم اوست پس بامر شرع میکند و آنچه نیست  
 امر او را حکم در آن پس بامر باطن میکند میگرد و درین هنگام بنده ثابت از اهل حقیقت و آنچه نیست  
 در و حکم باطن پس کردن وی بجز فعل آبی است و اگر هستی تو در حالت حق الحق و این حالت محو  
 و فناست و این حالت ابدال است که شکسته دلان اند برای حق و موجد و عارف اند و صاحب علم  
 و عقل اند و مقرران کار فرما و سخنهای شهر را اندکجا بهسانان خلق و ناکبان خدا اند و دوستان جانی می  
 و تجمان رحمانی و گردیدگان او اند پس پیروی امر درین حالت مخالفت تست خود را و نیز از شدن انجول قوت  
 و انی که نباشد تر از اراده و قصد هرگز در دنیا و در عقبی پس باشی تو بنده باد شاه نه بنده ملک بنده آمر  
 و نه بنده هوای بچو طفل بادایه و مرده بدست نشوینده و بیمار و بی حس بدست طبیب در سواے امر و نبی  
**معت** اله یا در هم فرمود رضی الله عنه چون انداخته شود در دل تو خواهش نکاح در حالت  
 محبت جلی و عاجز شوی از برداشتن آن پس صبر کن از آن در حالیکه منتظر هستی کشاکی را از خدا یا  
 بدو کردن آن شهوت و برکندن آن از تو بقدرت خود که اتفاقا پیدا کرده است در تو پس یاری به  
 نما و نگاهدار و از برداشتن بار آن نیز بابر سائیدن آن بسوی تو بطریق بخشش در حالیکه تمینت  
 گفته شده و کفایت کرده شده از بار شرع هیچ گران در دنیا و رنج در آخرت می نماند ترا خدای تعالی  
 صابر و شاکر بسبب صبر کردن تو از شهوت و راضی به قسمت خود و زیاده میکند ترا نگاهداشتن او بصیت  
 و توانائی بر طاعت پس اگر هست آن شهوت در قسمت تو میراند آنرا بسوی تو در آن حالیکه تمینت کرده شده  
 و کفایت کرده شده از مؤنت و میگردد صبر شکر و حق تعالی وعده کرده است شکر کنندگان را بر ابدی در عطا  
 فرمود لیکن شکر کن که کزید لکن و لیکن کفر کن که عدا ای کشیدید ای هر آینه اگر شکر کنید زیاده کنم  
 شمارا و اگر کفران نعمت کنید پس بد رستیکه عذاب کردن من سخت تر است و اگر آن شهوت نیست تمینت  
 مژ ترا پس بی نیازی از آن برکندن از دل است اگر خواه نفس یا نخواهد حاصل آنکه لازم گیر صبر و مخالفت  
 کن بهوای نفس او دست در گردن او را از امر او راضی باش بقضا و امیدوار به این دو وصف است که

فضل و عطاست و تحقیق گفته است خدای تعالی اِنَّمَا يُؤْتِي الصَّالِحِينَ  
 اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ جز این نیست که داده می شود صبر کنندگان مزد ایشان به شمار  
 مقالہ دوازدهم فرمود رضی اللہ عنہ چون بدید ترا خدای تعالی مال را پس بازانی بسبب محبت  
 مال از بندگی خدا باز دارد و ترا بسبب آن مال از خود دور نیاورد آخرت و بسا باشد که سلب کند از تو مال را و  
 تغییر دهد ترا و فقیر گرداند ترا بجهت سزا دادن ترا از جهت مشغول شدن تو بسبب نعمت از نعمم و اگر مشغول  
 شوی بعبادت خدای تعالی از مال بگرداند آن مال را براس تو بخشش و کم نکند آن و یک جبهه را  
 باشد مال خادم تو و تو خادم مولی باشی پس عیش کنی در دنیا ناز و نعمت داده شده و در آخرت  
 گرامی داشته شده و خوش داشته شده در جبهه الماوی با صدیقان و شهیدان و صالحان  
 مقالہ سیزدهم فرمود رضی اللہ عنہ اختیار کن کشیدن نعمت را و نذر کردن بلا را پس نعمتها  
 رسیده است بتو اگر هست و قسمت تو خواهی طلب کنی آنرا یا ناخوش داری آنرا و همچنین بلاها فرود آید  
 بتو اگر هست نصیب تو و حکم کرده شده بر تو برست که مکرده داری آنرا یا دفع کنی آنرا از خود بدو یا صبر کنی و  
 بزود جلدی کنی برای خوشنودی پروردگار بلکه بسیار در همه بومی تا بکنی کار خود را و تو پس اگر باشد نعمتها  
 مشغول شوی بشکر و اگر باشد بلا مشغول شو بصبر تا بزود صبر کردن و یا بید افتت کردن و راضی بودن  
 یا بلندت گرفتن ببلایا نیست و فانی شدن در آن بر انداز و آنچه داده میشود از التها و نقل کرده میشود  
 در آن بجای و سیر کنانیده میشود و در منازل راه خداوندی که امر کرده شده بطاعت و دوستی اوقات  
 برسی بجماعت ملائکه پس قائم کرده شوی در مقام کسانی که گذشته اند از صدیقان و شهیدان صاحبان  
 و مراد میدارم از آن به قرب خدا بزرگ و تا معاینه کنی مقام مردمانی را که گذشته اند بسوی بادشاه  
 و از درگاه او نزدیک شده اند و یا فتنه اندر او هر نعمت و نصیب کامل را و خوشی و امن و بزرگی و راه  
 روشن را بگذر بطار تا زیارت کنند ترا و خالی شود از راه او و بایست بدعای خود در روی آن و جریح کن  
 از آمدن و نزدیک شدن او پس نیست آتش او بزرگتر از آتش جهنم و زیان او و تحقیق ثابت شده است  
 از حدیثی که مروی است از بهترین خلق و بهترین کسی که بر داشته است او را زمین سایه کرده است آنرا آسمان

محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم گفته است ان نازحهم تقول للمؤمن جز یا مؤمن فقد اطفأ نورا  
 طبعی ای آتش دوزخ میگوید بر مسلمان را در وقت گذشتن از پل صراط بگذرای مؤمن تحقیق که فرو میراند  
 نور تو زبانه مرا پس آیا نیست نور مؤمن که اطفاء کرد زبانه آتش را در دوزخ و نور که همراه بود او را در  
 دنیا آن نور که جلا شد بدوی مطیع و عاصی فرو میراند این نور زبانه بلاراد ساکن گرداند سری صبر تو و وفقت  
 تو مولی را سوزش چیزیکه فرو داده است از بلا و بتو نزدیک گشته پس بلایانیده است ترا برای اینکه  
 هلاک کند ترا لیکن می آید ترا تا بیازد ترا و قوت دهر مینا و یقین را و بشارت دهر ترا باطن او از مولی تو  
 و بفاخرت کردن مولی تو گفته است خدای تعالی و لنبلونک حتی تعلم المجاهدین حکم و الصابین  
 و نبلوا اخبارکم ای هر آینه مبتلا گردیم شمارا تا آنکه بدانم جهاد کنندگان را از شما و صبر کنندگان را بیاورم  
 بچیزیکه خبر دهد از علمای شما پس چون ثابت شود با حق تعالی ایمان تو و موافقت کنی او را و فعل او  
 یقین خود همه آن بتوفیق از خدا و فضل و احسان اوست پس باش درین هنگام همیشه صبر کننده  
 و موافقت نماینده و تسلیم نماینده پیرا کن در حق خود و نه در حق غیر خود حادثه را که بیرون است از  
 امر و نهی پس هرگاه که یافته شود امر خدا گوش بنده و شتابی و جلدی کن و قوت نما و تجنب و آرام  
 مکن و محض تسلیم باش مرتقدیر و فعل اتی را بلکه در باز طاقت و کوشش خود را تا ادائیگی امر را اگر  
 عاجز شوی توان داد ای امر پس بگیر پناه آوردن بسوی خداوند خود پناه آر بسوی او و ناری و عذر  
 کن و تقیتش کن از سبب غیر خود از ادای امر او و سبب روی گردانیدن خود از شرف یافتن  
 بطاعت او و سبب ادب نگاه داشتن خود از طاعت او و سبب سستی و سبکی خود و سبب تکیه کردن خود  
 بر حول و قدرت خود و سبب نمودن بعمل خود و سبب شریک گردانیدن تو حق را بنفس و بهول خود  
 و خلقت او پس باز گردانید وی تعالی ترا از در خود و معزول ساخت ترا از طاعت خدمت خود و برید  
 از تود و توفیق خود و بگردانید از توری بزرگ خود و دشمن داشت خویش گرفت ترا و مشغول گردانید  
 ببدای تو که دنیای تو و مهوری تو و آرزوی تو و خواهش تست آیا نمیدانی که این همه باز دارنده اند  
 از خداوند تو و انگنده تست از چشم کسیکه پیدا کرده ترا و پرورش کرده ترا و مالک گردانید ترا و بخشد ترا

نعمت‌ات بر من تا مشغول نگرداند ترا از خداوند کار تو غیر خداوند تو هر چه جز مولای تست غیر او است پس  
 مگر من برو غیر او را زیر پا چه او پیدا کرده است ترا برای عبادت خودستم مکن بر خود پس اینکه مشغول شوی  
 بغیر وی از امر وی پس در آرد ترا آتش خود را که فروزین او آدمیان و سنگها اند پس پشیمان شوی  
 و نفع نکند پشیمانی و عذر کنی و معذوره داشته نشوی و فریاد کنی و فریاد داده نشوی و طلب ضاکنی  
 و راضی کرده نشوی و طلب کنی باز آمدن را بسوی دنیا تا دریابی و تلافی کنی آنچه فوت شده و نیک کنی  
 رجوع گردانیده نشوی مهربانی کن نفس خود را و شفقت کن بروی و احتمال کن اعضا و آلات را  
 که داده است ترا و طاعت خداوند خود را و عقل و ایمان و معرفت و علم و طلب روشنی کن بنورهای این  
 اشیا در تاریکی حوادث عالم و چنگ زن بامرونی و سیر کن بهر دو راه خداوند خود و بسیار سوامی امرونی را  
 بسو کسیکه پیدا کردی که ترا پس کافر مشو و کسیکه پیدا کرد ترا از گل و تربیت کرد ترا پس ترا از نطفه پس مرد  
 بر این ساحت ترا خواه جز امر او و مکرده مردان جز نبی او و قناعت کن از دنیا و آخرت باین مراد که امر است  
 و مکرده مردان در آن هر دو این مکرده را که نهی است پس هر مراد تابع این مراد باشد و هر مکرده تابع این  
 مکرده باشد چون باشی تو بام خدا باشند کائنات امر تو چون ناخوش داری نبی او را بگیرند از تو  
 مکرده هر کجا که باشی و فرود آئی گفت خدای تعالی در بعض کتب خود یا بن آدم انا لله لا اله الا انا  
 اقول لشیء کن فیکون اطعنی اجعلک نقول للشیء کن فیکون ای پس کردم منم خدا نیست هیچ  
 خدا جز من میگویم چیزی را بشو پس بشود اطاعت کن مرا تا بگردانم ترا باین صفت که نگویی مثنی را بشود  
 پس بشود گفت خدای تعالی یا دنیا من خدمتی فاخذ صیرو من خدامک فاتعبد لی فی دنیا  
 هر که خدمت کند مرا خدمت کن تو او را و هر که خدمت کند ترا پس در پنج اندازه او را پس چون بیا دینی او  
 باش گو یا که مست کرده شده است بندهای اندام و آرمیده است حواس پوشیده حواس بود و بانه  
 دل تنگ سینه مرده تن و دو گشته بهوای نفس ناپدید شده ریههای بشیریت محو شده نشانهای طبیعت  
 فراموش شده اثر میل تاریک صحن سراویران شده بنیاد خالی خانه افتاده سقف خانه نه آدرک نه نشان  
 پس باید که باشد گوش تو گو یا که گرسنت و بهم بر گری پیدا شده و چشم تو گو یا که پخته بسته و نا بینا مادر زاد و زرد شده



ولبهای توگو یا که برآنها ریش است و در میوه گیها و زبان توگو یا که گنگی و کندی است و دندانهای توگو یا که در آنها  
 جراحت است پر شده از ریم و درد و دوا و پراگندگیها است و دستهای توگو یا که در آنها خشکی و کوتاهی است از  
 گرفتن و پاهای توگو یا که در آنها اضطراب و لرزه و جراحتهاست و فرج توگو یا که بوی نامردی است مادر زاد  
 و بجز این امر در کار است و شکم توگو یا که بوی پُری و سیری است و از طعام بی نیازی است و عقل توگو یا که  
 تودیه و فساد و بدن توگو یا که مرده است و بطرف قبر برو داشته شده پس شنیدن و ستاین کردن در امر است  
 و نشستن و سستی و نرمی نمودن و کوتاهی کردن در نمی و خوردن مرده انکاشتن و معدوم پناشتن و فانی گردانیدن  
 در حکم قضا و قدر پس بنوش این شربت را و دارو کن باین دارو غذا کن باین غذا انگوارا گردانیده شوی  
 و شفا و عافیت داده شوی از مرضهای گوناگون و علتها و هوای نفس بحکم خدا و تعالی  
 مقالہ چهاردهم - فرموده حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که حالت این گروه را ای صاحب هوای نفس بزرگوار  
 تو بنده هوای و ایشان بنده خداوند بیل تو در دنیا است و میل این گروه در عقبه تویی یعنی این چهار را  
 و ایشان می بینند پروردگار زمین و آسمان را و انس تو بخلق است و انس این گروه بحق است و تو  
 آویخته است با چرخه در زمین است و دلهای گروه بسوی پروردگار عرش است و تبارک می کند ترا کسی که می بینی  
 و ایشان نمی بینند آنرا که تویی یعنی بلکه می بینند پیدا کننده اشیا را و دیده نمیشود او تعالی رنگاری یافته  
 ایشان و حاصل شد نجات و ماندی تو گرد داشته شده با چرخه که میخوابی از دنیا و دوست میداری و این  
 گروه فانی شدند از خلق و هوای نفس داده و آرزوی پس رسیدند بسوی قرب بادشاه پس تو رفیق  
 داد ایشان را خدای تعالی بر نهایت چیزیکه طلب داشت از ایشان از طاعت و حمد و ثناء و این همه  
 افزونی کرم خداست میدید هر که را میخوابد پس لازم گیر این او موافقت کنی بتو رفیق از خدا و آسان  
 گردانیدن از بوی رنج پس گشت عبادت مریشان را بجای جان و خورش و شد دنیا در وقت  
 در حق ایشان نعمه و سرور گو یا که برای ایشان بهشت است زیرا که نمی بینند چیزی را از چیزها تا آنکه  
 می بینند پیش از آن فعل کسی را که پیدا کرد و دید آورد پس باین قوم ثبات زمین و آسمان است  
 و آرام مردگان و زندگان زیرا که گردانیده ایشان را بادشاه مانند میخواند در زمین که گشته اندیده است

پس هر يك از ایشان مثل كوهی است كه ایستاده است بر جای خود پس یکسو شود از راه ایشان و برابری مكن كسانى را كه مقید نگردانند ایشان را از طلب حق پدران پس این قوم بهترین مردمان اند كه پیدا کرده است پروردگار من و پراگنده کرد در زمین و منتشر ساخت ایشان را بر ایشان باد سلام خدا و برکات او تا آنكه آسمان و زمین است مقالہ پانزدهم - فرمودى الله عنہ دیدم در خواب گویا كه من در موضع ام كه مانند مسجد است و در آن قوم اند كه از خلق بریده اند پس گفتم اگر باشد این قوم را فلان ادب میکند ایشان را و ارشاد میکند ایشان را اشاره کردم بلفظ فلان مردی از صاحبان پس جمع شدند قوم گرد من پس گفتم يكی از ایشان تو چه چیزی و چه حال داری چرا سخن نمیکنى پس گفتم اگر راضی می شوی مرا برای آنكه سخن گویم پس گفتم چون منقطع شوی از خلق بسوی حق سوال کنید از مردم چیزی را بر زبانهای خود و چون گذشتید این را پس سوال کنید ایشان را بهر لهای خود زیرا چه سوال بدل مثل سوال بربان پست برآید كه خدای تعالی در هر آن در کار است در گردانیدن احوال خلق و تبدیل کردن بلند گردانیدن مرتبه يكی را و پست ساختن دیگرى را پس گردید بلند میگردد اند مرتبه ایشان را بسوی مكانهای بلند و گردید دیگر فرومى افتند ایشان را بسوی اسفل السافلین و ترسانید آن كسانى را كه برداشت بسوی علیین اینكه فرود افتند بسوی اسفل السافلین و امیدوار گردانید ایشان را بآنكه پائینند و نگاهدارنده ایشان را بر جای كه ایشان هستند از بلندى مكان و ترسانید آن كسانى را كه فرود افتند است باسفل السافلین اینكه باقى دارد و همیشه دارد ایشان را بر آن حال كه هستند در آن از فرود افتادن و امیدوار گردانید ایشان را كه برادر ایشان را بسوی علیین پس بیدار شدند مقالہ شانزدهم - فرمودى الله عنہ محجوب نشده از فضل خدا و بسواسطه رسانیدن از نعمتهائى مگر بسبب تكبر كردن تو بر خلق و اسباب و كارها و كوششها پس خلق حجاب تواند خوردن بسبب آن كه كسب است پس ما و اميكه باشی تو ایستاده با خلق امید دارند بخشش ایشان را و فضل ایشان را و سوال كننده بر ایشان و آمد و رفت كننده بسوی دهای ایشان پس تو شرآ زنده بخدا خلق او را

پس سزا میدهد ترا بحروم گردانیدن از اکل بسنت که آن کسب کردن است از حلال دنیا پستتر چون  
توبه کردی از ایستادن با خلق و از شریک گردانیدن پروردگار خود را بخلق و رجوع کردی تو بکسب  
پس میخوری بسبب کسب اعتماد کنی بر کسب و آرام یابی بروی و فراموش کنی فضل پروردگار را  
پس تو شریک آرنده نیز لیکن این شرکیست خفی تر از اول پس سزا میدهد ترا خدای تعالی محبوب  
میگرداند ترا از فضل خود و از بهایت کردن بغضل بپواسطه چون توبه کردی ازین و دور کردی شرک را  
از میان و برداشتی تکیه کردن خود را بر کسب طاعت و توانائی و دیدی تو خدای را که او رزاق است  
و سبب سازنده و آسان کننده و قوت دهنده بر کسب و توفیق دهنده بر همه نیکیهای یکبار میرساند ترا  
بسوی خلق بر وجه سوال کردن از ایشان در حالت بلا و یا در حالت ریاضت و اذن یا میرساند ترا  
روزی را نزد سوال کردن از وی تعالی و بار دیگر میرساند بے سوال بطریق کسب که بمعنی عوض است  
و بار دیگر میرساند از محض فضل خود بے آنکه به بینی واسطه و سبب را پس باز میگرددی از همه بسوی  
خدای اقلنی خود را پیش او پس چون چنین شدی بر میدارد حجاب را میان تو و میان فضل خود  
و ابتدا میکند ترا بپواسطه و خورش میدهد ترا بفضل خود نزد هر حاجت براندازه آنچه موافقت کند  
حال ترا بچو فعل طبیب صربان و لطف کننده و دوست بریما را از جهت نگاه داشتن از جانب خود  
عزوجل و برای دود و داشتن متر از ازیل کردن بسوی کسیکه غیر دوست و راضی میگردد از ترا بفضل خود  
پس درین هنگام منقطع می سازد از دل تو هر خواهش شهوت و هر لذت و مطلب و محبوب پس باقی  
نمی ماند در دل تو جز اراده او پس چون خواهد حق تعالی اینکه بر آید بسوی تو قسمت ترا که چاره نیست  
ترا از گرفتن آن و حال آنکه نیست از رزق و نصیب مزین کس از مخلوق جز تو پیدا میکند نزد تو  
خواهش آن قسم را و میراند آنرا بسوی تو پس پیوسته میدارد ترا رسانیدن آن نزد حاجت پستتر  
توفیق میدهد ترا بر اے شکر آن و میداند ترا که آن روزی از دوست و وی تعالی را رانده اوست بسوی  
تو و دهنده اوست متر از پس شکر میگوئی او را درین هنگام می شناسی و میدانی و زیاده میکند ترا درین  
بیرون آمدن از خلق و دور بودن از آن و تهی شدن باطن از هر چه جز اوست پستتر چون قوی شد علم

و یقین تو و کشادگی سینه تو و نورانیت دل تو و زیاده شدنزدیکی تو از خداوند خود و مرتبه و عزت ترا داد  
و امین بودن تو نزد او و اولییت تو مرزگاه داشت اسرار را تعلیم کرده میشودی که کی خواهد آمد ترا قسمت تو  
پیش از وقت آمدن او از جنت گرامی دشمن حق تعالی مر ترا در بزرگ دشمنی حرمت تو و بحبت فضل و  
منت نهادن و راه نمودن از خود گفته است خدای تعالی وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آيَةً يَخُذُونَ بِأَمْرِهَا لَمَّا  
صَبَرُوا وَكَانُوا يَايَسُونَ يَتَوَقَّعُونَ اِيَّيْكُمْ كَرَامَتِمْ مَا زَبَنِي اسْرَائِيلَ اِيْمَانًا كَرَاهَةً يَمْنَعُهَا مِنْكُمْ مَا هَرَّاهُ  
صَبْرُكُمْ وَبُودَنْدِ كَرَامَاتِ مَا يَقِينُ مِي دَاشْتَنْدَنِزِ گفته است وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ  
سُبُلَنَا اِيَّانَ كَسَانِيكَ مَجْبُودِ كَرْدَنْدِ طَرِيقِ مَا هَرَّاهْتُمْ مِي نَامُ رَاهِ اِيَّايِ خُودِ رَا نِيَزِ گفته است وَتَقْوَالَهُ  
وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ تَقْوَى كُنِي خُذْ رَا تَعْلِيمُ كُنْدِ شَمَارِ خُذْ اِيَّايِ تَعَالَى بَعْدَ اَزْ اِنْ رُدْ كَرْدِ مِي شُودِ رُو پَسِيدِ اَكْرَدَنْ اَنْ اَشْيَا  
پَسِ پَسِيدِ اِيْمَنِي بَا ذَنْ رُوشَنْ كُنْ غَبَارِ نِيست بران و برابره نمونیهای و خشنده مانند آفتاب روشن و سخنان  
مزه دار مزه دار تر از هر مزه و با لهام راست از غیر شیره صاف کرده شده از خواطر نفس و سوسه های  
شیطان لعین گفته است خدای تعالی در بعضی کتابهای خود اَنَا اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا إِلَى آخِرَةِ  
چنانچه گذشت و تحقیق کرده است این مرتبه را به بسیاری از پیغمبران و اولیا و خواصها از بنی آدم خود  
مُقَالَه پُفْتَدِ هَمْ خُودِ رُضِی اللَّهُ عَنْهُ چُونِ دَاخِلِ شُودِی بِنْدِ اِپْسِ نَزْدِیکِ كَرْدِ شُودِی اَزِ رُوسِ  
نَزْدِیکِ كَرْدِ اِنْدِ اِنِ وِی و تَوْفِيقِ وِی و مَعْنِی رَسیدن بِنْدِ اِپْسِ رُوشَنْ اَمَدَنْ تَسْتِ اَزِ خَلْقِ وِی و اِپْسِ خُودِ اَشْ  
وَاَزِ رُوشَنْ تَابِ بُوَدَنْ بَا فَعْلِ حَقِّ وَاَرَادَتْ اَوْ بَعْدِ اَنَكِهْ يَافْتِ شُودِ اَزِ تَوْجِیهِشِ اَزِ تَوْفِيقِ اَوْ فَعْلِ حَقِّ  
بَلَكِهْ بَحْكَمِ اَوْ اَمْرِ اَوْ اَوْفَعْلِ و تَعَالَى پَسِ اِيْنِ حَالَتْ فَنَاسْتِ تَعْمِیرِ كَرْدِ مِي شُودِ اَزِ اِيْنِ حَالَتْ بِرُوصُولِ  
و رُوصُولِ بِنْدِ اِنِست تَشَلُّ و رُوصُولِ اِپْسِ يَكِهْ اَزِ خَلْقِ اَوْ اَعْقَلِ عَامَّةً اَزْ اَدْرَاجِ اَبَدِ و مَعْرُوفِست تَشَلُّ اَوْ  
بَحْجَرِ اَوْ اَنْ شُودِ اَوْ مِي نَاسْتِ بَزَرْگِست پَسِيدِ اَكْنَدِ اِيْنَكِهْ تَشْبِیْهَ دَاوِدِ شُودِ مَخْلُوقَاتِ اَوْ يَا قِيَّاسِ  
كَرْدِ شُودِ بَسَاخْتِ اَوْ پَسِ رَسیدن بِنْدِ مَعْرُوفِست نَزْدِ اَهْلِ و رُوصُولِ بِنَشَانِیدن حَقِّ عَزْ و جَلِّ  
مَرَاثِشَانِ رَا هَرِ يَكِهْ اَجْدَا و اَنْبَا زِي نَمِي كُنْدِ هَرِ يَكِ رَا دَرْ رُوصُولِ جَزْ و سِ مَرْدِ اِيَّايِ رَا عَزْ و جَلِّ بَا هَرِ يَكِ اَزِ  
پِيغمْبِرَانِ دَاوِدِ لِبَا خُودِ سَرِيست اَزِ اِنْجَا كِهْ مَطْلَعِ نِيست بران بِيَجِ يَكِهْ جَزْ اَوْ حَتْمِ كِهْ مِي بَاشَدِ

مرد را سر که آگاه بنود بر آن شیخ او و شرح را سری است که مطلع نیست بر آن مردی که به تحقیق  
 رسیده است سیر و سلوک او تا آستانه در پیروی پس چون برسد مرد به حالت شیخ خود را بر ساخته میشود  
 از شیخ و بریده میشود از وی پس متولی میشود او را حق تعالی و قطع میکند او را از خلق پس میشود شیخ  
 مانند دایه نیست نیز خواری بعد دو سال همچنین نیست تعلق بخلق بعد در شدن بهوای نفس و ارادت  
 شیخ احتیاج برده میشود بمرید تا آنکه در باطنش بهو او خواست است از برای شکستن بهو او ارادت لیکن  
 بعد در شدن هر دو پس احتیاج نیست شیخ زیرا که نیست که درت و ناتمامی و چون رسیدی تو بخت چنانکه  
 بیان کردم باش این همیشه از آنچه که جزاوست پس نه بینی جز حق را وجودی قطعا نداری آن ساین  
 و ندر سو در ساین و ندر در داو و ندر ناو او نه در تر سیدن و ندر امید داشتن بلکه خدای تعالی سزاوارست  
 که از عذاب او بترسند و از آمرزش وی امید دارند پس باش همیشه نگهبان بسوی فعل او چشم دارند و بسوی  
 امر او کار کننده بطاعت وی و جدا از همه خلق او چه در دنیا و چه در آخرت میا و یزدل خود را بچیند از  
 خلق او بگردان خلق را همه مقهور مثل مردیکه گرفته است او را بادشاهی که بزرگ است ملک او سخت است  
 امر او ترساننده شده است بر جستن و حمله کردن او پست گردانید بادشاه غل را در گردن او با هر دو پای و  
 و بر او کشید بر درخت صنوبر بر کنار جوی که بزرگ است موج او و فراخ است پهن او عقیق است خاک  
 و سخت است روانی او پست تر است بادشاه بکرسی که بزرگ است قدر او و بسیار است انقیاع او و دوست  
 جای جستن و رسیدن او دهنده شده است در پهلوی بادشاه بارها از نیزه و تیر با و پیکانها و گوناگون از برای  
 جنگ و کمانها از آنچه نمیرسد اندازد کردن آنرا جز بادشاه پس شروع کرد که می اندازد بسوی آن مرد با پنجه  
 میخواید ازین سلاح امانیکو باشد مگر کسی را که دید آن مرد مصلوب را که بگذارد و نظر کردن را بسوی بادشاه  
 و بگذارد و ترس از او امید و ترسند از مصلوب و امید دارد از او آ نیست شخصی که چنین کند نام داشته شده  
 در حکم عقل بی عقل و بی ادراک و بی حیوان جز آدمی پس بنیاه جو بخند از کوری بعد بیتیانی و از قطع شدن  
 بعد رسیدن و از روی برگردانیدن پس از نزدیک آمدن و از گمراه شدن پس از راه یافتن و از کفر پس  
 ایمان پس دنیا مثل جوی بزرگ روان است که که کردیم آزد و مثال هر روز در فرونی آب او است و این

زیادتی آب مثل زیادتی شهوتهای بنی آدم و لذتهای ایشان است در دنیا که میسرند آدمیانرا از دنیا  
و اما تیرا و گوناگون سلاحها مثل تلخ است که روان میگردد بآن تقدیر بسوی آدمیان پس غالب بر بنی آدم  
در دنیا بلاهاست و تیرگیهای زندگانی و درد و دوا و محنتها و آنچه می یابند از نعمتها و لذتها آیمخته شده است  
یا قتها چون اعتبار نماید نعمتها را و لذتها را و این نعمت آخرت در یاد که نیست حیات مگر در آخرت اگر هست  
آن یقین دارنده چنانچه فرموده است **صلی الله علیه و سلم** لا عیش الا عیش لا خسر الا خسر الا نیست زندگانی  
مگر زندگانی آخرت خصوصا این بلاها در حق مؤمن چنانچه فرمود **علیه السلام** الدنيا سجن المؤمن وجنة  
الكافر و نیازندان مسلمان است و بهشت کافر است و فرمود **علیه السلام** التقى صلبا و دبر بهیزگار  
لگام در و بان کرده شده است با وجود این حدیثها و آنچه که همشایده معلوم است چگونه خوانده نشود  
خوشی و زندگانی در دنیا پس آسایش همه آسایش در بریدن از خلق بسوی خدای است در وفات  
او و انداختن خود را پیش او پس می باشی تو بسبب القطار بیرون از دنیا  
درین هنگام یافته می شود ناز و وقار از روی مهربانی و آسایش و نرمی و فصل  
**مقاله** بهیز و هم - فرمود رضی الله عنه گله مکن هرگز بسوی هیچ یک از آنچه که فرود آورده است  
خدای بتو از گزند هر که باشد دوست باشد یا دشمن و همت مندر و در کار او را آنچه کرده است در تو فرود  
آورده است بتو از بلا بلکه ظاهر کن نیکی و شکر را پس دروغ گفتن تو بظا هر کردن شکر بے نعمت  
نزد تو بهتر است از دست گفتن تو در خبر دادن تو از حال آشکارا کیست آنکه خالی است از نعمت حق  
گفته است خدای تعالی وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها پس بسا نعمتی که هست آن نزد تو تو  
نی شناسی آنرا آرام گیر بسوی هیچ یک از خلق و انس مگیر هیچ یک و اطلاع مکن هیچ کس را بر آنچه  
که تو در آنی بلکه باشد انس تو بخدا آرام تو بسوی او و گله تو از بسوی او و بدین سوم را که جز تو خدا است  
پس بدرستی که شان اینست که نیست بسوی دیگرے زیان و نه سود و نه کشیدن سود و نه راندن زیان  
و نه غیرت و نه خواری و نه برداشتن و نه پست گردانیدن و نه تو نگری و نه درویشی و نه جنبانیدن و نه آرام  
دادن جمله چیز با پیدا کرده خدا است مسخر در دست اوست بحکم و دستوری اوست جاری شدن آنها

هر چيز روان ميشود تا مدت معين نزد خدا و هر چيز نزد وی است با اندازه نيست همچو پيش گفته  
 هر چيز را که پس افکنده وی نيست کس پس افکنده هر چيز را که پيش افکنده است  
 وی اگر برساند ترا خدای تعالی بزيان پس نيست کس کشاينده مرا و با جزا و اگر اراده کند ترا  
 به نیکي پس نيست کس روکننده من فضل او را پس اگر گله کنی از خدا و حال آنکه تو عافيت داده شده  
 و نزد تو نعمت از نعمتهاست برای زيادتی و بزور کور گردانیدن خود را از آنچه مرخص است نزد تو از نعمت و  
 عافيت بجهت حقارت کردن آن هر دو را خشم ميگيرد و بر تو خدای تعالی و زائل ميکند آن هر دو را از تو و است  
 ميگردد اند شکوه ترا و دو چن ميگرداند بلای ترا و سخت ميگرداند عذاب ترا و هر ميکند و می اندازد ترا از نظر عافيت  
 خود پريزين کن گله را بگوشتش اگر چه بريده و پاره پاره کرده شود گوشت تو از مقرر ضما اياک دور دار  
 خود را ضما اياک پست و دور دار خود را الله تبارک و تعالی پست تر پس خدا را انجاء النجاء  
 زود بگير از الحذر و پريزين کن زيرا چه بيشتر آنچه فرو می آيد به پسر آدم از گوناگون بلاها بسبب  
 شکوه کردن او است از پروردگار خود چگونگی کرده شود از وی حال آنکه وی ارحم الراحمين است و  
 بهترين حکمکنندگان است و گران بار و پوشيده نيست بروی پوشيدنی و سخت مهربان لطف کننده است  
 بر بندگان خود نيست ستم کننده مهربان را همچو طبيب حليم و دوست و شفيق نرم خو و نزديک بدل  
 آياتمت کرده ميشود و پروما و در شفيق و مهربان اند بيشه گفته است بغير صلوات الله عليه وسلم الله  
 ارحم الراحمين و الحمد لله و ولدها ای خدای تعالی مهربان ترست بر بنده خود از مادر پرورنده خود  
 نیکو دارا و ای امی مسکين بزور صبر کن وقت بلا آيا تو انی از صبر کردن پست تر صبر کن اگر آيا تو انی از  
 راضی شدن بر بلا و موافقت او راضی باش و موافقت کن اگر وجود تو هست پس فنا شو و قتيکه  
 گم کرده شوی ای مقام فنا که گوگرد سرخی بجائی تو و کجا يافته ميشی تو و ميشی و آيا ميشی بسوی نخل خدا  
 عز وجل کتب عليكم القتال وهو كره لكم وعلمى ان تکرهوا شيئا فهو خير لكم وعسى  
 ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وانتم لا تعلمون فرض گردانیده شد بر شما  
 کارزار با کافران و حال آنکه مکره است مرثا را و نزديک است اينکه مکره دانيد چيز را

و حال آنکه بهتر باشد مرثیاء را نزدیک است اینکه دوست دارد چیز را بحال آنکه آن بدست  
 مرثیاء را خدا میداند و شما نمیدانید بحسبید از تو خدای تعالی علم حقیقت اشیا را و باز داشت ترا از  
 پس بے ادبی مکن تا ناخوش داری چیز را بخود دوست داری چیز را بخود بلکه بیروی کن شرعاً  
 در همه چیز که فرمودی آید بتو اگر هستی تو در حالت تقوی که آن اول قدم است و متابع امر باش حالت  
 ولایت و فرمودن آتش هوا و در گذر از حد آن و این قدم دوم است و راضی باش بفصل الهی فقیه  
 کن و فنا شود در حالت ابدالیت و غوثیت و صدقیقت و این نهایت مراتب است یکسو شوا از راه  
 قضا و قدر و بگذر از راه او در کن نفس و هوا و خود را و باز در زبان خود را از شکایت پس چون کنی تو  
 این را اگر هست قضا و قدر تو نیک زیاده میگردد از خدای تعالی حیات خوش و مزه و شادی و اگر باشد  
 قضا بد نگاه میدارد حق ترا در طاعت خود درین احوال و دور گرداند از تو ملاست را و غائب کند ترا از خود  
 تا آنکه در میگردد آن قضا از تو و کوچ کند نزد گذشتن مدت آن چنانکه میگردد شب و دور میکنند پرده را  
 از روی روز و میگردد درستان پس کشف میشود تابستان این نمونه ایست نزد تو عجز بگیر بدان  
 بستر و نفس آدمی گناهان و جرماست و آلوده کردن است بانواع گناهان و نافرمانیها و صلاحیت  
 نمیدارد در بخشینی خداے کریم را اگر پاک از پلید بیای گناهان و لغزشها و بوسه نمیتواند داد آستانه  
 قدس را اگر پاک از چرک عاویها چنانچه صلاحیت نمیدارد در بخشینی پادشاه را اگر پاک از  
 پلید بیابانها و گوناگون گندگیها و بدبوها پس بلا با پوشنده و پاک کننده گناهان است گفت  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم حی یوم کفارة سکتہ شب یکروز کفارة گناهان یکساله است  
 مقالہ نوزدهم - فرمود رضی الله عنه چون باشی توسست ایمان و یقین و وعده  
 کرده شوی بوعده از جانب خدای تعالی و فاکرده میشود وعده تو و خلاص کرده نمی شود تا زوال  
 نیابد ایمان تو و زود یقین تو و چون قوی شود ایمان و یقین در دل تو و محکم شوی در ان و خطاب  
 کرده شوی بمضمون قول وی تعالی اِنَّكَ الْيَوْهَلُ الَّذِي اُمِرْتُ بِكَ بِرِسْتِكَ تو امروز  
 نزد خداوند مرتبه و منزلت امانت داری و مکرر شود این خطاب براس تو و قته بعد و قته پس



باشی تو از خواص بلکه از خاص الخاص و باقی مانند تر از اراده و نه مطلب و نه عمل که عجب کنی بدان و  
 نه عبادت که به بینی آنرا از خود و نه قدر و مرتبه که بنگری و خوش شوی تا بالا رود بهمت تو بسوی آن  
 پس اکنون شدی تو مثل آوندی که رخته شده که بر جای نمی ماند در و چیز که روان پس بر جان می نازد تو  
 هیچ اراده و نه خلق و نه بهمت بسوی چیز که از چیز بماند در دنیا و نه در آخرت و پاک شوی از هر چه جز او  
 تعالی هست و داده شود ترا رضا از خدا و وعده کرده شوی بر اضی شدن خدا از تو و لذت داده شوی و  
 نعمت بفعلهای خدا همه پس درین هنگام وعده کرده میشود بوعده چون آرام یابی تو بآن وعده  
 و یافته شود در تو نشانی از خواهش برده میشود از آن وعده بسوی وعده دیگر که بلند تر از آن است  
 و گردانیده میشود بسوی وعده شریف تر از اول و عوض داده شوی از وعده اول به به نیازی  
 از آن و کشاده میشود برای تو درهای معرفت و علوم و مطلع شوی بر کارهای سخت پوشیده و حقیقتها  
 حکمت و مصلحتهای نهان کرده شده در رفتن از وعده اول بوعده دیگر متصل آن افزوده می شود  
 درین هنگام و قدر و مرتبه تو در نگاهداشت حال بستر نگاهداشت مقام و افزوده میشود در امانت  
 و در زمین تو در نگاهداشت اسرار و افزوده میشود در کشادگی سینه و روشن گردانیدن دل تو در فصاحت  
 زبان و حکمت بالغه و افزوده میشود در انداختن دوستی الهی بر تو پس گردانیده شوی محبوب همه  
 خلایق و جن و انس و مساوی ایشان در دنیا و آخرت و خلق همه تابع خداست و دوستی خلق و خل  
 است و دوستی حق چنانچه دشمنی ایشان داخل است در دشمنی وی و همچنین چون رسانیده شوی  
 درین مقام که نیست مرز در آن خواهش چیز که البته گردانیده میشود مرز خواهش چیز که از چیز با  
 پس چون ثابت شد خواهش تو مر آن چیز را دور گردانیده میشود آن چیز معدوم کرده می شود  
 و برگردانیده می شوی از آن چیز پس داده نمی شود تر آن مراد در دنیا و عوض داده میشود از آن  
 در آخرت بچیز که می افزاید ترا قرب و قدر و مرتبه بسوی خدای تعالی و بچیز که سرور و روشن میگردد  
 و چشم تو در فردوس اعلی و جنة الماوی و اگر هستی تو باین صفت که نمی جوی آن مراد را و آرزو  
 نمیکنی و امید نمیداری آنرا و حال آنکه تو در سرای دنیایی که آن محل فناء و تکلیفهاست بلکه امید تو

و رجال بودن تو در دنیا ذات پاک خدای است که پدید آورده آنرا در وجود تو آورده و تو یکے او دادی که را و فراخ  
 گردانید زمین را و بلند ساخت آسمان را زیرا که او است که باشد مراد و مطلوب و آرزو بسیار است که عوض او میشود یعنی از آن  
 مراد چیزی که آن فراتر از آن مراد است یا مانند او است در دنیا بعد از شکسته شدن دل تو بسیار داشتن از آن  
 مطلوب و مراد و آرزو و بعد ثابت گردانیدن عوض آن و آخرت بران و چه بگوید که گردیم و بیان نمودیم  
**مقاله بیستم** - فرمود فی الله عنه در قول آنحضرت علیه السلام دعای بسیار است الی  
 ملا یارب یا ربی بگذارد فعلی را که در شک می اندازد ترا که حرام است یا حلال و قتی که جمع شود یا چیزی که  
 در شک نمی اندازد پس اخذ کن بعزیمت که آمیزش نمیکند از شک شبیه بگذارد چیزی را که در شک اندازد  
 ترا و اما و قتی که تنها باشد در شک اندازنده که آسخته است بدان و علامت شک اندازنده آنکه صافی نبود  
 از بریدن افکار بدین آن چنانچه آورده است در خبر کائنات از القلوب گناه برنده و لها است  
 و در روایت دیگر آمده است کائنات ملحات فی القلوب ای فعل که در روی بزه است آنست که در  
 تردد و خطائی باشد و دل پس چون فتوی دهند ترا فتوی دهندگان پس فتوی گیر دل خود را و چون  
 چنین نباشد بکن آنچه خواهی و توقف بکن در روی چشم دار امر باطن را و روی پس اگر امر کرده شوی  
 بگریختن او پس بگیر و اگر منع کرده شوی پس باز مان و باید که باشد آن فعل شک اندازنده نزد تو  
 گو یا که نبود و یا فتنه نشده باز گرد بسوی در پروردگار و طلب کن نزد پروردگار خود رزق را اگر ناتوانی  
 از صبر و موافقت کردن و راضی بودن و فانی شدن زیر که حق تعالی حاجت ندارد که یا داده شود  
 پس نیست او غافل از تو و نه از غیر تو آن خدای تعالی بخوراند کافران و منافقان را و پشت بندگان  
 را از روی پس چگونه فراموش کند ترا ای مؤمن موصد روی آورده بر طاعت او و ایستاده با مروء  
 در ساعت های شب و اطراف های روز در معنی حدیث و جبه دیگر است بگذار چیزی که در دست خلق است  
 که وصول آن در شک است پس نخواه آنرا و میا ویز دل خود را بآن و امیدوار خلق را و ترس از ایشان  
 و بگیر از فضل خدا آن چیزیست که در شک نمی اندازد و یقین است وصول آن ترا پس باید که باشد  
 مراد مطلوب یک و دهنده یک و قصد یک و آن پروردگار است آنکه پیشانیهای بادشاهان میرست

بدست قدرت اوست و دل‌های خلق بدست وی و دل‌ها که امیران بدنمانند و مال‌های مردمان را در دست  
 عزوجل و خلق و کیلان و امینان اویند و جنبش دست‌های ایشان بجنبشش کردن مترابحکم او و  
 جنبش دادن او و امر کردن اوست و باز استادن خلق از عظامی تو بچنین است بزرگ است  
 او از هر گوینده و اسألو الله من فضلہ ای سوال کنید خدا را از فضل او و گفت عزوجل ان الذين  
 تدعون من دون الله لا یملکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه واشکروا له  
 بدستیکه آن کسانی که میخوانند شما ایشان را از غیر خدا مالک نیستند آنها را هیچ رزقی را پس طلب  
 دارید نزد خدا رزق را و پرستش کنید مرا و راو شکر گویند مرا و راو هم گفته است و اذا سألت عبادی  
 عني فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان ای چون پرسند ترا بنده گان من از من پس  
 بدستیکه من نزدیکم قبول میکنم دعا کنند گن از تو قریکه عاکن و میخواند مرا و گفت له دعونی استجب لکوا فی عاکنہ فقول کلم  
 و حامی تمار و گفت ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین ای بدستیکه خدا است روزی بنده خداوند قوت ستوار  
 و گفت ان الله رزق من يشاء بغير حساب ای بدستیکه خدا روزی میدهد هر کس را که میخواهد بپیشمار  
**مقت‌الہ ببت و یکم** - فرمود رضی الله عنه دیدم ابلیس را نده را و خواب حالانکه من در عجات  
 کشیم پس قصد کردم بکشتن او پس گفت او مرا چرا میکشی مرا و چیست گناه من اگر روان شود  
 تقدیر ببدی پس قدرت نیدارم که تغیر دهم آنرا بسوی نیکی و ببرم آنرا بسوی آن و اگر روان شود  
 بر نیکی پس قدرت نیدارم که تغیر دهم آنرا و ببرم آنرا بطرف بدی و چه چیز است بدست من و دیدم  
 صورت ابلیس را بصورت خدایان که او را آلت نری و مادگی هر دو باشد و نرم سخن در روی وی بپنی دراز و  
 روی او چند تار موی بود در زیر خندان خوار و خرد و شکل زشت روی گو یا که تبسم میکند در روی من مثل  
 تبسم موش و شر گلیمن و ترسناک و این خواب شب یکشنبه دوازدهم ذی الحجه بود سال چهارصد و نو و یک  
**مقت‌الہ ببت دوم** - فرمود رضی الله عنه همیشه است حکم الکی بر آنکه مبتلا گرداند بنده مؤمن  
 خود را بر اندازد ایمان وی پس کیسه بزرگ است ایمان او و بسیار بزرگ است بلاه او و  
 رسول که مبعوث است بهدایت خلق بکتاب بلای او بزرگ تر است از بلای نبی که مبعوث است بکتاب

زیر چه ایان رسول بزرگ تربست و نبی بلای او بزرگترست از بلای ابدال و بلای ابدال بزرگترست  
 از بلای ولی هر یک را بر اندازد ایان و یقین اوست و دلیل بر آن قول نبی صلی الله علیه و سلم است  
 انما عاشروا الانبياء اشد الناس بلاء ثم اكلوا مثل فاكهه مثل ما گروه پیغمبران سخت ترین مردمانیم  
 از روی بلا پیوسته مثل مرتبه شخص بلا است پس همیشه میدارد خدای تعالی بلا را امر این همتران  
 بزرگ را تا آنکه باشند همیشه در محل قرب پیغمبر نشوند از بیداری زیرا که وی تعالی دوست میدارد  
 ایشان را پس ایشان اهل محبت و محبوب خدا اند و محبت همیشه اختیار نمیکند و وی محبوب خود را  
 پس بلا را بنده است مردمانی ایشان را بسوی حق و بندست نفسهای ایشان که باز میدارد  
 ایشان را از میل کردن بسوی غیر مطلوب ایشان و آرامیدن و مائل شدن بسوی غیر سیداکنده  
 ایشان پس چون همیشه شد نزول بلا در حق ایشان میگذازد و هوای ایشان را و شکست میخورد  
 نفسهای ایشان و جدا میشود حق از باطل پس نقیض میشوند شهوات و خواهشهای میل کردن بسوی  
 مزه ها و آسایشها تمام در دنیا و آخرت بجانب نفس میشود آرام بود عده حق تعالی و راضی بودن بقضا  
 او و تقاضا کردن بعطای او و شکیبائی کردن بر بلای او و ائین بودن از بدی خلق وی بسوی  
 دل پس قوی میگردد و سروری دل پس باز میگردد و بادشاهی بجوارح بسوی دل زیرا که بلا قوی میگذازد  
 دل و یقین را و ثابت میکند ایان و صبر را و ناتوان میسازد نفس و هوا را و نیز در جنت آنکه هرگاه که  
 رسید در دوزخ یافته شد از مؤمن صبر و رضا و تسلیم و فعل پروردگار را خوشنود میگردد و خدا از وی شکر  
 میگوید و او را پس می آید و او را بعد و عیشی در عمل و توفیق گفته است خدای تعالی لئن شکرت  
 لازدا لکن اگر شکر کنید زیاده کنم نعمت شما را و چون بچند نفس نخستین خواهش از خواهشهای خود  
 و مزه از مزه های خود از دل پس جواب در نفس را قلب برسانیدن نفس بد آنچه باز محبت حال آنکه  
 اجابت قلب از غیر امر و دستوری خداست حال میشود بسبب آن اجابت غفلت از حق و شرک  
 برستیدن و گناه پس فرو میگردد حق تعالی نفس و قلب را بخواری و بلا او برگشتن خلق و در دوا  
 و بیماریها پس میگردد هر یک از قلب نفس حفظ خود را از بلا و اوقات و اگر اجابت نکند و قلب بسوی مطلوب

تا آنکه بیاید قلب را اذن از جانب حق بالهام در حق اولیای او بوحی در حق پیغمبران و عکله کرده بشود  
 بروحی و الهام در دادن و ندادن فی و میگیرد خدای تعالی جنت خود و برکت عافیت رضا و نور و معرفت قرب و  
 بی نیازی از خلق و سلامتی از آفات پس بدان آنرا و نگاہدار آنرا که گفتیم و تیرس بلاها را در شتابی کردن با جابت  
 نفس و هوا بلکه توقف کن و منتظر باش در این کتاب که اذن خداوند را پس سلامت مانی در دنیا و آخرت  
**مقاله سبت و سوم** فرمود خدای تعالی خوشنود باش به دون کمتر و لازم گیر آنرا از روی  
 کوشش تا آنکه برسد آنچه نوشته شده است وقت خود را پس برده شوی بسوی بلند تر و گرانمایه تر  
 و به او گوارا کرده شوی و در وی باقی داشته شوی و گناه داشته شوی به رنج در دنیا و آخرت به عاقبت  
 دبه تجا و از حد پستتر بالا برده شوی بسوی چیزیکه خنک شوند ترست چشم در وی از چیز سابق و  
 گوارا تر از آن و بدانکه قسمت تو هرگز در نیکو از در اسبب گذاشتن طلب آنچه نه نیست نصیب تو  
 نخواهی رسید تو آنرا بحرص خود در طلب و کوشش و قوت او پس صبر کن و لازم گیر حال او را رضی باش  
 بدان کمتر چیز را بحول خود و مره از خود تا آنکه امر کرده شوی و مجنب بخود و میا رام بخود پس آنکه  
 مبتلا گردانیده شوی بحال خود و بحال کسیکه بدترست از تو از میان خلق زیرا که تو بسبب طلب بظلم کنی و  
 ظالم غفلت کرده نمیشود از وی گفته است خدای تعالی و کذلک فولى بعض الظالمین بعضا  
 همچنین می سپاریم بعضی ظالمان را بعضی زیرا که تو در سرای بادشاهی هستی که بزرگ ست شان او  
 و سخت است قوت او و جاری است خواست او و غالب است حکم او و پاینده هست بادشاهی او  
 همیشه است فرمان او و باریک است دانش او و ورسان است حکمت او راست است قضای او  
 غائب نمیشود از او مقدار دره در زمین و نه آسمان و نیکو از دستم وی هیچ ستمگارسه پس تو بزرگترین  
 ظالمانی و بزرگترین ایشانی از روی گناه زیرا که تو شرک آوردی بخدا بسبب تصرف کردن تو در نفس خود  
 و در خلق او میل نفس خود گفته است خدای تعالی ان الله لا یغفران یشراک به لیغفر ما دون  
 ذلک لمن یشاء بدستیکه خدای آمرزد شرک آوردن را بوی و می آمرزد جز این را امر کسی که میخواهد  
 بر صبر کن شرک را البته نزدیک میشود آنرا و کی شود از آن در حرکات و سکانات خود در روز و شب خود

در تنهایی و پشیمانی خود بترس از گناه کردن در همه وجود در جوارح و دل و بگزار گناه را آنچه که ظاهر است  
از آنچه که پوشیده است از ان و مگر نیز از خدای تعالی پس در یاد ترا و منازعت کن و او را در قضای او پس  
پاره پاره میکنی ترا و تمت کن و او را در حکم او پس فروگذار ترا و غافل مشو از یاد او پس فراموش کن ترا  
و بیابا گاهان ترا و مبتلا گردان ترا و نو پسید کن در سرای او حادثه پس هلاک کن ترا و مگو درین همه بهوای  
نفس خود پس هلاک کن ترا و تاریک گردان دل ترا و سلب کن ایمان ترا و معرفت ترا و برگردان ترا و شیطان ترا  
و نفس و بهوای ترا بر تو دشمن و تمام ترا و اهل و عیال ترا و همسایه ترا و یاران ترا و دوستان ترا  
و همه خلق خود را تا آنکه گردد همه ای سرای ترا و یاران آنرا و پریان آنرا و باقی گزندگان را که در  
خانه باشند پس تیره گردانند زندگانی ترا در دنیا و در آخرت عذاب ترا در آخرت  
**مقاله سیست چهارم** فرمود رضی الله عنه بترس گناه خدا را البته لازم گیر و او را بصدیق و در باز  
طاقت خود را و کوشش خود را در طاعت او و عذر خواهی زاری کننده در ویشی نمانیده خشوع و خضوع کننده  
چشم فرو کرده نگاه نکنند بجان و خلق او و پیروی نکنند بهوای نفس خود را و طلب نکنند عوضهای عبادت  
را نه در دنیا و نه در آخرت و نه طلب کنند بلندی را بسوی منازل بزرگ و مقامات ارجمند و یقین بدان  
اینکه تو بنده اوئی و بنده و آنچه که او مالک بدان است همه موهوبی را است طلب حق ندارد بنده بر خدای تعالی  
تا هیچ چیز از او چیزی نماند و او را بیا و تمت و عذر خواهی خود را و هر چیز نزد او بر اندازده است نیست کسی پیش کننده  
هر چیزی را که پس گردانیده است و نیست پس افکنده هر چیزی را که پیش گردانیده است حق آید ترا آنچه  
که مقدر است مگر بوقت و ساعت خود اگر خواهی و اگر نخواهی از ناکی کن بر چیزی که قریب است که میباشند  
ترا و طلب کن و درین محذور بر آنچه که آن مرغی تراست پس چیزی که نیست آن نزد تو خالی نیست از آنکه قسمت  
تست یا غیرت پس اگر هست برای تو بسوی تو باز گردانیده است و تو بسوی آن کشیده و برده میشوی  
پس در یافتن از عرصه نزدیک حاصل است و آنچه که نیست مگر ترا و باز گردانیده شده و او از تو روست  
گردانیده است پس از گنج باشد ترا در یافتن پس مشغول باش به نیک ادب و در چیزی که تو در پی آن هستی  
از طاعت خدا و نه خود درین وقت که حال و حاضر است و بالا کن سر خود را و مائل گردان گردن خود را بسوی غیر او

گفته است خدای تعالی کلمات عینیک الی آخره چنانچه گذشت پس بدرستی که ترانی کرد خدای تعالی  
از نگر نیستن بسوی غیر آنچه که استاد کرده است ترا در آن روزی گردانیده است ترا از قسمت خود در رزق  
و فضل خود از طاعت خود آگاهانیده است ترا که آنچه جز آنست گفته است که انداخته است او شان اودان خوشنود  
شدن تو بقسمت خود بهتر تراست و پابند ترا در آن روز و لائق تر و سزاوارتر است پس میباید که باشند این عادت  
تو و جای بازگشت و سکونت تو و شعار و نام تو و مراد و حاجت تو و میل و آرزوی تو و نیایی ازین کار همه مطابق  
را و میرسی باین بهر مقام و ترقی میکنی بسوی هر نیکی و بهر ناز و نعمت خوشی و بهر گرانمایه گفت خدای تعالی  
فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعين جزاء بما كانوا يعملون ای نمیدانند هیچ ذرات  
آنچه که پنهان کرده شده است برای ایشان از آنچه سبب سروری چشمهاست از جهت جزا دادن بآنچه عمل  
کردند ایشان پس نیست هیچ عمل از عبادت خمس و بارانیدن از گناهان همه بزرگتر است نیست بزرگتر و محبوبتر  
بسوی خداوند مژنی تر نزد او از آنچه ذکر کردم ترا توفیق داد خدای تعالی ترا با آنچه که دوست میدارد و افاضی از آن  
مقتدر است و به پنج - فرمود رضی الله عنه مگو البته ای محتاج دوست ای گردانیده شده  
از روی روی دنیا و خداوندان او و لے گننام از ذکر او تعالی و ای گرسنه و ای تشنه و ای برهنه تن  
و ای تشنه جگر ای پراننده کرده شده در هر کج از زمین از مسجد و جایهای خراب و ای مرد و دانه در  
و ای بزخاک چسبانیده شده از درویشی و محروم از هر مراد و ای شکسته و انبوه شده در دل و لے  
هر حاجت و مطلب اینکه تحقیق خدای تعالی فقیر گردانید مرا و نه یحیی از من دنیا را و نیفکند مرا و گذشت  
مرا و دشمن دشت مرا و پراننده کرد مرا و جمع نکردانید مرا و امانت کنانید مرا و اندام مرا از دنیا بندگان  
و گننام ساخت مرا و بلند ساخت آوازه مرا در میان مردمان و برادران من و درخت بر غیر من نعمت تمام  
میکرد در نعمت در شب خود و روز خود و فضل داد مرا برین و بر اهل یار من و حالانکه هر دو ما مسلمانیم  
فراهمی آرد ما را و ما خود و پیر آدم بهتر من خلق آیا تو ای فقیر تحقیق کرده است خدا تو آنرا زیرا که گل  
سرسخت تو بے ریگ است و ندای رحمت خدای در پی رسیده است بر تو از صبر و رضا و یقین و استواری و تقویت  
و عظم و نورهای ایمان و او حید گردانیده اند نزد تو پس درخت ایمان تو و نشانیدن آن درخت نعم آن تابست

محکم برگ بیرون آورده میوه دهنده طلب یادی گفته است شلخ بر شاخ شونده سایه افکنده است  
 شاخدار پس آن درخت هر روز زیاده و باییدن است پس نیست حاجت برای آن درخت بسوی  
 خاک رویه خوش خاشاک تابالیده شود آن درخت تربیت کرده شود بسبب آن و تحقیق پرده بسته است  
 خدای تعالی کار تر بران حال داده است تراد آخرت برای بهشت و مالک گردانیده است تراد رو  
 و بسیار کرده است بخشش تراد آخرت که نه هیچ چشم دیده است آنرا و نه گوش شنیده و نه خطور کرده  
 بر دل اومی گفته است خدای تعالی فلا تعلم نفس الاخره چنانچه گذشت یعنی چیزی که عمل  
 کردند در دنیا از ادای کردن امر با و صبر کردن و برگزیدن نمی و سپردن و باز گذشتن بسوی وی در تقدیر  
 و موافقت کردن مراد را در همه حالها و اما غیر تو ای فقیر که داده است او را خدای تعالی از دنیا و مالک گردانیده  
 و نعمت داده او را در آن و تمام داده است بروی غزونی نعمت خود کرده است بوی این را از جنت آنکه  
 محل ایمان او مثل زمین شورستان و سنگستان است نزدیک نیست که بر جاماند روی آب بر وید در رو  
 درختها و تربیت یابد روی کشت و میوه پس ریخت بران زمین گوناگون خاک رویه را و جز آن  
 از آنچه تربیت کرده شود بدان گیاه و درختان و مراد بآن خاک رویه دنیا و اسباب دوست تا نگا دارد  
 بسبب آن حطام دنیا آنچه رویانیده است در دل وی از درخت ایمان و نهالهای اعمال پس اگر برود  
 آن خاک رویه را از وی هر گز خشک شود گیاه و درختان و بر طرف شود میوه پس ویران گردد سرای او  
 خدای تعالی میخواهد آبادانی او را پس درخت ایمان تو نگرست است جای رستن او و تنی است از چیزی که  
 پر کرده شده است از آن درخت ایمان تو ای فقیر پس توانائی و پایداری او بخیری است  
 که می بینی نزد او و دنیا و گوناگون نعمتها پس اگر برود دنیا را با وجود سستی درخت خشک  
 گردد درخت پس شود همان کفر و وجود و پیوستن بمنافقین و مرتدین و کافران مگر آنکه بر انگیزد  
 بسوی آن توانگریش که با از صبر و رضا و یقین و علم و انواع معرفتها پس قوی شود  
 ایمان بوی پس دین هنگام باک نیدارد آن شخص به بر طرف شدن تو نگرستی و نعمتها  
 مقبالت است ششم کشا و پوش و پرده از روی خود تا آنکه بیرون آئی از خلق و بگذرانی



بجانب ایشان پشت دل خود را در همه احوال و در هر شوهر و هوای نفس تو پست و در شوهر داده و آرزوی تو  
پس فانی شوی از همه کوهها و دنیا و آخرت پس بگری همچو آن در خنده دار باقی نمی ماند و تو خواهش جز خفا  
پروردگار تو پس پیر شوی بوجد پروردگار خود و نباشد مرغی پروردگار تو در دل تو جای ماندن و نه جای  
دخل کردن و گردانیده شوی تو در بان دل خود داده شود ترا شمشیر توحید و عظمت و کبریا کی حق پس کسی  
که به بینی آنرا که نزدیک شد از فضای سینه تو بسوی در دل تو بر اندازی سر او را از میان دو کتف او  
پس نباشد نفس او میل ترا و خواهش و آرزوی ترا و دنیاوی تو و آخرت تو نزد تو سوری بالا برآمده و نه  
سخنی که شنیده شود و نه رای که پیروی کرده شود مگر باشد پیروی امر پروردگار او ایستادن با امر و  
خوشنود بودن بقضای وی بلکه نیست شدن در قضا و قدر وی پس باشی بنده پروردگار و امر وی  
و نه بنده خلق و اعتقاد های ایشان پس چون همیشه شود این کار در دل تو همچین زده شود گرد دل تو  
سر ابروهای عزت و خند قهای عظمت غلبه کبریا گرد کرده شود دل بلشکر بای حقیقت توحید و ایستاده  
کرده شود نزد آن نگاهبانان از حق تاراه نیاید خلق بسوی دل تو از شیطان و نفس و هوا و خواهشها  
و آرزوهای ناحق و دعویهای دروغ پیدا شوند از طبعها و نفسهای امر کننده بیداری دیگر ایهامی پیرا نشود  
از هواهای نفس پس درین هنگام اگر گرفته است در تقدیر آمدن خلق پیوسته بسوی تو و پیایه شدن  
و اتفاق کردن ایشان بر فضل تو برای آنکه برست از نورهای درخشان و نشانهای روشن حکمتهای  
نیکویرسان و کرامتهای پیدا و خارق عادات دائم و تا افزون کنند خلق بمشاهده اینها کارهای نیکه بدان  
نزدیکی و عبادت جویند و مجاهد باو مشقتها در پرتش پروردگار خود نگاه داشته میشوی از ضرای ایشان  
همه دانستل کردن نفس بسوی هوای خود عجب خود و از فخر کردن نفس بزرگ شمردن وی خود را به بسیار  
نمودن اتباع با ایشان و بسبب پذیرفتن ایشان مرز و پیش آمدن رویهای ایشان بسوی تو  
و همچنین اگر مقتدر است آمدن زنی نیکو و حسین بکفایت پروردگار خود و همه بار خود نگاه داشته میشوی  
از شر آن و برداشتن گرانی آن و از شر تابعان و قوابلیان وی و میگرد آن زوجه نزد تو بخشش  
و کفایت کرده شده از شر و سازه و اگر گردانیده شده و پاکیزه گردانیده شده و صحت کرده شده

از خباثت و کینه و کد و دشمنی و دعا و از خیانت کردن در غیبت پس باشد آن زن را مقرر  
درین وقت آن زن و کسان وی برداشته شده از تو بار آنها دور کرده شده از تو رنجانیدن و کینه  
و اگر مقدرست از آن زن فرزند میباشند آن فرزند نیک و فرزند پاک باعث خنکی چشم گفتند  
خدای تعالی در شان زکریا و اصلحنا له زوجة شایسته گردانیدیم هر او را از وجه او و گفته است  
و هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا اقربا عین و اجعلنا للمتقین اماما ای بخشش را از  
زنان ما و فرزندان ما خنکی و دیده ها و بگردان ما را بر اے پرستشگران پیشوا و قول خدا اے تعالی  
و اجعله دین رضا و بگردان ما را رضا و ارامش خود پس باشد این دعا با نیکه درین آیه است  
کار کرده شده باین دعا یا و قبول در حق تو اگر دعا کنی باینها یا دعا کنی زیرا که این دعا با در محل خود  
در باب اهل خودش است و سزاوارتر کسیکه شامل میشود باین نعمتها و مقابل کرده شود بآن  
کسیست که اهل کرده شده برین مرتبه را و قائم کرده شده برین مقام و تقدیر کرده شده برای  
و اے از فضل و قرب و یحیی اگر مقدرست آمدن چیزی از دنیا زیان نکند در وقت فنا پس  
چیزیکه نصیب تست آن از دنیا چاره نیست از گرفتن آن و پاک گردانیدن آن مگر با فضل خدا  
و اراده او و بآدمان امر بگرفتن آن پس میگیری تو آنرا و حال آنکه تو فرمانبرداری کننده مرا را  
ثواب داده میشوی بگرفتن آن چنانکه ثواب داده میشوی بر کردن نماز فرض و روزه فرض و امر  
کرده میشوی در چیزیکه نیست آن نصیب تو از دنیا بصر گردانیدن آن بسوی خداوندان و یا  
از یاران و همسایگان و برادران که صاحب حق و فقیر اند از میان ایشان و خداوندان اقسام  
که مصارف زکوة اند بران و همیکه میخواهد حال هر یک پس احوال میکشانی و ظاهر میکنی آنرا نیست  
خبر مثل دیده شده پس میباشی درین وقت از کار خود بر خصلت سفید پاکیزه نیست گرد و روی نه در شبهه خفتن  
و نه در هم آمیختن و نه در شک شبهه افتادن فالصبر الصبر لازم گیر صبر الرضا الرضا لازم گیر رضا را  
حفظ الحال حفظ الحال لازم گیر نگاهداشتن حال الخول الخول لازم گیر کمناهی را الخود الخود است سکون  
لازم گیر آرام و استی را الصهوت الصهوت لازم گیر خاموشی را الخد الخد لازم گیر ترسیدن را الخفا الخفا

لازم گیر شتافتن الواح لازم گیر برپا کردن الله الله تبارک و تعالی برتر خدا را که طهارت لازم گیر  
بر فوفا کنندن که اغراض لازم گیر چشم خوانندن الحیاء الحیاء تا آنکه برسد آنچه نوشته است دست  
خود را پس گرفته شود دست ترایس پیش آورده شوی و کشیده شود از تو آنچه که برتست پستتر و برده شوی  
در دریا های فضائل نعمت و عطا با پس پوشانیده شود بر تو خلعت نور با و سر با و علمای نادر از تپس  
نزدیک گردانیده شوی و حدیث کرده شوی و سخن کرده شوی و عطا کرده شوی و تو نگردد شوی و دیگر کرده شو  
و بلند کرده شوی و خطاب کرده شوی تا اینکه الیوم لدینا ملکین امین پس دین بهر گام اعتبار کن  
حالت یوسف صدیق را هنگامیکه خطاب کرده شد باین خطاب یعنی انک الیوم لدینا ملکین امین  
برزبان بادشاه مصر و بزرگ او و فرعون او بود بر زبان ملک مصر گوینده و بیان کننده مر این خطاب  
و خطاب کننده در حقیقت خدا بود بر زبان اهل معرفت پیورده شد یوسف علیه السلام ملک ظاهر  
و آن بادشاهی مصر بود و ملک نفس و ملک معرفت و علم و نزدیکی و خصوصیت و بلند می مرتبه نزد او تبارک و تعالی  
خدا ی تعالی و بادشاهی ظاهر و کذلک مکنا الیوسف فی الارض یتبوا امنها حیث یشاء یحییین  
گفت قدرت ایم مر یوسف در زمین یعنی زمین مصر فرو می آید از زمین هر جا که میخواهد و گفته است خدای تعالی  
در تسلیم ملک نفس مرا و کذلک لنضرب عنقه الشیء و الفحشاء از من عجلنا المخلصین ثابت و شتم  
یوسف را نزد فریب تا باز گردانیم از وی بدی را و زنا را بدرستی که یوسف از بندگان خالص کرده است  
و گفت خدای تعالی در ملک علم و معرفت مرا و کذلک لما علمت دجی انی ترکلت فلة قوم کایه منق  
بالله ای آن تعبیر خواب شما از جمله علوماتی است که تعلیم کرده است مرا پروردگار من بدرستی که من  
گذر شتم کیش قومی را که ایمان ندارند بخدا پس چون خطاب کرده شوی تو باین خطاب ای صدیق اکبر  
داده شوی نصیب تراز علم بزرگ و عنایت کرده شوی بر تو فیق دادن و به نعمت دادن و بتوانائی  
بر کارها و به بادشاهی تمام و بحکم نافذ بر نفس و جز آن از چیزها و پدید آوردن چیز عی عدم را  
بحکم خداوند همه چیز حصول این نعمت را در دنیا باشد و عیش از آخرت و اما نعمت در  
آخرت در دار السلام و بهشت بلند قدر پس نظر کردن بذات خداوند

به بر سر سبک زانها و از سر تیره و نامت و اگر نوشته شده ۱۲

بزرگ زیاده بر نعمتهای بهشت نیست نهادن است از حق و این آن آرزوست که از انعامات پیاپی نیست  
 مفت الیست مفتهم - فرمود رضی الله عنه بگردان نیکی و بدی را در میوه از دو شاخ که از یک  
 درخت اندکی از آن دو شاخ می آرد میوه شیرین را و دیگری میوه تلخ را پس بگذارد شرب را و کشورها  
 و کرانه های زمین را که برداشته میشود بسوی آن این میوه ها که گرفته شده اند ازین درخت در و در باش  
 از آن کرانه ها و از اهل آن و نزدیک باش از آن درخت و باش نگهبان و خدمت کننده آن درخت  
 ایستاده نزدیک وی و بشناس آن دو شاخ و آن میوه را و آن دو جانب الی پس شما را بسوی شما خیمه  
 آورده است میوه شیرین را پس درین هنگام باشد خورش و پرورش تو از آن میوه شیرین و در شود  
 از آنکه پیش روی بسوی جانب شاخ دیگر که آورده میوه تلخ است پس بخوری از میوه او پس هلاک کند  
 ترا تلخی میوه وی پس چون پیوسته باشی برین صفت باشی در راحت و آسودگی و ایمنی و سلامتی از همه  
 آفات زیرا چه آفتها و گوناگون بلاها میزنند از آن میوه تلخ و چون غائب شوی از درخت هر گشته  
 شوی در آفاق و پیش کرده شود پیش دست تو از آن میوه ها و حال آنکه آن میوه ها بهم آمیخته اند از  
 تلخ و شیرین و جدا شوند و نیند شیرین از تلخ پس بگیری از آن میوه ها یا بخوری پس بسا باشد که بهفتد  
 دست تو بر میوه تلخ پس نزدیک گردانی آنرا از دهن خود پس بخوری از آن میوه یا بهار بخانی آنرا پس  
 سرایت کند تلخی آن در اجزای کام تو در درون گلوی تو و مغز تو پس کار کنند آن میوه تلخ تو در و در و در  
 در گهای تو و در تمام اجزای بدن تو پس هلاک شوی بآن و انداختن تو باقی مانده را از دهن خود و شستن آنرا  
 و نمیکند از تو زیان چیزی که سرایت کرده است در بدن تو و سود میکند آنرا و اگر بخوری هم اول از میوه شیرین  
 و سرایت کند شیرینی آن میوه در تمام بدن تو و سودمند شوی بآن و شاد و در شوی پس کفایت نکند ترا  
 آن یکبار خوردن پس چاره نیست از خوردن جز آن بار دوم پس ایمن نیستی از آنکه باشد میوه در بار  
 دوم از میوه تلخ پس فرزند آید چه چیز که فکر کنم آنرا برای تو از زیان و هلاک پس نیکی نیست در دو بار بودن  
 از درخت و در اهل بودن میوه آن و سلامت در نزدیک بودن آن درخت و ایستادن با وی است پس  
 نیکی و بدی پیدا کرده خداست و خدای تعالی خالق و روان کننده آنهاست گفته است خدای تعالی **اللَّهُ خَلَقَكُمْ**

و ما تعملون خدا پیداکرد شمار را و آنچه میکنید و گفته است نبی صلی الله علیه و سلم و الله خلق الجار و جزو ده  
 خدا پیداکرد و پنج کننده و شمر کننده را و چیزیکه فرج و خر کرده شود و کارهای بندگان مخلوق خداست کسب  
 بندگان است گفته است خدای تعالی ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون ای درآید بهشت را بجزای  
 عمل که میکردید پایی مرغی را چه عجیب رحیم و کریم است نسبت داد عمل را به بندگان و فرمود که ایشان سخت شده اند  
 در آمدن بهشت بعمل خود و حال آنکه در آمدن بهشت بسبب توفیق و رحمت او است مرا ایشان را در دنیا و آخرت  
 گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم لا یدخل الجنة احدٌ یعمله فقیلاً ولا انت فقللاً ولا انا لان  
 یتعجل فی الله برحمتی فوضع یدیه علی راسه ای در نمی آید بهشت را هیچ یک بسبب عمل خود  
 پس گفته شد مرا حضرت را و تو نیز پس فرمود من نیز مگر آنکه پوشیده مرا خدای تعالی بر حمت خود پس  
 بنهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر شریف خود روایت کرده شده است آن در حدیث عائشه  
 رضی الله عنها پس چون باشی مطیع مر حکم خدا را فرمانبرداری کنده امر او را باز آینده نمی اورا سپارنده  
 خود را بوی در تقدیر وی نگاهدارد ترا از بدی خود و فضل کند بر تو به نیکی خود نگاهدارد ترا از همه بدیها از روی  
 دین و دنیا اما از روی دین دلیل بران قول دست عزوجل کذا ان النصر من عند الله و الی آخر  
 چنانچه گذشت اما حمایت از روی دنیا دلیل بران قول دی است ما یفعل الله بعد الذلکم ان شکرتما  
 و امنتم چه کار دارد الله تعالی بعباد کردن شما را اگر شکریه سید و ایمان آریه مسلمان شکرگزیده چه میکند  
 بلا نرزد او و دی بسوی عاقبت نزدیکتر است از بلا زیرا که مسلمان در مقام زیادتی است از نعمت از آنچه  
 که او شکرگزیده است گفته است خدای تعالی لئن شکرتما لاذیدنکم پس ایمان نمی میراند زبانه آتش را  
 در آخرت که آن بسبب عقوبت برگشته گار است پس چگونه نمیراند آتش بلا را در دنیا با خدا یا مگر آنکه با مشد  
 بنده از عجز و بمان که برگزیده شده اند برای دوستی خاص و خلوص محبت و صفای او پس چاره نیست  
 از بلا بران بنده تا صاف شود بسبب آن از چرک هواهای نفس و از میل کردن با آنچه که طبعها میخواهند از  
 بسکون بسوی خواهشهای نفس و لذتهای او با رسیدن بسوی خلق او و به خوشنود شدن از نزدیکی  
 خلق و آرام یافتن بسوی ایشان و برجا بودن با آن و شادمانی یافتن با ایشان پس بتلاک کرده میشود

با آنکه بگذارد همه این آلاشها پس پاک شود دل بر آمدن اینها و باقی ماند توحید پروردگار و معرفت حق و جاهای در آمدن علوم غیب از انواع سرها و علما و نورهای نزدیک و زیر چراغ بدرستی که دل خانه است که نمی گذرد روی دو کس گفته است خدای تعالی ما جعل الله لرجل من قلوبین فی جوفه مکر و اندیشه است

خدای تعالی هیچ کس را بدول در درون وی و نیز فرمود ان لا اله الا الله اذا خلوا قریة فاسدوها

و جعلوا اخریة اهلها اذلة فاجزوا اخریة عن طیل المنازل و نعیم العیش بدرستی که

باو شاهان چون در آیند و میسر را خراب سازند آنرا و بگردانند گرامی و سرکشان دیر را خوار پس بیرون می آرند عزیزان را از خوشی خانه ها و ناز و نعمت های زندگانی بود پیش ازین سلطنت بدول شیطان دهر و نفس او بود و نوحا جرح جنبه با مرایشان از انواع گناهان و باطلها و مکر اینها پس در رشد

آن سلطنت و تصرف پس آرام یافتند و جرح و خالی شد سرای بادشاهی که آن دل است و پاکیزه

صحن سرای دل که آن سینه است اما دل پس گشت جای سکونت مروت و حید و علم و معرفت را و اما صحن

دل پس گشت جای فرو آمدن واردات و چیزهای شگفت از غیب پس همه این انوار و اسرار نتیجه بلا

و میوه اوست گفته است صلوات الله علیه و سلم انما معاشر الانبیاء الی اخره چنانچه گذشت نیز گفت

افا عرفکم یا الله و اشد که خوف من عارف ترین شما بخدا و سخت ترین شما مرا و از روی

ترس پس هر کسی که نزدیک است از بادشاه سخت است خطرو پر سیزیدن وی زیرا که وی در مکانی است

که نمی بیند او را بادشاه پنهان نیست بر ملک تصرفهای او و حرکات او و نگر نیست های او پس اگر بگوئی

که همه خلق نزد خدا مثل یکدیگر است پوشیده نیست بر خدا از خلق هیچ چیز پس چه فائده است برای این

سخن را گفته شود مگر تراد و جواب هرگاه که بلند شد منزلت او و بزرگ است رتبه او نزد حق بزرگ شد

خطر او زیرا که واجب شد بروی شکرت چه که انعام کرده است او را از نعمت های بزرگ و فضلهای خود پس

آنکه چپ در است نگرستن از خدمت او کوتاهی کردن است در شکری و آن کوتاهی کردن نقصان

در طاعت او گفته است خدای تعالی یا نساء النبی من یات منکن بغاشة صلیة یصلها

لها العذاب خضعفین ای زنان پیغمبر هر که بیار و از شما بدی بگوید او و چند کرده شود و مرا و را

عذاب از عذابیکه جز شمار کرده شود گفت خدای تعالی این وعید را مزان پیغمبر از کمال نعمت خود  
 بر ایشان بسبب اتصال ایشان به پیغمبر پس چگونه کسی که باشد متصل بخدا و بقریبی بزرگ است  
 خدای تعالی بزرگی عظیم از مانند کردن بخلق و سست مانند او هیچ چیز و اوست شنوا و بینا  
**مقاله سست ششم** - فرمود رضی الله عنه آیا میخواهی آسایش و خوشی و آسودگی و  
 شادی را و راحت و آرام را و ناز و نعمت را حالا که تو هنوز در کوزه آهنگرانی برای جستن که خن  
 و میرانیدن نفس جنگ کردن با هوای او و دور کردن مرادها و عوضها در دنیا و آخرت و تحقیق  
 باقی مانده است در تو بقیه از دنیا پیدا و پیدا آهسته روای شتابنده آهسته باش و تیز مرا  
 چشم دارنده در بسته است تا دور کردن اینها و حال آنکه باقی مانده است بر تو از آن بقیه و دور تو  
 دیره از آن است مکاتب بنده است تا باقی است بروی یکدم تو روی برگردانیده شد از و قبول  
 تا که باقی است بر تو از دنیا بر یکیدن خسته خود دنیا هوای تو و خواست تو و آرزوی تو و دیدن تو  
 هر چیز را از چیز با بطریق میل و جستن هر چیز را از چیز با و نگر لیستن نفس تو بسوی چیز  
 از عوضها در دنیا و آخرت است پس مداوم که در تو چیز ازین چیز است پس تو هنوز در فانی شدن  
 آتی پس ساکن باش تا حاصل شود فنا و تمام و کمال پس بیرون آورده شوی از کوزه و تمام ساخته شوی  
 از گری و آراسته شوی به پیرایه و پوشانیده شوی جامه و خوشبو ساخته شوی و بخور کرده شوی پسته  
 برداشته شوی بسوی پادشاه بزرگتر پس خطاب کرده شوی و انکال الیوم لعلنا مکنک امین  
 پس انس اده شوی و نرمی کرده شوی و خورانیده شوی از غذای فضل و از فضل پوشانیده شوی  
 و نزدیک بسیار نزدیک کرده شوی و خبردار کرده شوی بر سر با و حال آنکه آن سرباز تو پوشیده نباشد  
 پس تو آنکه گردانیده شوی ازین نعمتها از همه چیز آسانی مینی بسوی ریزهای از بهم جدا افتاده  
 در باخته شده دست بدست گردانیده شده با داکنده و شبانگاه کنده در دست خوشبو فروشان  
 و بقالان و گوشت فروشان و دباخان و دروغن نطف فروشان و جامه پاک کنندگان خداوندان  
 پیشهای گرانایه و پیشهای فرومایه کمینه پلید بعد از آن جمع کرده میشود آن ریزها پس گردانیده میشود

در بستر زگر پس میگردد از دنیا بفرود آتش بروی پستری بیرون آورده میشود از بستر پس کوفته میشود  
به نیک زگر نم کرده می شود و طایم کرده میشود پس زگر می کرده میشود پس زیور ساخته میشود پس  
جلاد اوده میشود خوشتر کرده میشود پس گذاشته میشود در بهترین جایها و مکانها از پس بستن با  
در گنجینه با و صند و قنار در جایهای تنگ و تیره یا پیراسته میشود بی عروس و آراسته میشود  
و گرامی داشته میشود و گاه به میباشند عروس از باو شاه بزرگتر پس برده میشوند ریزه با سر زرار  
دستهای و باعث گران بسوی نزدیکی باو شاه و مجلس وی پس از گداختن و کوفتن پس همچنین  
توئی ای مؤمن و قتیکه صبر کنی بر جایهای روان شدن تقدیر و راضی باشی بقضای الهی در همه حال  
نزدیک گردانیده شوی بسوی خداوند خود در دنیا پس نعمت داده شوی بمعیت و علماء و سران و کسان  
کرده شوی در آخرت در بهشت با انبیا و صدیقان و شهیدان و صاحبان در بهمانگی رحمت خدا  
و در سرای وی و نزدیکی وی و انس بوی پس صبر کنی و شتابی مکن و راضی باش بقضای الهی  
و نعمت منه پس درمی یابد ترا سردی عفو وی و شیرینی معرفت و سوس و لطفت کرم و نعمت بی

**مقاله سبت نهم** فرمود رضی الله عنه در قول نبی صلی الله علیه وسلم کاد الفقران یکون  
کفر آن نزدیک است که فقر باشد سبب افتادن در کفر ایمان می آرد بنده بخدا می سپارد همه کارها را بسوی خدا  
و اعتقاد می دارد که آسان کردن رزق از دست راعی خدا دارد که هر چه بخواهد رسید او را نبود که خطا کند او را

و هر چه بخواهد خطا کرد و نرسید او را نبود که برسد او را و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث یشاء

و من یتوکل علی الله فهو حسبه و اعتقاد میکند هر که تقوی میکند خدا را آسان میگرداند خدای تعالی  
او را راه بیرون شدن و روزی میرساند او را از آنجا که گمان نمیدارد و هر که توکل کند بر خدا پس آن خدا  
بس است او را و میگردانید این را در وقتیکه آن بنده در عافیت و تو انگری است پستری بتلا میگردد و آن  
خدا او را به بلای فقر می رسد پس شرع میکند آن بنده در حق خواستن و زاری کردن پس نمیکشاید خدا

آن بلیه را از وی پس درین هنگام ثابت میشود قول علیه الصلوة والسلام کاد الفقران یکون کفر  
پس بنده که لطف خواهد خدای تعالی بوی بکشد از آن بنده آنچه که با او است پس در میاید خدا آن را



بجایست و توانگری و توفیق دهنان برای شکر و سپاس شناسش کردن پس همیشه میبارد و مراوراعیت  
و توانگری تا وقت مردن و کسیکه خواهد خدای تعالی فتنه او را همیشه میدارد و بلا و فقر او را یکسشته گرد  
از ممد ایمان او پس کافر میشود بسبب اعتراض کردن و تمسک نهادن مرحق را و شک کردن و عداوت او  
پس میرد کافر بخدا و منکر بآیات او و خشکی بر پروردگار خود و بسوی این اشارت کرده است پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم ان اشد الناس عذابا يوم القيمة رجل جمع الله له دين فقر الدنيا وعذاب الآخرة  
نحوذ بالله من ذلك بدرستی که سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت مردی است که جمع کرده است  
خدای تعالی مراد را میان فقر در دنیا و عذاب در آخرت پناه بخوایم بخدا ازان و اینست فقر فراموش کننده  
از خدا که پناه طلبیده است ازان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مرد سوم آن کسی است که خواسته است  
خدای تعالی برگردن و پاک کردن او را و گردانیده است او را از خواص خود و دوستان و محبوبان خود  
در ظاهر و باطن و ارث پیغمبران خود و هنر اولیای خود و بزرگان بنده گان خود و انایان ایشان  
و حکیمان ایشان و شفاعت کنندگان ایشان و تحسنة ولایت ایشان و پس روی کرده شده  
مسلمانان و تعلیم کننده ایشان و راه نمایند بسوی خداوند ایشان و براه آورنده بسوی روشن راه  
و بسوی پرستش کردن از راه هلاک فرستاده است خدای تعالی بسوی آن شخص که همای صبر را  
و در یای رضای و موافقت و قنای فعل خداوند بعد ازان درمی یابد و را خدا عطا بسیار و بنابر  
و نعمت می پرورد او را در ساعتهای شب و کرانه های روز در حالت جلوت و خلوت گاهی در ظاهر  
و گاهی در باطن بگویناگون لطفت و نصیب و عطا پس پیوسته می باشد مراد را این تا هنگام موت  
مقتال می هم - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است که میگوئی چه کار کنم که بقصد رسیدم چه چاره است  
پس گفته میشود مژده ایست بجای خود و در گذر از حد خود تا آنکه بیاید تراکشیش از جانب او تعالی  
که امر کرده است ترا بایستادن در جائیکه تو در آنی گفته است خدای تعالی اصبر و اصاب و اصاب و اصاب  
و اتقوا الله ای صبر کنید و زور آید در صبر کردن و ربط دارید و پرستش کنید خدا را امر کرد ترا حق تعالی  
ای مؤمن بصبر کردن پست بر بانه در صبر و با هم ربودن شستن و نگاه داشتن و ملازمت نمودن بران

بعد از آن ترسانید ترا بگذشتن صبر پس گفت **وَاتَّقُوا اللَّهَ** پرستیز کنید خدا را در ترک کردن آن  
 یعنی ترک ندهید صبر را زیرا که بهتری و سلامتی در صبر است گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
**الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّاسِ مِنَ الْجَسَدِ** ای صبر از جزایمان است چنانچه سر از بدن گفته شده است  
 که هر چه چیزی را ثواب باندازه است مگر ثواب صبر که بیحد و اندازه است گفته است خدای تعالی  
**إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمُ بِغَيْرِ حِسَابٍ** پس چون پرستیزگاری کنی حق را در نگاهداشتن  
 تو صبر را و مبالغه کردن در نگاهداشتن حد با تا خبر میرساند چیزی را که نوید داده تر از قدر آن خود  
 و آن قول وی است **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و میباشی صبر کردن تو تا بیاید  
 کشایش از جمله متوکلان و تحقیق وعده کرده است خدای تعالی ترا بکفایت پس گفته است  
**وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** و میباشی با صبر کردن و توکل نمودن از جمله متوکلان و تحقیق  
 وعده است ترا بجزا پس گفته **وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** چنانچه جزا میدهم بنیکوکاران و دوست  
 میدارم خدا را و وجود احسان از آنچه که او گفته است **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** بدرستیکه خدا دوست  
 میدارد احسان گفتگان را پس صبر کردن ستر به نیکبیا و سلامتی است در دنیا و آخرت از مقام صبر بالا  
 میرود و ثواب بسوی حالت رضا و موافقت بیشتر فدا در فعلهای خدا که حالت برایت و غیبت است پس ترس از  
 بگذاری این مقام را پس فرو گذاشته شوی در دنیا و آخرت و فوت شود از تو نیکی هر دو جهان  
**مَقَالَةُ سَمِيْعٍ كَلِيمٍ** فرمود معنی الله عنه چون بیایی در دل خود دشمنی کس و یاد دینی کس پس عرض  
 کن علهای او را بر کتاب و سنت پس اگر باشد کردارهای او در کتاب و سنت دشمن داشته شده پس  
 شنا و شو بموافقت کردن تو مرضا را و رسول او را اگر باشد علهای او در کتاب و سنت دشمن داشته شده  
 و تو دشمن میداری آنرا پس بدانکه تو صاحب هوای دشمن میداری او را به هوای نفس خود ستم کننده او را  
 بدشمن داشتن تو او را و نافرمانی کننده مرضا و رسول او و مخالفتی مرایش از پس تو بکن بسوی خدا  
 از دشمنی تو آنرا و بخوار از خدا و دوستی آن شخص او جز او را دوست از دوستان خدا و او یای و سر  
 دیگر بزرگان وی و نیکوکاران از بندگان وی تا باشی موافق مرضا را و دوست داشتن دوستان او

و همچنین مکن در شان کسی که دوست میداری اورا یعنی عرض کن عملهای اورا بر کتاب و سنت پس اگر باشد عملهای آن شخص محبوب در کتاب و سنت پس دوست دار آنرا و اگر باشد عملهای او دشمن دانسته شده پس دشمن دار آنرا تا دوست نداری اورا بهوای نفس خود و دشمن نداری بهوای خود و تحقیق تو امر کرده شده بخالفست کردن بهوای نفس خود را گفته است خداے تعالی

لا تتبع الهوى فیضلاک عن سبیل الله پیروی مکن بهوای نفس پس گمراه گردانند ترا از راه خدا **مقاله سی و دوم** - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است که میگوئی هر کسی که دوست میدارم

اورا همیشه منی ماند صحبت من اورا پس فر آورده میشود مانع در میان ما یا بغایب شدن یا ببردن وی یا بواقع شدن دشمنی و گوناگون حالها بملاک شدن و گم شدن از دست پس گفته میشود که آیا نمیدانی

ای دوست داشته خدا خواستش عنایت نموده شده بوی رشک کرده بخت دی بر دیگران و بر نفسی آیا نمیدانی بر شکیکه خدای تعالی غیرت برنده هست پیدا کرده ترا برای خود و میجوئی اینکه باشی مرغی اورا

اما نشنیده قول خدای عزوجل یحییهم و یحییون و دوست میدارد خدا ایشان را و ایشان دوست میدارند اورا و ما خلقت الحی و الانس لا یعبدون پیدا نکردم پرپی و آدمی را مگر برای آنکه بپرستند

هر آینه نشنیده سخن رسول الله علیه وسلم اذا احب الله عبدا ابتلاه فان حبلا فانه یقلع افئدة قال لعیدله ما کلا ولا ولد ای چون دوست دارد خدا بنده را مبتلا میکند و اندازد پس اگر صبر کرد و گرومی آورد

اورا برای خود گفته شد جلالت معنی قول تو افئدة فرمود آنحضرت که نمیکند از دمر بنده را نه مال نه اولاد نه برادر چه چون باشد دمر بنده را مال و ولد دوست میدارد آنها را پس شاخ شاخ میشود دوستی مر پروردگار

خود را پس کم میشود و پاره میشود محبت پس میشود محبتش مشترک در میان خدا و میان غیر او و خدا منی پذیرد شریک او وی غیرت برنده هست و عالی است مر پروردگار بالای هر چیز هست پس هلاک

میسازد و نیست و کم میکند شریک خود را تا ساده گرداند دل بنده خود را برای خود بی آمیزش خیر و دیگر پس ثابت میشود درین وقت معنی قول او تعالی یحییهم و یحییون تا وقتی که پاک گردد دل

از شرک و یکنواختی از اهل و مال و ولد و لذتها و شهواتها و جسم و دلاستها و ریاستها و کرامتها

و حالتها و منزلها و مقامها و بهشتها و درجا و نزدیکی با و قریبها پس باقی نماند در دل هیچ خواهش و آرزو  
 پس برگردد همچو آنکه زنده دار که ثابت نمی ماند در و چیزهای روان ثابت نمی ماند در دل خواهش چیزهای  
 چیزهای زیر که دل شکسته شده است بفعل خدا هرگاه که بیدار شد در دل خواهش لشکست آنرا فعل خدا و خیرات  
 پس زنده شد گرد دل سر زده با عظمی و قهر و بزرگی و ترس و کاهیده شد از پس آن خند قهای بزرگی  
 و سطوت پس ربائی نمی یابد بسوی دل ازاده چیزهای از چیزهای پس درین هنگام زبان نیکند دل را  
 و مال اسباب از مال و ولد و اهل اصحاب که امتها و حکمتها و عبارتها زیرا که همه اینها میباشند بیرون  
 دل پس غیر نمی برد خدا بلکه می باشند همه چیزها اگر است از جانب خدا مرده خود را و زوی بخشایش  
 و روزی و سبب نفع رسانیدن مرگانه را که دارد میشوند برو پس گرامی کرده میشوند این اردان  
 باین اشیاء و رحمت کرده میشوند و نگاه داشته میشوند از رحمت گرامی بودن بنده بر خدای  
 عزوجل پس میباشند بنده بدرقه مرایشان را و جای استواری پناه و شفاعت کننده در دنیا و آخرت  
**مقاله سی سوم** - فرموده فی الصدقة مردم همه بر چهار قسم اندیکه مرد نیست که زبان او است  
 و نند دل وی منسوب است بعام ناآزوده کار و بی تمیز است خرد و خواست قدری نمی تند خدا و او نیست  
 هیچ نیکی در وی و مانند آن ردی و زبون اند نیست قدر مرایشان اگر آنکه در گیر و ایشان را خدا  
 تعالی بهر بانی خود پس هدایت دهد لهای ایشان را بایمان و بجنبانند جوارح ایشان را بطاعت خود  
 پس بهر بهر از نیکه باشی از آنها و پناه بگیر بایشان و اعتقاد بگیر بایشان و مایست میان ایشان  
 زیرا که بدرستیکه ایشان خداوندان عذاب و شتم و بی رضای آبی اند و ساکنان نار و کسان اویند  
 پناه میجویم بخدا از محبت ایشان مگر آنکه باشی از دانا یا ن بعلم خدا و از تعلیم کنندگان نیکی و از  
 راه نمایندگان دین و کشیدگان او و خواهندگان او پس لازم گیر اینچنین مردان را و بایست  
 ایشان و بخوان ایشان را بطاعت خدا و ترسان از گناهان بخدای پس باشی نزد خدا بزرگ  
 پس داده شود ترا ثواب پیغمبران و رسولان گفته است صلی الله علیه و سلم علی را کرم الله وجهه  
 لان یهدی الله یهدی الله رجلا خیر لك مما طلعت علیه الشمس ای هر آنکه رسانیدن خدا



بزرگی چنانچه آمده است در حدیث من تعلم وعمل وعلم ادعی فی الملکوت عظیما هر که آموخت و عمل  
 کرد و آموزد ناید خوانده میشود در ملکوت عظیم و این مرد عالم بخداست و آیات وی بامانت نگارند شسته است  
 در دل وی دانشهای غریبه واقف گردانیده است و اراضای تعالی بر سر پای که پوشیده است آنرا  
 از غیبا و بر گردیده و او را بنواخته و او را پوشیده است و او را بسوی خود در آورده نموده است و او را بالا برده است  
 و او را بقرب خود در کشاده است سینۀ او را برای پذیرفتن آن سرها و علمها و گردانیده است خدای تعالی او را  
 دشمنند بزرگ خواهند مریدان را و ترسانانده مرایشان را و حجت و دلیل است در میان  
 ایشان راه راست نمایند و پاینده شفاعت کننده و قبول کرده شده شفاعت او راست  
 گویند و راست گویند شسته شده است و خلیفه و جانشین پیغمبران و رسولان خود را بر ایشان رودها  
 و سلامتها و برکتهاست پس این مرد نهایت و پایان است در بنی آدم نیست هیچ مرتبه بالائی  
 مرتبه او مگر نبوت پس لازم گیر او را و پس بر سبزه از آنکه مخالفت کنی او را و بگریزی او را و کناره گیری او را  
 و دشمنی داری از او و ترک کنی پذیرفتن را از وی در جمع کردن سخن فی نصیحت فی بیکه سلامتی در پیوست  
 که میگوید او در دوست و هلاکی و گمراهی نرو غیر دوست مگر کسیکه توفیق دهد او را اراضای تعالی و در دکن او را بدستی  
 و مهربانی پس تحقیق قسمت کردم برای تو آدمیان ای پس نگاه کن برای نفس خود اگر مستی نظر نکنند  
 و بر سرین کن بر نفس خود اگر هستی بر سرین کننده مراد را مهربانی کننده بر نفس راه نماید از اراضی تعالی و ترا  
 مر چیز یک دوست میدارد او تعالی او را و خوشنود میباشند از آن درد دنیا و آخرت بسبب رحمت خود  
**مقاله سی و چهارم** - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است خشم گرفتن تو بر پروردگار خود  
 و تمتم نهادن تو مراد او عیب کردن تو بر وی و نسبت کردن تو مراد او را بستم و در رنگ شمردن تو مراد او را  
 در روزی رسانیدن و تو نگر ساختن و در کردن بلاها و اندوهها آیا نمیدانی که مهربور است اسر نوشته  
 است و مهربور بلا و اندوه را غایتی و انتهای و سپری شدن است پیش نمیشود آن مدت و پس  
 نمیرود و قتهای بلا اگر گون نمیشود پس نگردد بلاها عافیتها و وقت سختی نیگردد و وقت نرمی و حالت  
 درویشی نیگردد و تو نگرانی نیکو نگار ادب را و لازم گیر خاموشی را و شکیبائی را و رضا و واقفیت را

مرد پروردگار خود را و توبه کن از ناخوشی خود را بر خدا و تمت کردن تو را و در فعل او نیست در درگاه او  
 تمام گرفتن حق از بندگان و کینه کشی کردن بیگناه و بر مقتضای طبع کینه چنانکه آن حق بندگان  
 بعضی را در حق بعضی پروردگار تنهاست به پیشگی و سابق است همه چیز را را و پیدا کرد همه او پیدا کرد  
 مصلحتهای همه او فسادهای همه او پس نیست آغاز و انجام همه او پس می شدن همه او پایان کار  
 همه او می تعالی داناست در کار خود و استوار است در کارگیری خود منقضی نمیکند در کار خود  
 نمیکند کار بیفایده را پس اندیکند باطل را باز می رو نیست بروی صفتهای عیب و نه نکوسیدن  
 در کارهای او چشم دار کشادگی راه اگر عاجز شوی از موافقت وی تعالی و از رضا و فساد فعل او  
 تا آنکه رسد نوشت مدت خود را پس این حالت بلا متبدل شود بقدر آن بگذشتن زمان و سپری  
 شدن مدت چنانکه میگذرد زمستان و کشف میکند تابستان و پایان میرسد شب میرسد روز  
 پس اگر طلب کنی روشنی روز و شمع او را میان وقت مغرب و عشاء داده نشود تر بلکه زیادتى  
 میکند در تاریکی شب تا وقتی که رسد تاریکی شب نهایت خود را و برآمد فجر بیاید روز بر روشنی خود بجوئى  
 روشنی را یا بخوابی آنرا یا خاموش باش و ناخوش داری آنرا پس اگر بخوابی باز آوردن شب را  
 درین هنگام اجابت کرده نشوی دعای خود را و داده نشوی زیرا که تو طلب کردی چیز را و غیر وقت  
 و هنگام وی پس باقی مانى درین خورنده و برنده از مقصود خشم گرفته و شرمند پس بگذر این همه  
 و لازم گیر موافقت را و نیک گمانی را به پروردگار خود و صبر نیک را پس آنچه هست بر آن تو  
 باز داشته نمیشود از آنچه نیست نصیب تو داده نمیشود تر از هر آینه بقای من سوگند من است بدستیکه  
 توبه خوانی و زاری میکنی بسوی پروردگار خود بدعا کردن و خواری نمودن بجهت پرستش بجای آوردن  
 امر او را در قول وی ادعوی استجب لکم و در قول وی تعالی و اسألو الله من فضله و خیر این  
 از آیات و اخبار و تودعای میکنی او را و او قبول میکند آنرا برای تو نزد رسیدن وقت و مدت اجابت  
 و قتیکه خواهد ضای تعالی و باشد برای تو دوران صلاح حال دنیا و آخرت تو موافق کرد اجابت کردن  
 دعا را و دادن سوال البقضای حق بانجام رسیدن مدت آن تمت منته خدا را در تاخیر اجابت دعا

و طول مشوا و دعا کردن خود را زیر که بد رستیکه تو اگر سود نمیکنی زبان نمیکنی اگر اجابت دعا نتواند کرد

شتاب ثواب دزد ترا بد رنگ پس تحقیق آمده است در حدیث ان العبد یزی فی صحائفه یوم

القیامة حسنات لا یعرفها فیقال له انما بدل سوالک فی الدنیا الذی لم یقل قضاءه

فیصای ای بد رستیکه مؤمن خواهد دید و نامه اعمال خود روز قیامت نیکی ها را که نمی شناسد آنرا پس

گفته خواهد شد مرا و اینها عوض دعا کردن تست در دنیا که مقدر نبود آن مسئول در آن یا

چنانکه این حدیث وارد است پس کمترین حال تو اینست که باشی یا نکننده مرید و در کار خود را

و بد نیکی داننده مرا و از جهت آنکه میخواهی از وی و نحو استی از غیر او و فرو دنیا و دردی حاجت خود را

بغیر وی پس تو در میان دو حالی در همه اوقات خود در شب تو روز تو تندرستی تو و بیماری تو

و محنت تو و نعمت تو و سختی تو و سستی تو تا که خاموش میباشی از سوال و راضی می باش

بقضا و موافق و قدر هشته میباش مفضل او را مانند مرده در دست شوی نه و همچو طفل شیر خوار

در دست دایه و مثل گوی در پیش سوار میگردد و او را بچوگان پس میگردد اند ترا تقدیر هر گونه

که میخواهد اگر باشد از تو نعمت پس مطلوب از تو سپاس ستایش است و از خدا زیادتى در بخشش

چنانکه گفته است لئن شکرتم لاذید لکم و اگر باشد مقدار سختی و بلا پس مقصود از تو صبر و تقوی

است بتوفیق خدا و ثوابت و شستن و یاری دادن و درود فرستادن و مهربانی کردن از خدا است

بفضل می چنانکه گفته است عزیز تر است از هر گوینده آن الله صم الصابین خدا با صابران است

بیاری دادن و ثوابت و شستن چنانچه گفته است خدای تعالی ان تنصروا الله ینصرکم و ینثبت قدمکم

اگر یاری نمیدهند شما خدا را یاری میدهند شما را خدا و بر جای میدارد پاهای شما را پس چون یاری نمی خداید و محنت

نفس بهوای خود برتر گردان اعتراض بر خدا و خشم گرفتن بعلیه که میکنند در تو و باش جنگ گفته برای خدا

بر نفس خود و شمشیر زنده برای خدا بر هر گاه که بجنبید بفران نعمت و شرک خفی ببری سر او را بصبر کردن

و بموافقت نمودن تو مرید و در کار خود را و آرا میدان بفعل و وعده وی و خوشنود بودن بآن برو و باشد

خدای تعالی مرتزایاری دهنده و نگارنده اما ترتیب درود مهربانی بران پس دلیل قبول خدمت



وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ  
صَلَوَاتُ مِن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ای مژده ده صبر کنندگان را آنکسانیکه چون  
ببرند ایشان را مصیبت بگویند بدستیکه ما برای خدا ایم و بسوی او باز گردند ایم باینکه برین جماعت  
در دوهاست از پروردگار ایشان و مهربانها و ایشانند راه راست یابنده و حالت دیگر آنکه زاری  
کنی بسوی پروردگار خود بدعا و سوال از جهت بزرگ داشتن مر حضرت خدا را و فرمان بجا آوردن  
امر او و درین نهادن شی در جایی خود هست زیرا که خدای تعالی خوانده است ترا بسوال بسوی خود و گردانیده است  
آن اتوجه بجانب خود و پیغمبر از تو بسوی خود و سبب پیوند و پیوستگی نزد خود بشتر گردانیدن تمت و شتم نگرفتن  
بروی نزدنا خیر حاجت تا وقت محمود اندازد کن میان این دو حالت و در گذر از حد این هر دو پس  
بدستیکه نیست شان اینک آنجا حالت دیگر و رای این هر دو پس بر سر این آنکه باشی از شتم گفتن  
که از حد گذرندگان اند پس هلاک کند ترا خدای تعالی و پاک ندارد چنانکه هلاک کرد کسانی که گذشته  
از انتهای گذشته در دنیا بسخت کردن بلای خود و در آخرت بعذاب در دنیا خود پاک است  
خدا بزرگ ای کسی که دانا است بر حال من بر تو است تکیه کردن من  
**مقاله سنی پنجم** فرمود رضی الله عنه بر تو باد لازم گرفتن بوجع ورنه هلاکت در قید و بند است  
چسپان شونده مر تر است گار نمیشوی از ان همیشه مگر آنکه پیوسته ترا خدا بر جنت خود زیرا که تحقیق  
ثابت شده است در حدیثی که روایت کرده شده از آنحضرت **إِنَّ مَلَكَ الدِّينِ الْوَرَعَ وَهَلَّاكَ**  
**الظَّمْعُ بِرَبِّهِ** تکیه مدار دین بر سیر گاری است و سبب هلاک دین طمع است و نیز ثابت است **مَنْ سَأَلَ**  
**حَوْلَ الْإِسْلَامِ يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ كَالرَّاعِي إِلَى جَنْبِ الزَّرْعِ يُوشِكُ أَنْ يَمْدَقَ أَهْلَ الْبَيْتِ يَكَادُ**  
**أَنْ يَسْكَلَ الزَّرْعَ حَتَّى يَكْبُرَ دَرْدَرُ** در چرگاه نزدیک است که بفتد در روی با چو سوز چیده پهلوی کشت  
نزدیک است که دراز کند دهران خود را بسوی کشت نزدیک نیست که سلامت ماند کشت از او و تحقیق گفته است  
عمر ابن الخطاب رضی الله عنه **كُنَّا نَتَرَكُ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الْحَلَالِ مَخَافَةَ أَنْ يَقَعَ فِي الْحَرَامِ** بودیم ما  
که بگذرانیتم ما نه جز از حلال برای ترسیدن اینکه بیفتیم در حرام و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه مروی است

كُنَّا تَقَرُّكَ سَبْعِينَ يَابَا مِّنَ الْمَيْحِ حَافَةً اَنْ تَفْعَ فِي الْجَنَاحِ بُوْدِيْم كَمِي كَذَا شَيْئُهُمْ هَتَا دُر  
 از مباح از جهت ترسیدن بر آنکه بقتیم در گناه کرده ایشان اینچنین برای پیغمبرین از نزدیکی  
 حرام و برای عمل کردن بر سخن حضرت صلوات الله علیه سلم الا اَنْ لِّكُلِّ مَلَكٍ حِجِّي وَاَنْ حِجِّيَ اللهُ  
 تَعَالَى مَعَهُ فَمَنْ حَمَلَ الْحِجَابَ يُؤْتِيكَ اَنْ تَقَعَ قَبْلَهُ بِأَنْدَكُم مَّرْ بِأَرْشَاهُ رَاجَا گاه هست بدست  
 که چراگاه خدا حرام کرده اوست هر که رود گرد او قریب است که بفتد در آن پس کسیکه در آید در پناه جای  
 بادشاه پس در گذشت در نخستین را پست در دوم و سوم را تا آنکه نزدیک شد از در سرای پادشاه این کس  
 بهتر است از کسیکه استاده است بر در نخستین که متصل محفل است اگر بنده کرده شود از وی در سوم زیان نداد  
 او را زیرا که وی از وی دو در است از درهای کوشک نزدیک است خزینة پادشاه و لشکر او اما چون  
 باشد بر در اول پس بسته شود آن در از وی پائیده ماند در دشت تنها سیگه نداد اگر گان و دشمنان پس  
 میگردانند و از هلاک شوندگان پس همچنین کسیکه سلوک نماید راه عزیمت را و لازم گیرد آنرا اگر بریده شود  
 از وی مدد و توفیق و پاس داشتن حال و رزیده شود از وی عنایت باقی ماند آنکس در رخصتها و بپوشیدن  
 نمی افتد از شرع پس چون در یابد او را مرگ میباشد بر طاعت و عبادت گواهی داده میشود و او را  
 بکار نیک و کسیکه بایستد بر رخصتها و پیش نرود بسوی عزیمت اگر باز گرفته شود از وی و بریده شود  
 از وی مدد و توفیق پس غالب آمد هوای نفس و شهوات آن بروی پس بگیرد حرام را بیرون می آید  
 از حد شرع پس میگردد در گروه شیطانان که گمراه اند از راه راست پس اگر در یابد او را مرگ پیش  
 از توبه می گردد از هلاک شوندگان مگر آنکه بپوشد او را خدای تعالی بر حمت و فضل خود پس  
 خطر همه خطر در ایستادن با رخصتهاست و سلامتی همه سلامتی در ایستادن بغير رخصتهاست  
 مقالة السیوششم فرمود رضی الله عنه بگردان کار آخرت را مال خود و کار دنیا را سود مال خود  
 صرف کن روزگار خود را و اولاد حاصل کردن آخرت خود را پس اگر زیاده ماند از روزگار تو چینی صرف  
 کن آنرا در دنیای خود در جستن اسباب زندگانی خود و گردان کار دنیا را مال خود و آخرت را سود آن  
 پیستر اگر باقی ماند از زمان زیادتی صرف کنی در کار آخرت خود همچنین مقدارے که بگذاری در آن زمان

نمازهای پنجگانه را میریزی نمازهارا یکبار رنجتانی افتاده رکنهای او مختلف واجبات او بکلی  
 و سجد موافق و بی سکون در میان ارکان یاد می یابد ترا ماندگی و مشقت از نماز پس نمی چسبی از ادای  
 نماز همه میباشی مانند مرداری افتاده در شب و یکبار در روز و پیروی کننده مر نفس خود را و بهای خود را  
 و شیطان خود را و فرشته آخرت خود را بینای خود بنده نفس تازه گی او و جای پرستش نمی حال آنکه  
 امکرده شده بسوار شدن بر نفس و به ندیب و و بر باضت دادن او و بیرون او را در راه سلامتی  
 و آن راههای آخرت و طاعت خدا و ندهت پس ستم کردی نفس را به پذیرفتن فرمان از و س و  
 به پیروی نگام او را با و و متابعت کردی او را در شهوات و لذات او و موافقت کردی او را و شیطان  
 او را و بهای او را پس فوت شد ترا نیکی دنیا و آخرت و زیان کردی هر دو را پس در آمدی قیامت را  
 مفلس ترین مردم و زیانکار ترین ایشان در دین و رسیدی بسبب متابعت نفس سوی اکثر از  
 قسمت خود از دنیای خود و اگر می بردی نفس ابراه آخرت و دیگر دانیدی آخرت را اصل سر مال خود  
 سود میکردی دنیا و آخرت را و میر سید بسوی تو نصیب تو از دنیا خوش و گوار و حال آنکه تو نگاه  
 داشته شده از آفت و بزرگ داشته شده و چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان الله  
 تعالی يعطى الدنيا على نية الاخرة ولا يعطى الاخرة على نية الدنيا ای بدرستی که خدای تعالی  
 عطا میکند دنیا را بر قصد آخرت و نمیدهد آخرت را بر قصد دنیا و چگونه نباشد این چنین و حال آنکه نیت  
 آخرت طاعت خدا است زیرا که نیت حکم روح دارد نسبت به عبادت بلکه ذات است پس چون عطا  
 کردی خدا را بزیاد تو در دنیا و طلب کردی تو سرای آخرت را می باشی از خاصان خدا و اهل طاعت و محبت او  
 و حاصل شوی و برای تو آخرت و آن بهشت همسایگی خداست خدمت کند ترا و دنیا پس تمام میدهد  
 خدای تعالی ترا قسمت ترا که مقدر است ترا از دنیا زیرا که همه اشیاء تلج اندر خالق و خداوند خود را و آن  
 خدای تعالی است و چون مشغول شوی به دنیا و در گردانی از آخرت خشم میگیرد و پروردگار بر تو پس فوت  
 شود ترا آخرت و بیقرانی کند دنیا بر تو و دشوار شود و در هیچ انداز ترا در رسانیدن قسمت تو بسوی تو  
 بسبب خشم گرفتن خدا عز و جل بر تو زیرا که دنیا ملوک است و او را میدارد کس را که نافرمانی کند خدا را

و بزرگ میدارد کس را که فرمان برداری میکند و اریس ثابت میشود درین هنگام قول پیغمبر علیه السلام  
 الدنیا و الاخرة ضرتان یعنی دنیا و آخرت مثل وزن اندوز کج یک مد و اگر ارضی گردانی یک از آن و در انا ارضی گردانی برنج  
 دیگر را گفته است خدای تعالی منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة بعضه از شما  
 کس است که میخواهد دنیا را و بعضه از شما کس است که میخواهد آخرت را گفته میشود طایبان دنیا و آخرت  
 پسران دنیا و پسران آخرت اند پس ببین که از پسران کدام یک ازین دوئی و از کدام یک  
 ازین دو گروه دوست میداری که باشی تو درین حالت که در دنیائی پیستر چون بار کردی بسوی  
 آخرت پس گروهی در بهشت و گروهی در آتش افروخته و گروهی در موقوف ایستاده از جنت  
 درازی حساب در روزیکه هست اندازه آن هزار ساله امی شمارید چنانچه گفته است خدای تعالی  
 و گروهی در زیر عرش روی آورده بر خوانها که بران طعامها و میوه های پاک شهادت سفید  
 از یوسف چنانچه آمده است در حدیث ینظرون الی منازله فی الجنة شیء اذا فرغ من حساب  
 الخلق دخلوا الجنة كما یحتدی احد من الناس فی الدنیا الی منزله ای می بینند در موقوف  
 بسوی منزلهای خود که در بهشت است تا آنکه چون آخر رساند پروردگار حساب بندگانی در آیند  
 بهشت را چنانچه می در آیند یک از آدمیان در دنیا بسوی خانه خود پس آیارسیند ایشان  
 باین مرتبه مگر بگذشتن ایشان دنیا را و مشغول شدن ایشان بطلب آخرت میست و آیا افتادند  
 آن جماعت دیگر در حساب و انواع سختیها و خواری مگر از جنت است تنال ایشان بدینا و عیب  
 کردن ایشان بدینا و آخرت ایشان با آخرت و کمی اعتبار بکار آخرت و فراموشی کردن در قیامت  
 و چیزیکه بازگشت خواست کرد بان فردا آنچه ذکر کرده است آنرا در کتاب سنت پس نظر کن  
 مر نفس خود را و اختیار کن برای نفس بهترین دو گروه را و جدا کن او را از یاران بدی از شیطانهای  
 جن و انس و بگردان قرآن و حدیث را امام خود و نظر کن در هر دو کار کن بان هر دو و فریفته مشو  
 بگفت و گو از خود و از مردم و از روزها گفته است خدای تعالی و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهکم  
 عنه فانتهوا و اتقوا الله ولا تخافوه آنچه که بد شما را رسول خدا بگوید آنرا و آنچه که منع کند شما را

از آن بازمانید و تبرسید خدا را و مخالفت کنید رسول را یا بگذارید کار کردن با آنچه آورده است از رسول  
 و اختراع کنید برای خود علمی و عبادتی را چنانچه گفته است خدای تعالی در حق گروهی که گم شدند از راه  
 راست رهبانیت ابتدا عوهدا کتبناها علیهم نو پیدا کردند اهل کتاب بهبانیت را بنو شتم بهبانیت را  
 بر ایشان پس بدرستی که خدا پاک گردانیده است پیغمبر خود را و دور داشته است او را از باطل پس گفته است  
 (و تعالی ما نطق عن الطوی ان هو الا وحی یوحی ای سخن نمیکند صلی الله علیه و سلم بهوای نفس خود نیست  
 منطوق وی مگر وحی که فرستاده شده است یعنی چیزیکه آورده است پس آن از جانب من است نه از  
 خواہش نفس و دست پس بیروی کنید او را پیغمبر گفته است حق تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی  
 یحببکم الله بگو اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را  
 خدا پس ظاهر شد که راهیکه بآن محبت مولی برسد اتباع پیغمبر است در گفتار و کردار پس پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم گفت الاکتساب یعنی التوکل حالی کسب کردن سنت من است و توکل کردن حالت من است  
 چنانچه گفته است پس تو میان سنت حالت و بی اگر سنت میان تو پس وظیفه تو کسب است که آن  
 سنت است و اگر قوی است ایمان تو پس طریقه تو توکل است که حالت است و سنت گفته است خدای تعالی  
 و علی الله فتوکلوا بر خدا توکل کنید و نیز گفته و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر که توکل بر خدا کند  
 پس آن خدا کفایت او است و گفت ان الله یحب المتوکلین خدا دوست میدارد متوکلان را  
 پس تحقیق امر کرده است ترا خدای تعالی توکل را گایانید ترا بر دچنانکه امر کرده است پیغمبر خود را پس  
 متابعت کن امرای خدا را در عملهای خود و رن آنها را کرده شوند بسوی تو گفته است علیه السلام من  
 عمل عملایس علیه انما فهو رج ای کسیکه بکند عملی را که نیست بران حکم من پس آن مرد و است  
 آن حکم شامل است ذرق را و گفتارها و کردارها را نیست ما را پیغمبر خیر محمد صلی الله علیه و سلم تا متابعت  
 کنم آن پیغمبر را و نه کتابی جز قرآن پس عمل کنم بران پس بیرون میا از کتاب و سنت پس هلاک کند ترا  
 و مگر آنکه ترا بوی تو شیطان تو گفته است خدای تعالی ولا تتبع الا فیضاک عن سبیل الله سلامتی از آفات  
 کتاب سنت است هلاکی است یا غیر آن هر دو کتاب سنت ترقی میکنند بیده بسو حالت ولایت ابدانیت و غوثیت

مقتله سی و هفتم - فرمود رضی الله عنه چیست مرا که نمی بینم ترا ای مؤمن حسد کننده مرهمی بپایه  
خود را در طعام وی و شراب وی و در لباس و و بکاح او و سکونت او و دور گردیدن او در تو نگری  
و نعمتهای خداوند و نصیب او که قسمت کرده است خدا برای او امانی دانی که بد رستیکه حسد  
ضعیف میکند ایمان ترا و می اندازد ترا در خشم خداوند تا تو دشمن میگردانی ترا بسوی او تعالی آری تشنیده

حدیثی که روایت گردانیده شده است از پیغمبر علیه السلام ان الله تعالى يقول المحسود عدو  
تعجبی ای بد رستیکه خدا میگوید حسد دشمن نعمت من است تشنیده قول آنحضرت الحسد لیاکل

الحسكات كما ياكل النار الحطب حسد هر آینه میخورد و نیکوهارا چنانکه میخورد آتش بهریم را پستر  
بر چه چیز حسد میکنی او را ای مسکین آیا بر قسمت او یا بر قسمت خود پس اگر حسد میکنی بر قسمت خدا که

مرا در کرده آنچه بزرگوار است در قول او تعالی نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحیوة الدنيا الا لایه  
ای ما قسمت کردیم میان ایشان اسباب زندگانی ایشان در زندگانی دنیا تا آخر این آیت  
بتحقیق ظلم میکنی بر آن کس او شخصی است که میگردد در نعمت خداوند خود که فضل کرده است بآن نعمت  
برای آن مرد و مقدر کرده است این نعمت را بر اسرار او و بگردانیده است مزیت بر او که در آن نعمت  
نصیب و حظ است پس کیست ستمگار ترا و تو بخیل تر و احق و سبکساز تر و کم عقل تر از تو و اگر  
حسد میکنی بر قسمت خود پس بد رستیکه نادانی میکنی نهایت نادانی زیرا که بد رستیکه قسمت تو داده شود

جز ترا و نمیرود از تو بسوی وی پاکی است مر خدا را گفته است عز وجل ما یبذل القول للدی ما انا  
بظلام للعبد تبدیل داده میشود حکم نزد من و نیستیم من ستم کننده بر بندگان بد رستیکه خدا ستم  
نمیکند ترا پس بگیر و چیزیکه قسمت و تقدیر کرده است آنرا برای تو پس بد ر غیر ترا پس این حسد  
جمل است از تو و ستم است بر برادر تو پس حسد کردن تو بر زمین را که جای بودن گنجا و الهام است از انواع  
زر و نقره و گوهرها از آنچه فراهم آورده اند آنرا بآبادشاهان پیشین از قوم عاد و ثمود و کسری قیصر سزاوارتر است  
از حسد کردن تو بر برادر ترا و نیست مانند تو مگر مانند شخصی که دید بادشاهی را با شوکت و بالشکر با وحشت او  
و بالملک او در زمینها آوردن حاصل مینماید که بیرون می آید از آن بسوی او و بر دشمنان و کافران او

با انواع نعمتها و لذتها و شهوات پس حسد نمیکند آن مرد با دوشاه را برین اسباب پست و دید آن مرد سنگ شتی  
را که خدمت میکند سگ را از سگهای بادشاهی بر پا خود ایستاده میباشد این سگ مرگ بادشاه را و شب  
میگذرانند و صبح میکند بوی پس اوده میشود این سگ از جای پختن طعام بادشاه باقی مانده طعام  
و پناه شده سگ بادشاه پس قوت میسازد بقدر کفایت بآن پس حسد کردن گرفت این مرد آن سگ را  
و دشمن داشتن او را و آرزو کردن او را و بودن خود را بجای آن سگ جانشین شدن او را در مقام وی  
از جهت خست طبع و ذرات همت نه بجست نفرت نه بجست رعایت دین و قناعت نمودن پس آری  
میباشد در روزگار هیچ مردی گول تر و سبکتر و نادان تر پستتر اگر بدانی تو ای مسکین چیزی را که ندوست  
که در باب همسایه تو که محسود دست فردای قیامت از درازی در روز قیامت اگر فرمانبرداری نکرده است  
خدا را و چیزی که مالک کرده است او را از نعمت خود دور گردان حق خدا در آن نعمت و بجای آوردن امل او  
و باز ماندن نمی او را در آن نعمت و یاری خواستن بآن نعمت در عبادت و طاعت او از آنچه تمنا میکند  
اینکه اوده نمیشد در دنیا از آن ناز و نعمت ذره و نمیدهد نعمتی را روزی هرگز آيا نشنیده آنچه آمده است

در حدیث از علی بن ابی طالب علیه السلام ان یقرض لحو محمد یا لمقاد یض علی و بنی لاصحیح  
السلام من الثواب بدستیکه هر آنکه آرزو خواهند کرد قوم را و از قیامت که کاشک پاره پاره کرده باشد  
گوشتهای ایشان در دنیا بمقرضها از آنچه می بیند مر خداوند بلا را از ثواب پس زود باشد که آرزو برود  
همسایه تو فردا جای ترا که در دنیا بود از جهت آنچه می بیند از درازی حساب خود و وقت کردن در آن و  
ایستادن وی پنجاه هزار سال در گرمی آفتاب روز قیامت برای آنچه که بهره مند گشته از آن از نعمتها  
در دنیا و حال آنکه تو در گوشه باشی ازین محنتها در پناه عرش خورنده نوشنده تنعم کننده شادمان خوشحال  
آسوده بسبب صبر کردن تو بر سختیهای دنیا و تنگی وی و درویشی وی و حاجتمندی سخت و تنگی از جهت اضی  
بودن تو بقسمت خود و موافقت نمودن تو مر پروردگار خود را در چیزی که تدبیر و قضاء کرده است از درویشی تو  
و تو نگری غیر تو و بیماری تو و عافیت غیر تو و سختی تو و نرمی غیر تو و ذلت تو و عزت غیر تو و بگرداندن از خدا و ترا  
از کسانیکه صبر کردند بر بلاها و شکر گفتند از نعمتها و بگذراشتند و سپیدند امر را بسوی رب زمین و آسمان

**مقاله سی و هشتم** - فرموده فی الله عنه کسیکه کار کند با خداوند خود رستی و خلوص و حشمت گیرد  
 از آنچه که سوای اوست در شب و روز ای گروه طالبان دعوی نکنید و تقاضای آن منتهای آن شمار و بگانه آن  
 حق را و شریک نگردانید و نشانه نشوید تیرهای قضا و قدر را میسر سدا این تیرها بشما بطریق خراش  
 نه بطریق گشتن و کسی که باشد در دین خدا و طلب و و بپاک شود باشد واجب بر فضل خدا اجر و عوض او  
**مقاله سی و نهم** - فرموده فی الله عنه گرفتن با وجود هوای نفس علی امر الهی از راه راست گشتن خلان حق گرفت  
 و گرفتن با مرید وجود هوای نفس موافقت سازگاری کردنست و گذشتن آن ریا و نفاق است  
**مقاله چهلیم** - فرموده فی الله عنه امیدوار اینکه داخل شوی در گروه روحانیان تا آنکه شوم اری  
 همه وجود خود را و جدا شوی همه اندامها و جزوهای را و تنها شوی از هستی خود و از حرکات و سکنات خود  
 و از شنوائی و بینائی خود و اگر گرفتن برست و رفتن بیای خود و از کار خود و از شنوائی و دانش خود و از  
 همه چیزها نیکه هست از تو پیش از میدن روح در تو و بعد آن چیز که پیدا کرده شده است و تو  
 پس از میدن روح زیرا که این چیزها پرده تواند از پروردگار تو پس و قتیکه شوی روح صرف  
 و سرالسر و غیب الغیب جدا از همه چیز و در سر خود از جهت اتصال سر بذات تعالی و گیرنده همه چیزها  
 دشمن و پرده بر روی و تاریکی چنانکه گفته است ابراهیم علیه السلام فانصح حد ولی الابرار العالین  
 بدستیکه این بتان دشمن من اند که پروردگار عالمیان گفت ابراهیم این را از برای بتان پس بگردان  
 تو جمله وجود و اجزای خود را بتان با همه خلق و اطاعت مکن چیزها که از وجود خلق نیست متابعت مکن انشانرا  
 بیکبارگی پس درین هنگام امین کرده شوی و محرم بر سرهای علوم لدنی و نادرات اینها و باز گردانیده میشود  
 بسوی تو موجود گردانیدن اشیاء و پاره کردن عاداتها که آن از قبیل قدرت است که میباشد در مسلمانان را  
 در بهشت پس میباشد درین حالت گویا که تو زنده گردانیده شده پس از مردن در عالم آخرت پس میباشد  
 همه وجود تو قدرت پس می شنوی بخدا می بینی بخدا و میگوئی بخدا و می نگری بخدا و میروی بخدا و می کنی  
 بخدا و قرار می یابی و آرام می یابی بخدا پس کو میشوی از هر چیز که جزاوست و که میشوی از ان پس  
 نمی بینی مرغی حق را وجودی با نگاهداشتن حدودش و لازم بودن امرها و نهیها پس اگر بریده گردد در تو چیزی



از هر دو شرع پس بدانکه تو در قهقهه انداخته شده بازی کنندگان اند تو شیطانان پس باز گرد شوی از  
 حکم شرع و لازم شود آنرا ببال از خود بپاوی و پس را هر حقیقتی که گواهی ندهد او را شرع آن زندگانه است  
 مفتاح چهل یکم - فرمود رضی الله عنه بزرگوار برای تو میشد را در حال تو نگری پس گوئیم آیمانی مبنی  
 بادشاهی را که میدهد مردم را از عوام ولایت را بر شهره از شهر و خلعت می پوشاند بزرگی می بندد  
 برای او علمای خرد و بزرگ او میدهند او را کوس و دهل و لشکر پس میباشند آن مرد برین وضع مدتی دراز  
 تا وقتیکه آرمیده شد بسوی این و یقین کرد پایداری و ثبات ماندن آنرا و نیک پیدا است آنرا و  
 عجب رو کرد و فراموش کرد و حالت نخستین او بے قدری خود را و خواری و درویشی خود را و گمانی خود را  
 و راه یافت در نفس او بزرگی و تکبر آمد او را دور کردن از عمل از جانب بادشاه در خوشتر و قهقهه از کار او  
 پستوار خسب کرد او را بادشاه بگناهان که کرده است آنرا و تجاوز کرده امر نهی بادشاه را دران گناهان  
 پس بند کرد ملک او را در تنگترین بند و سخت ترین آن دراز شد زمانه بندوی و همیشه شد گردان  
 و خواری و درویشی آن و گداخت ناز و تکبر او را و شکست نفسانیت او و فرو برد آتش هوای نفس او  
 و همه این در حضور بادشاه و دانش او است پستمره بانی کرد بادشاه بر و پس دهر بجانب او بخشیم  
 بخشودن پس مکرر به بیرون آوردن او از بند و بنی کردن بوی و بخلعت پوشانیدن بروی  
 و باز گردانیدن ولایت بسوی وی و باز گردانیدن ولایت با وجود گناهان پس همیشه شد آن ولایت  
 مرا و او پاینده شد آن دولت صاف کرده شده و کفایت کرده شده و گوارا کرده شده و همچنین حال  
 مسلمان است چون نزدیک گرداند او را خدای تعالی بسوی خود برگزیند او را می کشاید به روی و بخت و دل  
 وی در رحمت و نعمت و بخشش پس می بیند آن مؤمن بدل خود چیز را که نه هیچ چشم دیده و نه هیچ  
 گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ آدمی از مطالبه کردن غیب از ملک آسمانها و زمینها و نزدیک  
 گردانیدن و بسختن پاکیزه و نرم و نوید خوش و ناز کردن و قبول نمودن دعا و وعده کردن و وفا کردن  
 و سخنانیکه فائده دهد دانش انداخته نشود انداختنی از جای دور پس ظاهر میشود بر زبان او با وجود  
 این نعمتهای باطن تمام کرده شود بروی نعمتهای ظاهر بدن او و اعضای او از خوردن و نوشیدن

و پوشیدن و نکاح که حلال باشند اینها بر وجه عزیمت و تخصص و نگاهداشتن حدای دین و عبادت  
 ظاهر پس همیشه میدارد خدا این نعمتها را برای بنده مسلمان که کشیده شده است بجانب حق تعالی  
 مدتی در از آن زمان تا زمانیکه آرام یافت بنده بدان و فریفت بدان و اعتقاد کرد بهمشکی آنرا و کشاد  
 خدای تعالی بر آن بنده درهای باران و گوناگون نعمتها را در ذات وی و در مال و کسان سراسر  
 و فرزندان وی ببردن و مریض کردن پس گسسته میشود از و هر آنچه که بخشش کرده بود خدای تعالی  
 بر و پیش ازین پس می ماند سرگشته و شکسته دل و بریده شده با وی مردمان وی اگر می بیند بظواهر  
 می بیند بخود چیز را که برگرداند او را و اگر می بیند بجانب ل و باطن خود می بیند چیزی را که اندوختن  
 کند او را و اگر میخواهد از خدا از کشادن چیزی که با دست از گردن می بیند اجابت را اگر میخواهد عده  
 خوش ابا ز می یابد آنرا و اگر عده کرده شود بچیز اطلاق کرده نمیشود بروی آن و اگر میخواهد  
 را ظفر داده نمیشود بتغییر آن خواب و راست گردانیدن آن و اگر بگوید باز گشتن بسوی خلق نیابد  
 بسوی باز گشتن بخلق را پس و اگر ظاهر شود مراد را رخصت پس کار کند برخصت نسبتا بندگان بسوی  
 وی و گماشته شود دستهای خلق بر جسم وی و زبانهای ایشان بر آبروی وی و اگر بگوید برانیدن از آنچه  
 بتحقیق در آورده شده است در وی از حالت بلا بسوی حالت نخستین که پیش از برگردیدن داشت  
 پذیرفته نشود و اگر بطلبد رضا و خوشی و خوش حال بودن بچیزیکه با دست از بلا داده نمی شود  
 پس درین هنگام شروع میکند نفس در گذارش و هوای او در گم گشتن و خواهشها و آرزوهای کوچ  
 کردن و کوهنادر هست شدن پس همیشه میشود برای وی این گذارش بلکه افزون کرده میشود  
 از جهت سختی نمودن و افزون و استوار کردن تا وقتیکه فانی شد بنده از خوبیهای انسانی و صفتهای  
 بشریت پس می ماند روح مجردی شود آواز در باطن خود از کس بر حاکم هدیه غسل باد و شراب  
 بزن بامی خود را این آبی است که غسل میکنی بآن و خشک است و می نوشی از آن چنانچه گفته شده  
 مر الوب را پس بباران خدا بر دل بنده دریا های مهربانی را و بخشودن و لطف و توفیق خود را پس بنده کو  
 او را بر باونسیم و خوشبوی معرفت خود و دیدار انشای بار یک خود و بکشاد بروی درهای نعمت ظاهرا و ناز

و محبت خود را و بکشاد دستهای مردم البسوی او بدر بافتن و بخشیدن مال خدمت کردن در همه احوال  
 و زبانه های مردم را بستودن و ستایش کردن و یاد کردن بخوشی در همه جا و پاهای مردم را بکبج کردن  
 و رام و خوار گردانیدن برای وی گردنهارا و مسخر گردانیدن برای او بادشاهان و خداوندان دولت ایس  
 کامل گردانیدن بروی نعمتهای خود را که ظاهر و باطن اند و بخود گرفت صلاح ظاهر او را بخلعت و نعمت خود  
 با او و اختیار کرد تربیت باطن او را بلطف و کرم خود و همیشه گردانیدن برای او این نعمتها تا وقت مرگ  
 پستری در آید او را در چیزیکه نه هیچ چشم دیده است و نه هیچ گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ  
 آدمی چنانچه گفته است حق تعالی فلا تعلم نفس الا حق طم من قر اعیان جبراء بما کانوا یعملون چنانچه گذشت  
**مقاله چهل دوم** - فرمود رضی الله عنه نفس مرا وارد و حالت است که سوم نیست مر آن دورا  
 یکے حالت عافیت و دیگرے حالت بلا پس چون باشد نفس در بلا پس کارش بے صبری است  
 و گله کردن از حق و ناخوش شدن و اعتراض نمودن و تهمت نهادن مر حق تعالی را نه صبر است و نه  
 رضا و نه موافقت خدا بلکه بے ادبی و شریک گردانیدن خدای تعالی را بخلوقات با سباب و کافر  
 شدن است و قتیکه می باشد نفس در عافیت پس کارش نشاط کردن و سخت شادی و تکبر کردن  
 و پیروی شهوات و لذتها کردن هرگاه بیاید شهوتی را بگوید شهوتی دیگر را و خوار پذیرد آنچه نزد او  
 از نعمتها از خوردن و نوشیدن و نکاح و پوشیدن و سکون و سواری و عجب میکند پس بیرون  
 می آرد نفس ازین نعمتها عیبها و نقصانها را و طلب میکند نعمتهای بلند تر و روشن تر از آن از آنچه  
 که قسمت نکرده شده برای او و اعتراض میکند از آنچه مقسوم است برای او پس می اندازد نفس آدمی را  
 در محنت و مشقت در از پس ترکب میگرد و سختیهای را و در می آید جای هلاکت را در مشقت در از  
 نیست حد مر آنرا و نه نهایت مر او را در دنیا پستتر در آخرت چنانکه گفته شده است که سخت ترین عذابها  
 جستن چیزیکه قسمت کرده شده است پس چون می باشد نفس در بلا آرزوئی برود جز دور شدن او را  
 و فراموش میکند هر از نعمت و شهوت و لذت را و می جوید چیزی را از آن نعمتها پس چون عافیت  
 داده شد نفس از آن بلیب باز میگردد و بسوی سستی و گول و شادی و تکبر خود روی گردانیدن وی

از طاعت پروردگاری و فرود رفتن وی در گناهان پروردگار و فراموش میکند نفس آنچه که بود دران  
از بلا و چیزهای را که فرود آمده بود بنفوس از سختی و هلاک پس باز گردانیده میشود بسوی سختی تر از آنچه بود  
نفس بران از انواع بلاها و گزند از جهنم عذاب کردن نفس از آنکه کسب کرده است از تکایف کرده  
از گناهان عظیم و از جهنم باز دشتن مراد او باز ایستادن از گناهان در زمان آئینده زیرا که نیک نمی آید  
مر این نفس عافیت و نعمت بلکه نگاهبانی او در بلا و سختی پس اگر خوب میگردد نفس ادب را نرزد  
و در گردن بلا و لازم میگرفت طاعت را و شکر را و خوشنودی بقصمت را که هر آینه می بود بهتر مراد او  
در دنیا و آخرت پس میبود نفس که نمی یافت زیادتى را و نعمت و عافیت و خوشنودی را که از خدا  
و خوشوقتی و توفیق و لطف را پس هر که خواهد سلامتی را در دنیا و آخرت پس بروی باد بصر کردن  
و راضی بودن و گذشتن کلمه را بسوی خلق و فرود آوردن حاجتهای خود را به پروردگار خود و لازم  
گرفتن طاعت او را و چشم دشتن کسادگی را از وی تعالی و بریده شدن بسوی و نه زیرا که  
وی تعالی بهتر است از غیر خود از همه خلق وی و نایافتن نعمت در حقیقت عطا است و عذاب کردن  
او تعالی نعمت است بلا فرستادن وی و دوست بوعده کردن او نقد است و وعده او فرود از حالت  
گفتن او کردن است نیست گفتن او فرمودن او چون خواهد چیزهای را که پیدا کند مگر باین صفت که  
بگوید شو پس میشود همه کارهای او نیک و حکمت و مصلحت است جز آنکه وی تعالی پیچیده است علم  
مصلحتها از بندگان خود و تنهاست بآن دانش پس سزاوارتر مر بنده را و لائق بحال می ارضی بودن  
است و سپردن و مشغول شدن به بندگی از گذاردن امرها و نهیها و گردن نهادن در حکم خدا و مشغول  
نشدن بوزم ربوبیت که آن علت وجود اقدار است در عالم و محل روان شدن آنهاست و  
علت اصول اقدار است و لائق است خاموش بودن از آنکه گویند چرا چنین شده و چگونه شد و که  
خواهد شد و از تمت نهادن بحق عزوجل در همه جنبهها و آرمهای خود تکیه میکنند این همه که گفته شد  
اشاره است بسوی حدیث عبدالقدیر بن عباس رضی الله عنهما و آن حدیثی است که روایت کرده شده  
از عطاء بن ابی رباح بن عباس بدستیک گفت بن عباس در آشنای آنکه من سوار بودم در سپنج خراسان علیه السلام

ناکاه گفت مرا آنحضرت یا غلام احفظ الله يحفظك احفظ الله تحمك فاماك فاذا سالت سأل الله  
 فاذا استعنت فاستعن بالله جفا لعل عبادك لو جهه العباد ان يفعولك شي لم يقض الله  
 لعل يقدر اعليه لو جهه العباد ان يضره شي لم يقض الله عليك لم يقدر واني استطعت ان جعل الله  
 بالصدق في اليقين فاعمل ان استطعت فان الصبر ما يكون خيرا كثيرا اي كودك نكند خدا را بفرموده او  
 تا نگاهدارد و يتعالي ترا نگاهدارد خدا را بر اقيمه تا بيايي او را پيش خود پس چون سوال کنی سوال کن خدا را  
 چون ياري خواهی پس ياري جو بخدا خشک شد قلم با نچه بود از قدرات اگر کوشش کنی نزد بندگان اينکه  
 فائده رسانند ترا بجز نيکه قضا نموده خدا آنرا بر اے تو قدرت نيا بند بران و اگر کوشش کنی بندگان  
 اينکه گزند رسانند ترا بجز نيکه قضا نموده است خدا آنرا بر تو توانی نيا بند پس اگر می توانی که کار کنی برای  
 خدا راستی در يقين پس بکن آن کار را و اگر نتوانی کرد پس بدرستيکه در صبر کردن بر آنچه تا خوشداری  
 نيکی بسيار است بدرانکه بدرستيکه ياري اوست حق بجز نيکه کشادگی با غم دانده است بدرانکه با هر دشواری آسانی است  
 پس سزاوارست هر مسلمانی که بگرداند اين حديث را اينکه برای دل خود شعار و دثار خود و سخن حکايت خود پس بکند  
 بدان در هر حرکت سکانت خود تا آنکه سلامت ماند در دنيا و آخرت و بيا بر عزت مروت دنيا و آخرت بجز خدا تعالى  
**مقتله چهل و سوم** - فرمود رضی الله عنه سوال نکرد مردم را هر که سوال کرد که اگر از حجت نادانی و بجهلای تعالی  
 و سستی ایمان او و معرفت او و يقين او و کم صبری او و پارسائی نکرد ان سوال بکربسب بسياری علم او بخداي تعالی  
 و قوت ایمان او و يقين او و زیادتی معرفت او و پروردگار خود در هر وقت بهيت و بسبب هم و دشمن او از خدای عزوجل  
**مقتله چهل و چهارم** - فرمود رضی الله عنه جز اين نيست که قبول کرده نمی شود معارف اهر سوال کنند  
 از پروردگار خود و وفا کرده نمیشود مرا و اهر عده تا آنکه غالب ياد بر درجایس هلاک شود زیرا که نيست بهر حال  
 و مقام بگذرانده او را و خفی درجائی است آن هر دو مثل و بازوی پنده است که تمام نمیشود بریدن او و گمان بازو  
 و بچنين حال مقام اند جز آنکه خوف در هر حال درجاء آن بجز نيست که لائق است آن حالت پس عارف  
 نزدیک گردانیده شده است و حال مقام او اينست که نخواهد چيز را جز خدا و سيل کند و آرام بگيرد بسو خوار و انفس  
 بغيروی پس در خوشتر عارف قبول کردن حق و دعای او را و فاکردن حق تهمدي جز آن چيز نيست که عارف

در راه آنست پس او است بحال می پس در عدم اجابت دعای عارف و وفا بر وعده و دو چیز است یکی  
 آنست که تا غالب نیاید بر درجا و غافل شدن بکبر پروردگار خود پس بیخبر گردد از ایستادن باد بپس  
 هلاک شود و دیگر آنکه شرک کردن او است به پروردگار خود بچیزیکه جز او است زیرا که نیست کسی معصوم در عالم  
 بحسب ظاهر بعد از پیغمبران علیهم السلام پس اجابت نمیکند خدای تعالی عارف و وفا نمیکند مراد را  
 تا سوال نکند بطریق عادت و نخواهد از روی طبع نه از جرت فرمان برداری امر او زیرا که اجابت  
 نکردن و وفا ننمودن بسبب چیزیکه در آن است از شرک و شرک خفی بسیار است در همه احوال  
 قدما و مقاما و چون باشد سوال بامر پس آن از جنس چیز نیست که زیاده می کند قرب را  
 مثل نماز و روزه و جز آن از فرضها و فعلها زیرا که میباشد عارف در سوال کردن بامر فرمانبر امر را  
**مقاله چهل و پنجم** - فرمود رضی الله عنه بدانکه بدستیکه آدمیان دو قسم مردانند بر ویست  
 که نعمت داده شده بروی و مردی است مبتلا بسلائیکه حکم کرده است پروردگار او بروی پس نعم خالی نیست  
 از تیرگی و بے صفای زندگی در چیزیکه انعام کرده شده است بروی پس وی در خوشترین اوقات است  
 از آن انعام ناگاه آید تقدیر بچیزیکه تیره گرداند آن انعام را بروی از گوناگون مصیبتها و بلاها از بیماریها  
 و در دوا و سختیها در نفس می مال و اهل و فرزند وی پس تیره میگردد ازین جهت پس گویند که نعمت  
 داده نشده بروی هرگز و فراموش میکنند آن نعمت را و حلاوت او را اگر چه تو نگری باقی است بحال  
 و بزرگی و غلامان و کنیزکان و امن از دشمنان پس آدمی در حالت نعمت چنان است که گویا بلا  
 وجود ندارد و در حالت بلا گویند که نعمت وجود ندارد و هم این تفاوت احوال از جهت نادانی او است  
 بخداوند خود پس اگر میدانست که خداوند او کند است مرچیزیکه میخواهد و از حال بجا می برد و تبدیل  
 میکند و شیرین میکند و تلخ میسازد و تو نگری میگرداند و در ویش میگرداند و بلند میگرداند و پست میسازد  
 و از چند میسازد و خوار میدارد و زنده میکند و میمیراند و پیش می آرد و پس می اندازد و پراکنده آرد  
 نمی گرفت بسوی چیزیکه باوست از نعمت و مغرور نمیکشت بآن و هر آئینه نا امید می شد از  
 کشادگی در حالت بلا و نیز تفاوت حال آدمی از جهت نادانی او است بدینسان بدستیکه دنیا سراسر بلا

وتیره گردانیدن و نادانی است و جای تکلیفها و تیره گردانیدن عیش است و اصل دنیا بلا است عارض وی  
 نعمت است پس دنیا مانند درخت صبر است نخست میوه او تلخ است و پایان میوه او مثل شهد شیرین است  
 نمیرسد مرد بسوی شیرینی میوه تا آنکه بیاشامد تلخی آنرا پس هرگز نمی رسد مرد بشهد خوردن مگر بزم  
 آشنامیدن پس کسیکه صبر کند بر بلای دنیا حلال شود برای وی نعمت دنیا داده نمیشود مرد و زرد او  
 مگر پس از عرق پیشانی او و مانده شدن تن وی و اندوه دیدن جان وی و تنگ آمدن سینه و  
 در رفتن قوت وی و خوار کردن وی نفس و پراوشکستن وی تعالی هوای نفس او را در حضرت آدمی  
 که مانند است پس هرگاه که بیاشامد در این تلخها را همه از پس می آورد این تلخها خوشی طعام و  
 ناخوشش را و میوه و پوششش و سرور را اگر چه کمتر از کم باشد پس دنیا نخست وی تلخ است همچو کرانه بالا  
 از شهد که در آوند است آمیخته شده است بتلخی پس نمیرسد خورنده شهد بسوی قرارگاه آوند و  
 خوردن خالص از شهد مگر پس از خوردن شهد از کرانه بالا پس چون صبر کند بنده برگزاردن امر پاک  
 خدا و نیهامی او و گردن نهادن و سپردن خود را در چیزیکه روان میشود بوی تقدیر و بیاشامد تلخهای  
 آنرا و بزور بردارد گرانیهامی او را و نمی لغت کند هوای نفس خود را و بگذارد مرد خود را بسیار در خدای تعالی  
 او را بسبب این خوشی در آخر عمر وی و ناز و آسایش و آرمندگی و مستولی شود کار او را و خوشش به  
 او را چنانکه خوشش داده نمیشود بچه شیر خوار از غیر شکر لافان و برداشتن بار او و محنت او در دنیا و آخرت  
 چنانکه مزه میابد خورنده از طرف کرانه بالا از شهد بسبب خوردن شهد از ته آوند پس لائق است  
 مر بنده را که نعمت داده شده او را اینکه این نشود مگر بروردگار خود را پس فریفته شود بدان جز نمی کند  
 به همیشگی آن و پیچیدگردد از شکر نعمت و حسرت کند بنده نعمت را بگذراشتن شکر آن گفته است  
 نبی صلی الله علیه و سلم النعمه وحشی فقید و هابا لشکر ای نعمت و حشی ست پس بند کند آنرا  
 بشکر کردن پس شکر نعمت مال اقرار کردن است بآن مر نعمت دهنده و نگوئی کننده و آن خدا است  
 عزوجل و حدیث کردن بآن از برای نفس خود در همه احوال و دیدن فضل او از خدا و شکر نعمت بآن است  
 که اظهار و ملکیت نمکند بر وجود مال و در نگذرد خدا را در مال و نگذارد خدا را در ان بگذاردن

حقهای مال است از زکوة و کفاره و فدرها و صدقه و فریاد رسیدن مظلوم و یاری دادن و باز پرس  
 احوال صاحبان حاجتها و اهل حاجت را در سختی یا نزد گشتن از جلای بجای و تبدیل یافتن  
 نیکبای بد بها و مراد میدارم ازین زمانهای نعمت فراخی زمانهای سختی و گزند و شکر نعمت تنگدستی  
 در اندامها و جزای بدن بیاری جستن است بآن و طاعتها و باز ایستادن از حرامها و بد بها و گناهان  
 و بزه ها پس این شکر بند نعمتهاست از کوچ کردن و رفتن و سبب آب دادن درخت نعمت بآلین  
 شاخهای درخت او است و نیکو کردن میوه او و سبب شیرینی مزه او و سلامتی پایان او و  
 خوش مزگی خاسیدن او است و آسانی فرو بردن او است و از دنبال رسیدن عافیت میوه است  
 و سبب زیاده شدن آن میوه است در بدن پست سبب پدید آمدن برکت آتار او است بر اندامها  
 از گوناگون طاعتها و قربها و ذکر یا پست جزای شکر در آمدن بنده است بعد از آن در آخرت  
 در رحمت خدای تعالی و همیشه بودن در بهشتها با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان  
 و نیکو رفیقان ایشان پس اگر ننگند شکر و فریب خورد با آنچه پیدا است از آرایش دنیا و بچشد  
 از خوش مزگی و آرام گیر و بسوی خوشش سراب او و با آنچه روشن میشود از خوبی وی مانند خشین  
 برق و آنچه می یابد و می دزد و در اول روز تابستان و نرمی و تازگی متاعهای وی که میماند  
 در باطن مثل پوست مار و کرم و بخییر شود از زهرهای کشنده که نماده شده اند در خاک می و حیلهای  
 وی و دانههای وی که ایستاده کرده شده اند برای گرفتن طالب دنیا و در بند افکندن وی و هلاک کردن  
 وی پس گو که مبارکباد گفته شود او را بهلاکت و فرو افتادن در چاه تنزل و ادا بار و نگه داشتن بشارت  
 داده شود بهلاکت و بدرویشی و محتاجی شتابی یا خواری و بسکساری در دنیا و بعد از آن بجهنم  
 و آتش دوزخ و زبانه او و اما شخصیکه مبتلاست بپلا پس یکبار مبتلا گردانیده میشود بحسب عذاب  
 کردن و برابر کردن بگناه که کرده است آنرا و بیفرمانی که در زیده است آنرا و بار دیگر مبتلا کرده میشود  
 از برای پوشیدن گناهان و پاک ساختن از چرک بار دیگر مبتلا کرده میشود از برای بلندی در جهنم  
 و رسانیدن بمنزلهای بلند تا دریا بسبب آن بلا بخداوندان دانش از اهل عالمها و مقامها آنکسانیکه



پیش گرفته است مرایش از لطف پروردگار خلق و بندگانش اینست که ایشان را در میدانهای بلاها بر پشت  
مرکبها نرمی و لطفها و راحت بخشیده است ایشان را بیاد نظر با و گوشهای چشم عنایت و رحمتها و آزارها  
زیرا که مبتلا نگردانیده است ایشان را برای هلاک کردن و فرود افکندن در تنگنا و پیاپیهای دوزخ  
لکن آزمایش کرده است ایشان را ببلایا برای برگزیدن و بیرون آوردن بآن بلاها حقیقت  
ایمان را و صاف گردانید حقیقت ایمان را و جدا گردانید آنرا از شرک خفی و دعوایا و نفاق باز کرد  
برایشان نسبت ببلایا که ناگون علمها و سرها و نورها پس هرگاه که خالص گردیدند از بلا در ظاهر و باطن  
و پاک شد سرهای ایشان گردانید ایشان را از مخلصان خواصان از جمله کسانی که ملازمان درو  
هم نشینان مجلس رحمان اند و دنیا و آخرت در دنیا بدلهای ایشان و در آخرت بدنهاست  
ایشان پس است بلایا پاک کننده مردلهای ایشان از حرکت شرک و از یحیث بخل و اسباب آرزو  
و خواستهها و است بلایا سبب گداختن و ریختن نفس از دعوتهما و هووسها و جستن عوضا  
بطاعتها از درجهها و منزلتهای عالی در فردوس و جنت پس نشان مبتلا کردن بر وجه برابری  
و عقوبتها کردن و صبر کردن است نزد بلایا و فریاد و شکوه کردن بسوی همه خلق و نشان ابتلا از جهت  
پاک و خالص گردانیدن از خطایا یافتن صبر نیکو است بے گله کردن و ظاهرا کردن جزع بسوی  
دوستان و همسایگان و ملول نشدن بآدای امرها و نهیها و طاعتها و نشان ابتلا از جهت  
بلندی درجه یافتن رضا و موافقت است و آرام یافتن نفس بذكر و آرا میدان بفعول خدا که  
خدای زمین و آسمان است و فنا شدن در آن تا وقت دور شدن بلا بگذشتن روزها و ساعتها  
**مقاله پنجم** در مود رضی الله عنه در قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم از پروردگار خود  
من شغل ذکر عنی عظمیٰ افضل اعطانی الله انکس کسیکه باز دارد آنکس از کس سوال  
من بدهم اورا بهتر آنچه که بدهم سوال کنند گنازان از جنت آنست که بدستیکه مومن چون خواهد  
خدای تعالی اختیار کردن و برگزیدن اورا روان میگردد اند اورا در حالتها و می آزماید اورا بگو ناگون  
مختلها و بلایا و سختیها پس درویش میگردد اند خدا اورا پس از تو نگری و مضطر میگردد اند از بس سوال کردن

از مردم در روزی نزد بستن جانهای رزق بر و پسترنگاه میدارد و از سوال خلق پس این بیچاره  
 میگردد و اندواید بسوی و ام شدن از مردم پسترنگاه میدارد و از او ام پس مضطر میکند و از بسوی کسب  
 و آسان میکند کسب را بروی پس روزی میخورد و بسبب کسب که آن سنت است پس شوال میسازد  
 کسب را بروی پس تمام میکند حق تعالی مومن را سوال کردن از خلق و میفرماید و از سوال بامر  
 باطن مومن میداند و می شناسد و او را میگرداند عبادت او را در فرمان برداری امر و نافرمانی را  
 در گذشتن امر و نادر گردد و بسبب آن هوای نفس و و نضایت او و این حالت ریاضت است  
 پس میباشد سوال مومن بر وجه خبر نمودن نه بر وجه شرک بخدا پسترنگاه میدارد و از سوال او میکند  
 بلام شدن از ایشان امر کردن بقطع درست نیست ترک آن همچو سوال کردن از خلق که پیش ازین  
 امر کرده بود پسترنگاه جای میبرد و از قرض وی بردارد و از خلق پس میگردد اندر رزق او و از سوال کردن  
 از وی پس سوال میکند بنده خدا را از آنچه که محتاج است بدان پس میدارد و وی دهد و اگر خاموش  
 باشد و برگرداند از سوال کردن پسترنقل میکند و از سوال کردن بزبان بسوی سوال کردن بدل  
 پس میطلبد او را از دل خود همه آنچه که محتاج است بدان پس میدارد او را اما اگر سوال کند او را از زبان  
 خود ندید او را یا سوال کند از خلق پسترنفنا میکند او را از سوال بنام آشکارا و پنهان پس میدارد  
 او را هر چه نیک میگردد و اندر حال او را و راست میگردد و بوی کجی از خوردن و پوشیدن و نوشیدن و بهمه  
 مصلحتهای بشری بے آنکه باشد او در آن حوائج یا خطور کند در دل وی پس متولی میشود او را و این  
 است معنی گفتار وی تعالی ان ولی الله الذی نزل الکتاب هو یتولی الصالحین پدرشیکه  
 دوست من خدای است که فرستاده است کتاب او آن بر خود میگردد و کار صالحان را پس ثابت میشود  
 درین هنگام معنی قول علیه السلام من شغل الذکر عن مسئلتی اعطیتها فاضل اعطی السائلین  
 این حالت فنا است که آن نهایت احوال و لیا و ابدال است پسترنکرده میشود بسو و س  
 پیدا کردن اشیا پس یافته میشود تمام آنچه که احتیاج کرده است بران خدای تعالی باذن خدا و این  
 پیدا کردن اشیا مذکور است در قول وی تعالی در بعض کتابهای وی یا ابن آدم ان الله کالاله

الا انا قول للشيء كن فيكون اطعنى تقول للشيء كن فيكون اى پس آدم من خدايم  
 هست خدا جز من مى گويم براى شئى شو پس ميشود اطاعت كن مرا گوى تو مر چيز را شو پس شود  
**مقاله چهل و هشتم** - فرمودى الله عنه پديد مرادى پير در خواب چيزى است كه نزد يكى جدي بويست  
 آن بسو خدا پس گفت مر تقر بآغا ز هست انجام پس آغا زوى مرع و تقوى است انجام وى رضا و تسليم و توكل  
**مقاله چهل و نهم** فرمودى الله عنه مى سرور مسلمان را اينكه مشغول شود او لا بفراغ  
 پس چون پردازد مشغول شود بى سنتها پست مشغول شود بنفلهما و فضيلتها پس مادام كه پسر داند  
 از فراغ مشغول شدن بى سنتها نشان چهل و پنج وى است پس اگر مشغول شود بى سنتها و نفلها  
 پيش از فراغ پذيرفته نشود از او بلكه خوار كرده شود مثل او مثل كسى است كه بخوابد او را بادشاه بخيرت خود  
 پس نى يا بدر و راه بسوى او مى ايستد در خدمت اميريكه آن غلام بادشاه و چاكر اوست و زير دست  
 قدرت و تصرف اوست روايت است از على كرم الله وجهه كه گفت بغير صله الله عليه سلم آن مثل  
 المصلين النوافل و عليه فريضة كمثل حبل حملت فلما دلت انفا سها اسقطت فلا هي ات حمل  
 و كراهه ذات فلاك بدرستيكه مثل خواننده نماز نوافل كه بروى فرض خدا است مثل زن باردار است  
 كه تمام شده است مدت حمل و پس هرگاه كه نزديك شد وقت زائيدن وى افگند بچه را از شکم پس  
 آن زن نه صاحب حمل است و نه صاحب لاوت و بچين مصلى مذكور قبول نكند خدا مراد نماز نفل را تا آن كه  
 بجا آرد فرض او مثل مصلى مذكور مانند سوداگر است حامل نميشود مراد سودا تا آنكه بگيرد سر مال خود را  
 بچين مشغول شونده بنوافل پذيرفته نميشود مراد نفل تا آنكه ادا كند فريضة او بچين است حال كسيكه  
 گذاشت سنتها را و مشغول شد بنفلهما كه راتبه دائمي نشده است يا فرائض و تصریح كرده نشده است  
 از جانب شايع بران داستوار نشده است نشان دى پس از جمله فرائض است گذاشتن آنچه كه حرام است  
 و شريك گردانيدن بخداى تعالى خلق او را و اعتراض كردن برود و قضا و قدر او و اجابت خلق و فرمانبردارى  
 كردن ايشان و روى گردانيدن از امر خدا و اطاعت وى گفته است صله الله عليه سلم لا طاعة  
 للمخلوق فى معصية الله روايتست فرمانبردارى كردن مخلوق را در بيمرمانى خداى تعالى

**مقاله چهل و نهم** - فرمود رضی الله عنه هر که اختیار کند خواب را بر بیداری که آن بهیبت گاه سی  
 است پس تحقیق بگزیند و فرود تر او بیوستگی را به مرگدان و غفلت از تمام کارهای نیک نیر که خواب برادر  
 مرگ است و از بهجت روانیست خواب بر خدای تعالی از بهجت دور بودن همه نقصانها از ذات تقدس چنین  
 فرشتگان هر گاه که نزدیک اند از خواب قدس دور کرده شده از ایشان خواب و همچنین بهشتیان  
 هر گاه که در بلند ترین جاها و پاک تر و گرانمایه تر و بزرگترین جاها دور کرده شده است از ایشان خواب  
 از بهجت بودن خواب نقصان در حالت ایشان پس نیکی همه نیکی در بیداری است و بدی همه بدی در  
 خواب و بختی از کارهای نیک است پس هر که میخورد بهوای نفس خود میخورد بسیار و بنوشد بسیار پس  
 خواب میکند بسیار فوت میشود و او را نیکی بسیار و کسیکه میخورد اندک از طعام حرام میباشد در بسیاری  
 خواب و غفلت همچو کسیکه میخورد بسیار از طعام حلال بهوای نفس خود زیرا که حرام خوردن می پوشد  
 ایمان را و تار یک میگرداند و او را چنانکه شراب خوردن تار یک میگرداند عقل را و میپوشد آنرا پس  
 چون تار یک شلایمان پس نماز است و نه هیچ عبادت و نه اخلاص و کسیکه بخورد از طعام حلال بسیار  
 با امر آبی میباشد همچو کسیکه میخورد از حلال کم در شادمانی یافتن در عبادت و قوی شدن بر آن پس  
 حلال نور در نو است و حرام تاریکی در تاریکی هیچ نیکی نیست در آن پس کسیکه خورد حلال را  
 بهوای نفس خود بغیر امر آبی گوید که خورد حرام را مجملی کشد خواب را پس نیست نیکی در آن  
**مقاله پنجاهم** - فرمود رضی الله عنه خالی نیست حال تو از دو قسم یا آنکه باشی ناپدید از  
 قرب بخدایان نزدیک از دور رسیده با و پس اگر هستی غائب از خدا پس چیست نشستن تو و سستی تو  
 از طلب نصیب بسیار و نعمتها و بزرگی همیشه پسندیدگی بزرگ سلامتی و تو نگر می و ناریننی در دنیا  
 و آخرت پس بر خیز و شتابی کن در پریدن بسوی او بدو باز روی خود کی از آن دو باز و گداز  
 لذتها و شهوات است خواه حرام باشد خواه مباح و ترک همه آسایشها و بازوی دیگر برداشتن از ار  
 و ناخوشیها و کردن عزیمتها و سخت تراز عمل و بیرون شدن از طلق و بهوای نفس و خواهنش و آرزو در  
 دنیا و آخرت تا فیروزی یابی بر رسیدن بحق تعالی و قریب وی پس بیایی نزد این همه آنچه اگر زوداری

حاصل گردد و مرتب بزرگی و ارجمندی بزرگتر و اگر هستی از نزدیکان و رسیدگان بسوی حق از آن ساینکه  
 دریا قسم است ایشان را عنایت لطیف و قرار گرفته است ایشان را رعایت او و کشیده است  
 ایشان را دوست داشتن حق و دریافته است ایشان را مهربانی و بخشودن وی تعالی پس نیکو  
 نگا دارد و بپای او فریخته میشود بجا نیکه تو درانی پس کوتاهی کنی و در خدمت او و بدین خدمت را و  
 میل کن بسوی سبکی صلی خود از نادانی و ستم کردن و شتابی نمودن در کارها چنانکه آمده است بقول  
 وی تعالی و حملها الانسان انه كان ظلوما جهولا می برداشت امانت الهی را آدمی  
 بدست نیکه هست آدمی ستم کننده بر خود و نادان بعافیت و قوله تعالی و كان الانسان عجولا  
 هست آدمی سخت شتابی کننده نگاهدار دل خود را از میل کردن بسوی چیزیکه گزشتۀ آنرا  
 از خلق و بهوای نفس خواهش و اختیار کردن و تدبیر نمودن و گذشتن صبر و موافقت و خوشنودی  
 نزد خود آمدن بلا بلکه افتادگی کن در پیش حق با بچوگوی در پیش سوا که میگردد از او را بچوگان خود و بچو شده  
 در دست شود بنده و بچو بچه بشیر خواهد در کنار مادر خود و دایه خود و کور سازی خود را از هر چه جز حق است پس  
 نه بینی جز حق او جودی و زریان و زرسود و نه دادن و نه مش کردن بگردان خلق و اسباب آنرا و از اینان  
 و بلا آمدن بچو تا زیاده حق که میرند از ابدان نیز نعمت اذن و عطا نمودن بچو دست قدرت حق که تقدیر و امانت از ابدان  
 مقباله بچو با حق میگویم - فرمود رضی الله عنه راه ثواب داده میشود بسبب قمتها و بار نخست در  
 گذشتن دنیا پس میگوید بهوای خود و موافقت نفس خود بلکه بعضی امر خدا میگوید و آنرا پس چون  
 ثابت شد دشمنی را بر نفس او مخالفت کردن او مرهوائی را شمار کرده شود از جمله اهل تحقیق و  
 ولایت و در آورده شود در گروه ابدال و عارفان امر کرده میشود درین هنگام بگرفتن آن اقسام  
 و آمیزش بدان زیرا که وی نصیب است که چاره نیست مرا و از ان پیدا کرده نشده است آن  
 مرغی را و او خشک شده است بآن قلم و گذشتۀ است بدان علم ازلی چون فرمانبرداری کند امر را  
 پس بگیرد آنرا تا واقف شود بعلم الهی پس آمیزش کند بآن از جهت روان شدن تقدیر و حکم  
 الهی در نشان وی آنکه باشد وی در میان نه آرزو نه بهوای نفس و نه قصد است ثواب داده میشود

سبب گرفتن انسانی بودا دوم باز زیرا که وی فرمانبرداری کننده است امر را بسبب گرفتن  
 ناموافقست کننده است مرفعل حق را در وی پس اگر گفته شود چگونه ذکر کردی قول بشوایان  
 مرکس را که آنکس در مقام بزرگتر است که ذکر کردی آنرا اینکه او در آورده شده در گروه ابدال عارفان  
 که مقبول اند از ایشان و ایشان فانی شده اند از خلق و نفسها و هواها و خواهشها و نصیبها  
 و آرزوها و طلب عوضها بر علما آن کسانی که می بینند همه طاعتها و عبادت های خود را فعل از خدا  
 و نکوئی و مهربانی و توفیق و آسان ساختن از خدای و اعتقاد میکنند که ایشان بندگان خدا اند  
 و بنده حق نمیدارد بر خداوند خود حق را زیرا که او بذات خود جنبشهای آرامهای و کسبهای خود ملک  
 مر خداوند خود را پس چگونه گفته شود در حق این بنده که ثواب داده میشود و حال آنکه او نمی طلبد ثواب  
 و نه عوض را بر کار خود و نمی بیند مر خود را عمل بلکه می بیند نفس خود را از بیکاران و مفلس ترین مفسدان  
 از علما گفته میشود در جواب راست گفتی چرا آنکه خدای تعالی میسرساند بنده را ثواب بفضل خود  
 و نیاز پیدا دارد او را به نعمتهای خود و پرورش میکند او را با لطف خود بمهربانی و بختایش و نیکی بزرگی  
 خود زیرا که آن بنده باز داشته است دست خود را از مصلحتهای نفس خود و از جستن حظها برای نفس  
 که پاشنده اند در آخرت و کشیدن سود بسوی نفس و دور کردن زبان از لبس و می پوچد چه شیخ خوار است  
 که نیست جنبش در وی در مصلحتهای نفس خود آن بچه بنده داشته شده است بفضل خدا و رزق خدا  
 که ریزنده است بروی پرود دست پر و ماوروی که هر دو وکیل و ضامن اند پس هرگاه که بود پروردگار  
 از بنده مصلحتهای نفس او را مهربان گردانید و لهای خلق را بروی و پدید اگر دانید بخشش و مهربانگی برای او  
 در دلهات آنکه بر یک مهربانی کند او را و میل نکند بروی و نکوئی کند او را پس همچنین مهربانی است از آنچه  
 جز خدا است آن کس که نمی جنباند او را جز امر و عی و فعل و عی پیوند کرده شده بفضل خدا  
 در دنیا و آخرت بناز و نعمت داشته شده در دنیا و آخرت دور گردانیده شده است از وی  
 آزار متولی است کار او را گفته است ان ولی الله الذی نزل الکتاب هو یقولی الصالحین  
 مقالہ پنجاه و دوم - فرمود رضی اللہ عنہ مبتلا نمیکرد اند خدا اگر و پس را از مسلمانان

سلام بر بزرگواران است و غایت از شکر است کتاب از بزرگواران را نام ندارد

که دوستان خدا و اهل ولایت و معرفت اند مگر از برای آنکه باز گردانند ایشان را بسبب بلا بسوئال کردن پس دوست میدارد سوئال ایشان را پس چون سوئال کند دوست میدارد قبول کردن دعای ایشان را تا به هر صفت کرم و جود را حق این دو صفت زیرا که این دو صفت باز جست میکند خدا را نزد سوئال کردن مومن اجابت دعا را گاهی حاصل میشود اجابت و حاصل نمیشود مقصود بالفعل از جبت باز باز داشتن از اجابت پس باید که ادب و زور بنده زود فرو آیدن بلا و باید که کاوش کند از گناهان خود در ناکردن امر با و کردن نهیها آنچه پیدا است از گناهان و آنچه پنهان است منزع کردن در تقدیر زیرا که غالب بر بنده اینست که مبتلا کرده نمیشود ببلا مگر در مقابل گناه پس اگر کشاده شد بلا مقصود حاصل شد و اگر نه پس باید که میل کند بسوی دعا و خواری و عذر پس همیشه کند سوئال از جبت و بدو آنکه باشد گرفتار شدن بلا برای آنکه سوئال کند او را و تمت نهد بر خدا بسبب خیر اجابت چنانچه بیان کردیم

**مقاله پنجاه و سوم** - فرمود رضی الله عنه بخوابید از خدا خوشنودی را بقضایا فنا شدن در فعل خدا زیرا که فنا راحت بزرگتر است و بهشت بلندتر ممتاز است در دنیا و اوست در دوزخ درگاه خدائی بزرگتر و سبب دوست داشتن خدا مر بنده خود را که مومن است پس کیسه دوست دارد او را خدا عذاب نکند او را در دنیا و نه در آخرت در رضا و فنا پیوستن است بجناب قدس حق و رسیدن است بدرگاه وی و آرام گرفتن است بوی و مشغول بشوید بچستن نصیبها و تهتها که قسمت نکرده شده ترا یا قسمت کرده شده ترا پس اگر هست که قسمت نکرده شده است پس مشغول شدن بچستن آن بخوردی و سبکی و نادانی است و آن سخت تر عذابهاست چنانچه گفته شده است از سخت ترین عذابها طلب کردن چیزیست که قسمت نکرده شده و اگر باشد قسمت کرده شده پس در مشغول شدن بطلب آن حرص است و شرک در باب عبودیت و محبت و حقیقت زیرا که مشغول شدن بغیر خدا شرک است و طلب کننده حظار است گو نیست در محبت و ولایت خدا پس کیسه برگزیند با خدا جز خدا را پس آن دروغ گو است در محبت و خواهند عوض بر عمل خود اخلاص کننده نیست و صادق نیست در اخلاص از بنده خدا مگر آن کس که پرستد بحبت آنکه

بر بد صفت را بوبیت اسحق ویرا و عبادت کند حق را از جهت مالک بودن او و سزاوار بودن او زیرا که  
 خدای تعالی مالک است بنده را و مستحق است بر بنده عمل کردن مراد از زیرا که همه چیز بنده مرخای است  
 با حرکات و سکنات او و جمیع کسبه های او و بنده و هر چیز را که مالک است بنده بحقیقت مرخداوند او  
 راست چگونه این چنین نباشد و حال آنکه بحقیق بیان کرده ام در سوای این مقام که جمله عبادتها  
 نعمتی است از جانب خدا و فضل است از او بر بنده خود زیرا که توفیق داد او را بدان و قادر گردانید  
 او را بدان عمل پس مشغول بودن بنده بشکر خدای پروردگار خود بهتر و سزاوارتر است از طلب  
 کردن وی از خدا عوضها را و جزاها را بران عبادت پس چگونه مشغول میشود و بپای می آید لذتها  
 و حال آنکه می بینی مردم بسیار را چندانکه بسیار میشود خطها نزد ایشان و پیاپی می آید لذتها  
 و نعمتها و قسمتها بسوی ایشان می افزاید ششم ایشان گرفتن ایشان بر پروردگار ایشان و  
 بانگ کردن از اندوه و کفران کردن ایشان بنعمتها و بسیار میگردد اندوههای ایشان درویشی  
 ایشان بسوی قسمتها که مقسوم نیست برای ایشان جز آنچه کند نزد ایشان است و خوار و خورد  
 و درشت میگیرد و نصیبهای ایشان که نزد ایشان است و بزرگ و کلان و نیک نماید نصیبها  
 دیگران در دلهای ایشان و دیده های ایشان پس شروع کردند در طلب آن قسمتها و حال آنکه  
 آن اقسام قسمت کرده نشده برای ایشان پس رفت عمرهای ایشان و گشت شد قوتها  
 ایشان و کلان شد سال عمر ایشان و سپری گشت اهلای ایشان و مانده شد تنهایی ایشان و  
 عرق آلود شد پیشانیهای ایشان و سیاه شد نامهای ایشان بسبب بسیاری گناهان ایشان و  
 کردن گناهان بزرگ در طلب آن اقسام و گذاشتن امرهای پروردگار ایشان پس نیافتند آن  
 اقسام را و بیرون آمدند از دنیا مفلس لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو  
 قسمت کرد مرا ایشان را از قسمتهای ایشان پس یاری می جستند آن قسمتها بطاعت نه در یافتند  
 آنچه طلب میکردند از اقسام دیگران بلکه هلاک کردند دنیا و آخرت خود را پس ایشان بدترین خلق اند  
 و نادان ترین ایشان و بخودترین ایشان و کمینه ترین ایشان از روی عقل و بینائی دل



پس اگر بیو و نر اینک خوشنود می شدند بقضای آبی و پسندگی میکردند بداد حق و نیک میکردند  
طاعت خداوند را هر آینه می آمد ایشان را نصیبهای ایشان از دنیا بیه رخ و بیه مشقت  
پستر برده میشدند بسوسه همسایگی خدا بلند تر از همه مرتبه پس می یافتند نزد وی تعالی  
هر خواست و آرزو را بگرداند و از خدای تعالی و شمار از ان کساکه که راضی شد بقضا و گردانیدند  
سوال خود را رضا و فناء و نگاه داشتن حال را و توفیق را هر چیز را که دوست میداد از آن راضی است از ان  
مقاله پنجاه چهارم - فرمود رضی الله عنه کسی که خواهد آخرت را پس بروی باد بزر بگذرد  
در دنیا و کسیکه خواهد خدا را پس بروی باد بزر بگذرد در آخرت پس بگذارد دنیا می خود را از بهمت  
آخرت خود و آخرت خود را از بهمت پروردگار خود پس تا آنکه در دل طالب شهنوتی است از شهوات  
دنیا و مزه از مزه های آن و جستن راحت از راحت های آن از همه چیز باز خوردن و نوشیدن  
و پوشیدن و نکاح و خانه و سواری و ولایت و ریاست درجه در علمی از گوناگون علما و فقه  
که زیاده بر احکام عبادت های پنجگانه است روایت کردن حدیثها بطرق و اسانید و خواندن  
قرآن و نحو و لغت و علم فصاحت و بلاغت و دور شدن در روشنی و یافتن تو نگری و رفتن بلا  
و آمدن عافیت و مجمل آنست دور شدن زبان و رسیدن سود پس نیست این شخص زاهد  
راست و درست زیرا که هر یک از این چیزها در وی لذت نفس و موافقت هوای نفس و آسایش  
طبع است و دوست داشتن است مرا آنها را همه اینها از دنیا است و از جمله چیزهاست که دوست  
میدارد و شخص نه گمانی کردن را در دنیا و حاصل میگردد بهر یک از ان آرام و قرار بجای دنیا پس  
می سرزد اینک که کوشش کند در بیرون آوردن همه آنها از دل و مواخذه کند نفس خود را  
بدور کردن آن و پیر کردن رخ آن و لازم گیر خوشنودی را به نیستی و پیچیدن و بد روشنی  
همیشه پس نماند در دل وی از محبت دنیا اندازد بکیدن خسته خرما تا خالص شود زهد او در دنیا پس  
چون تمام گردد او را زهد دور گردد غمها و اندوهها از دل و غم سخت از درون تن و بیاید آسایشها  
و خوشی و آرام بخدا چنانکه گفته است **صلى الله عليه وسلم** الزهد في الدنيا يريح القلب والجسد

زهر کون در دنیا راحت میدهد دل و تن را پس مادام که در دل وی چیز نیست از لذات و شهوات  
 دنیا پس اندوهها و غمها و ترس و مکروه ایستاده است در دل و خواری لازم است مردل او پرده  
 از شهوات و قرب وی تعالی مطهر شوند و بر نعم نشینند است پس نیکشاید این پرده مانگر  
 بد در شدن دوستی دنیا تمام و بر پریدن پیوند های تمام بعد از آن زهر کند در آخرت پس بخوابد  
 در جهنم و منزل های بزرگ او خود و ولدان را و سر ابا و کوشکها و مرغها و حلقه و زیورها  
 و طعامها و شرابها را و جز این نعمتها را آنچه آفاده کرده است خدای تعالی مریدان مومن خود را  
 پس بخوابد بر عمل خود جزای آنجا را از خدا هرگز نه در دنیا و نه در آخرت پس درین هنگام میباید بخوابد  
 پس میدهد وی تعالی جزای او را از جهنم نیکوئی کردن از خود و مریدانی نمودن پس نزدیک  
 میگردد اند او را از خود بغایت قرب و لطف میکنند بوی و شناسائی میجوید بسوی خود بگو ناگون  
 لطفها و نیکوئی خود چنانکه عادت پروردگار است بار سولان و پیشهبران خود و اولیا و خواص خود  
 و با سائر دوستان خود و خداوندان عالم بوی پس میباشد بنده هر روز در فرونی از کار خود تا زمان نیکوئی  
 خود بیشتر برده میشود بسوی سرای آخرت بسوی چیزیکه نه هیچ چشم آنرا دیده و نه هیچ گوش آنرا شنیده  
 و نگذشته است بزل هیچ آدمی از آنچه تنگ است از او یافتن آن قضا و کتاه میگردد و شفقت کردن آن عبادتها  
 مقال است بخواه و پنجم فرمود رضی الله عنه گذشته میشود خطای نفس سه بار نخستین آنست  
 که میباشد بنده گذرنده در تاریکی جمل خود و پیراه رفته در گذشتن خود تصرف کند و در کارها  
 بطبع خود در همه حالهای خود بندگان کردن برای پروردگار خود و نه تعلقی به بازی و شریعت که باز دارد  
 او را از تصرف و نه تعقیب بحدی از حد های شریعت که بنهایت بنده بسوی آن از حکم طبع پس در آنجا  
 آنکه آن بنده برین حال بود نمی بیند خدای تعالی بسوی وی بچشم رحمت و عنایت پس میفرستد  
 بسوی آن بنده گوینده را از مخلوقات خود از بندگان صالح خود و دو تا میگردد آن واعظ را  
 به واعظ ذات آن بنده پس فیروزی میباید این هر دو واعظ نفس و طبع وی پس میگردد  
 این بنده کار خود را پس ظاهر میشود نزد نفس رستی زیرا که نفس در آن کار است از سوار شدن

ببارگی طبع و مخالفت شرع را پس میل کند نفس سوی شرع در همه تصرفات خود پس میگردد بنده مسلک  
 ایستاده با شرع فانی از طبع پس ترک میکند حرام دنیا و شیشه آنرا و فتنهای خلق را پس میگردد  
 مباح حق را و حلال شرع را در خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح و خانه خود و در همه جاهای  
 آنچه چاره نیست از آن تا نگاهبانی کند نهاده خانه تن را و توانا گردد بر فرمانبرداری بر طاعت  
 پروردگار و نیز تا تمام گیر نصیب خود را که قسمت کرده شده است مراد را آنچه نیز که در نیکبختی او را و  
 نیست راه بسوی بیرون آمدن از دنیا پیش از گرفتار آن و آئینش بدان و تمام گرفتن آن  
 پس سوار میشود بر بارگی مباح و حلال بحکم شرع در همه احوال خود تا اینکه برسد بسبب این بارگی  
 تا آستانه ولایت و در آمدن در گروه محققان که خاصگان اند خداوندان عزیمت خواهند گان خدا  
 اند پس میخورد بامر حق پس درین هنگام می شنودند از جانب حق از درون خود بگذر نفس خود را  
 و پیش آتی و بگذر از حظ را و خلق را اگر میخواهی پیدا کننده را و بیرون کن تعلیل خود را دنیای  
 خود را و آخرت خود را و مجرد شواز همه کونها و هستیها از آنچه پیدا خواهد شد و همه آرزوها و برهنه شو  
 از همه کائنات و فانی شواز همه چیز و پاک و خوش شو به یگانگی حق و گذشتن دوگانگی و صدق  
 ارادت پست در آبی جای نهادن قدم بساط قرب را با دلبخاموش و سرفروا فکند نگاه مکن بجانب  
 راست بسوی آخرت و بجانب چپ بسوی دنیا نه بسوی خلق و نه بسوی حظها پس چون در آید بنده در  
 مقام فنا و ثابت شد رسیدن باین مقام می آید او را خلعت از جانب حق و می پوشد او را نورهای  
 سرفتها و علما و گوناگون فضل پس گفته میشود مراد از اهل است کن بنعمتها و فضل و بی ادبی مکن نزد  
 کردن این حکم و گذشتن این مایه است زیرا که در رد کردن نعمت بادشاه توانائی است بر بادشاه و  
 سبک داشتن است مر حضرت را پس درین هنگام آئینش میکند بنده بفضل حق و قسمت او به آنکه  
 باشد بنده موجود درین آئینش و پیش از آن بود که آئینش میکرد به هوای خود و نفس خود و هرگاه که  
 فرو آمد منزله را تغییر شد حالت او پس مر بنده را چهار حالت است در گرفتن حظها و قسمتها حالت  
 اول بحکم طبع است و این قسم حرام است و حالت دوم بحکم شرع آن مباح و حلال است حالت سوم

بامرأین است این حالت ولایت گذشتن هوای نفس است و حالت چهارم بحض فضل آبی است  
و این حالت دور شدن اراده است و حاصل شدن بدلیته است و بودن او است مراد ایستاده با قدر  
که آن فعل حق است این حالت علم است و موصوف شدن بصالح است پس ناسیده نمیشود صلاح  
بر وجه حقیقت مگر کسیکه رسیده است بسوی این مقام و این است مراد قول خدا ان ولی الله الذی  
نزل الکتاب هو یؤتی الصالحین پس او است بنده که باز گرفته شده است دست و از کشیدن  
مصاحبه های او و منقعه های او و از باز گردانیدن مضرت های او و فساد های او پنجم بجهت شیر خوار بادای  
و مروه مشسته شده باشد و پس متولی میشود دست تقدیر پرورش او را به آنکه باشد مراد اختیار  
و تدبیر فانی از جهنمیت حال و نه مقام و نه اراده بلکه ایستادن بقدر آبی است گاهی بسط میکند  
او را گاهی قبض میکند او را و گاهی تو نگه میکند و گاهی درویش میگرداند اختیار نمی کند و میگرداند  
دور شدن آن حالت را و تغییر آنرا بلکه خوشنودی بقضا همیشه و موافقت دائم پس این  
آخر چیز نیست که منتی نمی شود بآن احوال اولیا و ابدال

معتاله پنجاه و ششم - فرمود رضی الله عنه چون فانی شود بنده از خلق و هوا و خواہش  
نفس و آرزو و دنیا و آخرت نخواهد کرد خدا را عز و جل و بیرون آید همه چیز از دل وی بهتر شد  
بحق و بر میگزیند حق تعالی او را و دوست میدارد او را و محبوب میگرداند او را و نزد خلق خود و دیگران  
حق او را باین صفت که دوست میدارد خدا او را و دوست میدارد و قرب او را و نعمت می بخشد  
خدا و میگردود در نعمت های وی تعالی و میکشاید خدا بروی در باطنش خود را و نوبت رسیدن آن بند را  
که منع کند او را از وی همیشه پس اختیار میکند بنده درین هنگام خدا تعالی را بر همه چیز و خواست  
میکند بخواست خدا و تدبیر میکند تدبیر او و مشیت میکند مشیت او و راضی میشود بر رضای او  
و فرمانبرداری میکند امر او را و نه امر غیر او را و نمی بیند غیر خدا را و مستقیم و نه فعلی پس درین هنگام  
رواست که وعده کند او را خدا بوعده پست ظاهر نشود مر بنده را و قاربان و وعده در رسد او را چیزی  
که تحقیق تو هم کرده است بنده آنرا از ان وعده که وفای آن باشد زیرا که غیرت تحقیق تو و زنده است

بدو رشتن بهوای نفس خواست و بستن خطما پس گشت بنده در ذات خود فعل خدا و اراده وی را  
 وی پس نسبت کرده نشود بسوی بنده و عده و نه خلاف آن زیرا که این صفت کسی است که او را  
 بهو او اراده است پس میگردد و عده در حق بنده با خدا همچو فعل مردیکه عزم کرد برکردن چیزی بر ذات  
 خود و نیت کرد آنرا بعد از آن گردانید عزم را بسوی جز آن کار و همچو ناسخ و منسوخ در آنچه وحی  
 فرستاده است خدا بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم قوله فانتخب من آية او نسيها نأت بخير منها  
 او مثلها الله علم ان الله على كل شيء قدير آنچه منسوخ میگردد اینم آیت را یا فراموش میکنم آنرا  
 می آیم بهتر از آن یا مانند آنی که خدا قادر است هر گاه که بود پیغمبر علیه السلام کشیده شده بهو  
 نفس اراده خیر در جای که ذکر کرده است آنها را خدا در قرآن از بند کردن کفار در روز و نیز آنرا آنحضرت  
 مراد حق و محبوب او بود و نگذاشت او را بر یک حالت و بر یک چیز و بر یک عده بلکه بر حق تعالی او را یکا تقدیر  
 پس با کرد و عنان تقدیر را بسوی آنحضرت پس بگردانید او را از حلالی بحالی در احکام و آگاهانید او را بقول حق  
 الله تعلم ان الله على كل شيء قدير یعنی تو در ویای قدر آتی هستی میگردد اندر امور و جای آن در یکبار  
 چنین و بار دیگر چنین پس نهایت کار و بی ابتدائی کار یعنی است نیست بعد از درجات و ولایت  
 و بدلیت مگر مقام نبوت پس پاک خداست چه عجب نیک و کامل تر و پندید گردانید پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
**مقاله پنجاه و هفتم** فرمود رضی الله عنه احوال همه قبض است زیرا که امر کرده میشود بی بجا  
 آن و هر چیزیکه امر کرده شود بجا داشت و پس آن قبض است و ایستادن با تقدیر بسط است هر یک که  
 نیست آنجا چیزیکه امر کرده شود بجا داشت آن جز بودن او موجود در قدر پس لازم است بروی که نزاع نکند در  
 تقدیر بلکه موافقت کند و نکشاش نکند در هر چه که میرود بروی از آنچه شیرین تلخ میکند احوال محدود داند  
 پس امر کرده شد بجا داشت حدود آن و فعل آتی که آن تقدیر است حدی ندارد تا آنکه محالقت کرده شود  
 و نشان آنکه بنده در آید در مقام قدر و فعل و بسط نیست که وی گاهی امر کرده میشود بمسئول کردن خطمای  
 نفس بعد از آنکه امر کرده شده است بگذشتن خطما و نیز بکردن در آن زیرا که هر گاه که تمی شد درون وی از خطما  
 و باقی ماند روی جز پروردگار بسط کرده شد بمسئول خطما و شهود و طلب کردن خیر که آن قسمت می بوده

و چاره نیست از گرفتن آن و رسیدن بسوی آنها بسؤال می تا آنکه ثابت شود گرامی بودن او نزد  
 خدا و مرتبه او و منت نهادن حق بروی با جابت کردن وی بسوی آن و بر پا کردن بنده را بسؤال  
 کردن در دادن عظمای از پیشترین نشانهای بسط بعد قبض است و از نشانهای بسط برین آوردن  
 بنده است از بنده احوال و مقامها و از تکلف کردن در نگاها داشت حد با پس اگر گفته شود این کلام دلائل  
 میکند بر دور شدن تکلیف شرعی و بر زندقه و بیرون آمدن از اسلام و بر رد قول خدای تعالی اعجب  
 رَبِّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت جواب نکه دلائل  
 نمیکند این کلام بر آنچه که تو گفتی و نیز ساند بآن بلکه خدای تعالی بزرگتر است و ولی اگر گرامی تر است بروی  
 از آنکه در آرد او را در مقام کثرت در شرع و دین خود بلکه گاه میدارد او را از همه آنچه که ذکر کرده شد  
 و باز میگردد او را از وی و گاه میدارد او را وی آگاهانند او را و درست میگردد او را برای نگاها داشت  
 حدای شرع پس حاصل میشود نگاها داشت از گناهای محفوظ میماند حدای شرع به زور کشیدن و سختی  
 کشیدن از وی و آن ولی از حصول این اوصاف غائب است و در قرب پروردگار خود گفته است  
 خدای تعالی كَذَلِكَ لَتَصْرِفَ عَنِ السُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ بَعْضِينَ بَارِئِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ بَرِيٍّ رَازٍ رَازٍ رَازٍ  
 بندگان ماست که خالص گردانیده شدند و نیز گفته است خدای تعالی اِنْ عِبَدْتَنِى لَآتِيَنَّكَ عِلْمًا  
 سلطان برستی که بندگان من نیست مگر برای شیطان بر آنها غلبه گرفته است اَلَا عِبَادُ اللّٰهِ  
 الْمُخْلِصِينَ اِىْ كَمَ اِهْ مَكْرَاهٍ مَكْرَاهٍ مَكْرَاهٍ مَكْرَاهٍ مَكْرَاهٍ مَكْرَاهٍ مَكْرَاهٍ مَكْرَاهٍ مَكْرَاهٍ  
 پروردگار اند و آن مراد چیست وى تعالی می پرورد او را در کنار فرجه و لطف خود از کجا برسد شیطان نزد وی  
 و چگونه راه یابد بدیدار و ناخوتیها در شرح بجانبی اَبْعَدُ التَّخَفُّةِ وَاَعْظَمُ الْقَرِيبَةِ دور دشتی  
 طعام و شراب را و بزرگ گردانیدی قرب را این مثل است که زده میشود در جایی که کسی تعظیم کند اما حق را  
 ادانگند گفتی تو مرد ولی را سختی شنيع هولناک زیان باد مر این همتای فرومایه ناکس را این عقلمایه  
 ناقص و دراز کار را و راهی تباہ خلل پذیر را پناه و پناه خدا و برادران را از گمراهیهای مخالف بقدر خوش  
 که مثل است همه او بطرفها که کمال اند و بهر بانی که فراموش است و پوشتان را از پیرهای خود که تمام اند و منع کنند

و گما در اندر از گناهان دیر و درش کناد و بار بختهای خود که تمام اند و بفضلها و فروزی گرم خود که همیشه اند  
**مقاله پنجاه و هشتم** - فرمود حق تعالی که هر ساز خود را از همه سود چشم مکشای چیر از آن  
 پس تا آنکه می بینی بسوی چیر از آن کشته نمیشود مگر ترا پس بسوی فضل خداوند یکی اولین بند  
 همه جانهای یکی و نخست تو و محو گردانیدن نفس ترا پست برهانی شدن تو و محو شدن تو و دستن تر پس  
 درین هنگام کشته شود در چشم دل تو راه فضل خدای بزرگ پس می بینی آن جهت را بهر دو چشم  
 سر تو درین وقت بشعلع روشنی دل تو و ایمان تو و یقین تو پس پیدا میگردد نزد آن حال نور  
 از درون تو بر بیرون تو همچو نور شمع که در خانه تاریک است و در شب تاریک پیدا میگردد و روشنی از  
 درونهای خانه و سوراخهای آن پس روشن میشود بیرون خانه بر روشنی درون خانه پس امید میشود  
 نفس و جوارح بسوی وعده خدا و بخشش او از بخشش جز خدا و عده جزوی مهربانی کن نفس خود را  
 و تمکن بروی و پیدا را و در تاریکیهای نادانی خود و سست رانی خود پس نظر کنی بجانها بسوی خلق  
 و حول و قوت و کسب و اسباب ایشان پس اعتماد کنی بر آن پس بسته گردان و از توجهها و کشته نشود  
 مگر از جهت فضل خدا از جهت عذاب کردن و در برابر کردن بشرک تو بسبب نظر کردن بر جز خدا پس  
 و قتی که بیانی خدا را و نظر کنی بسوی فضل وی و امید داری رحمت او را نه جز او را و کور سازی خود را از  
 هر چیزی که جز او است نزدیک گردان ترا و بسیار نزدیک گردان ترا از خود و مهربانی کند ترا و پرورش کند ترا  
 و بخواند ترا و بپوشاند ترا و دار و کند ترا و دست برتخت ترا و خستشها کند ترا و تو انگر گردان ترا و یاری دهد ترا  
 دوست گردان ترا پست بر محو کن ترا از تعلق بخلق و از نفس تو فنا کند ترا پس بینی بعد از آن به روشنی خود و تو انگر محو ترا  
**مقاله پنجاه و نهم** - فرمود حق تعالی که خالی نیست حالت تو تا که هست آن حالت بلا و یا  
 نعمت پس اگر حالت بلا است پس مطالبه کرده میشود و آن بشکیبایی کردن بر و بر و صبر کردن بر و قوت  
 است و صبر کردن بالاتر است از آن پست بر راضی بودن و موافقت نمودن پست برهانی شدن و قنای  
 ابدال را و عارفان را که صاحب علم بخدا اند و اگر باشند حالت نعمت پس باز جست کرده میشود بشکر کردن  
 بر آن و شکر میباشد بر زبان و دل و جوارح اما شکر بر زبان پس با قنای کردن نعمت است که آن از خدا است

و نسبت کردن آنرا بخلق و نه بسوی نفس خود و حول و قوت خود و حرکت و کسب خود و نه نسبت کنی  
 بسوی جز تو از ان کسانی که روان شده است نعمت بر دستهای ایشان زیرا که تو و ایشان سببها  
 و وسیلهها و دست افرازند نعمت را قسمت کننده نعمت و روان کننده آن و پدید کننده آن  
 و کار کننده در آن و سبب سازنده مآثر از خدای تعالی است و قسمت کننده خدا است و روان کننده  
 اوست و پدید کننده اوست پس وی تعالی سزاوارتر است بشکرگزاری کردن از جزوی نیست نظر  
 بسوی غلام بردارنده مرید را نیست نظر مگر بسوی خداوندی که روان کننده و نعمت دهنده است  
 بآن مرید گفته است خدای تعالی در باب کسی که گم کرده است این نظر را یعلمون ظاهر اصل الحیوة  
 الدنیا و هم عن الآخر هم غافلون میدانند آنچه ظاهر است از زندگانی دنیا ایشان از زندگانی  
 آخرت بیخبر اند پس کسی که نظر کند بظایر و بسبب و بگذارد و دانش و شناخت او را بحقیقت حال  
 و مشیت پس اوست نادان کم شناخت کوتاه عقل عاقل را نمیگویند عاقل مگر بسبب نظر کردن  
 او عاقبتهای کار را اما شکر گفتن بدل پس یقین و یقین است همیشه و بعقد قلبی محکم سخت استوار  
 که همه آنچه باقیست از نعمتها و منفعتها و لذتها و ظایر و باطن در حرکات و سکنتات تو از جانب خدا است  
 نه از جزوی باشد شکر گفتن تو زبان تو بیان کننده از چیز نیست که در دل تست گفته است خدای تعالی  
 و ما بکلمن نعمة فمن الله آنچه که با شماست از نعمت پس از جانب خدا است گفته است اسبغ  
 علیکم نعمة ظاهرة و باطنة تا تم کل دانیده است بر شما نعمتهای ظایر و باطن را و نیز گفته است  
 و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اگر شما کنید نعمت خدا را ضبط نتوانید کرد آنرا پس با ثبوت  
 این معنی باقی نمی ماند مومن را نعمت دهنده جز خدا و اما شکر کردن بجوایح پس بآنست که بجهانی  
 و در کار داری آنها را و طاعت خدا نه غیر او از خلق پس پاسخ ندی کسی را از خلق در چیزی که  
 روگردانیده است از خدا و در آن و خلق شامل است نفس او و هوا او و خواستهها و آرزوها و اتمامی  
 مخلوقات را بگردانی اطاعت خدا را اصل پیروی کرده شده و پیشوا و جزا و ارفع و پیر و و پس  
 رو پس اگر یکی جز این کار را میباشی مکننده و حکم کننده بجز حکم خدا حکم دی که موضوع است



مریدگان او را که مسلمان اند و میباشی سلوک کننده جز راه صالحان گفته است خدای تعالی و من  
 لیه حکم عا نزل الله فاولئک هم الکافرون ای آن کسانی که حکم نکنند بر خلق بجز بیکه فرو فرستاده است  
 خدای تعالی پس آنکسان کافران اند و در آیت دیگر و من لیه حکم عا نزل الله فاولئک هم الظالمون  
 هر که حکم نکند آنچه فرستاده است خدا پس آن کسان ستم کنندگان اند و در آیتی دیگر هم الفاسقون ای  
 اوشان فسق کنندگان اند پس میباشند نهایت کار تو بسوی آتشی که فروزیه آن آدمیان اند و سنگها  
 و تو صبر نتوانی کرد بر تب یک ساعت در دنیا و کمتر پاره از آتش که بجهد در دنیا پس چگونه باشد صبر تو بر همیشه  
 بودن در آتش و در رخ باد و زخیان النجا النجا الواحدا الواحدا بگریزان الله الله لازم گیر خدا را انگار بار  
 هر دو حالت را و شرطهای این را زیرا که بدستیکه توتی نیستی در همه خود از یک ازین دو یا بلاست یا نعمت  
 پس بده هر حالت را نصیب و حق آن از صبر و شکر کردن بر آن و جوی که بیان کردم برای تو پس گفتم مکن  
 در حالت بلا بسوی هیچ یک از خلق خدا و پس ای مکن به تنگ آمدن خود را هر هیچ یک را و تمت مکن پروردگار  
 خود را در باطن خود و شک مکن در حکمت وی در برگزیدن حق آنچه نیکوتر است مرزا در بنیای تو و آخرت تو  
 پس میر حاجت خود را بسوی هیچ یک از خلق خدا در دفع کردن بلا از تو پس آن شرک است در دن است از تو  
 بخدا مالک نیست با خدا در مال و کس به هیچ چیزی را نیست کسی که زنده را ساند و نه سود دهنده  
 و نه بازگرداننده بلا و نه باریک کننده عطا و نه بیا سازنده و نه ببار سازنده و نه تندرستی دهنده و نه به سازنده  
 جز خدای تعالی پس مشغول نشو بخلق نه در ظاهر و نه در باطن زیرا که بدستیکه ایشان به برگزیده نیاز نکنند  
 از آنچه خواسته است خدا از قضای وی چیزی را بلکه لازم گیر صبر را و رضا و موافقت را و قناراد فعل خدا  
 که در تو کن پس اگر محروم کرده شوی از همه این چیزها پس بر تو باد بعد و خواستن بسوی او و زاری نمودن  
 و اقرار کردن بگناهان و فریاد کردن از بدی نفس و اقرار کردن بپاکی حق و به یگانگی و استغاثه بفرشتگان  
 و بیزاری نمودن از شرک خفی و طلب کردن صبر و رضا و موافقت را تا آنکه برسد آنچه نوشته شده است  
 خود را پس در شود بلا و بکشتایدانده و بسیار نعمت و فراخی و شادمانی و خوشحالی چنانچه بود در حق  
 پیغمبر خدا ایوب علیه السلام چنانچه میر و سیاه شب و می آید و شنائی روز و میر و سردی زمستان نمی آید

با دوزخ تابستان و خوشی اوزیر اگر هر چیزی را ضد و مخالف است و نهایت لذت معین است  
 و جای اینها پس صبر کلید کشف است و آغاز او نهایت او و خوبی او است چنانچه آمده است در حدیث  
 الصابون الايمان كالراس من الجسد صبر از جزء ایمان است چنانچه سر از تن و در لفظ دیگر الصبر  
 الايمان كله صبر همه ایمان است و گاهی بیابا شکر همین ملا بست بختها و آن نعمت بخشها است  
 که قسمت کرده شده بر اوست پس شکر گفتن تو آمیزش تست بآن نعمت در حال  
 فنا تو و دور شدن هوای نفس در حال پدید آمدن و نگاه داشتن شرع و این حالت  
 ابدال است و جای نهایت است عبرت گیر چنانکه ذکر کردم برای تو تاراه نموده شوی نشاء الله تعالی  
**مقاله ششم** فرمود رضی الله عنه آغاز کار سیر و ن آمدن است از محمود طبع بسوی چینه که  
 حکم کرده بدان شرع پست بسوی تقدیر بعد از آن باز گشتن به آن که محمود طبع بود بیشتر نگاهداشت  
 حدای شرع پس سیر و ن می آید از محمود طبیعت از خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح کردن  
 و خانه که حکم طبع بود بسوی امر شرع و ن می آید پس سیر و ن میکنی کتاب خدا و سنت رسول او چنانچه  
 گفته است خدای تعالی ما انک کوا الرسول فخذوه و ما انک کوا عنه فانتھوا انچه بد شما را  
 رسول بگیرد آنرا و از آنچه باز دارد شما را از آن پس باز آیند و گفته است قل ان کفتم فحببوا الله  
 فاتبعونی یحببک الله بگوید محمد علیه السلام اگر بپسندید شما که دوست میدارید خدا را پس پیروی  
 کنید مرا دوست دارد شما را خدای تعالی پس فانی گردانیده شوی از هوای تو و نفس تو و  
 سیکرهای تو در ظاهر تو و باطن تو پس نباشد در باطن تو جز یگانگی خدا و در ظاهر تو جز طاعت خدا  
 و عبادت او از آنچه فرموده نمی کرده پس باشد این پیشینه تو و شعار و دنا تو در حرکت تو و آرام تو  
 در شب تو و در روز تو و در سفر تو و در حضر تو و در سختی تو و در نرمی تو و در تندستی تو و در بیاری تو و در احوال تو پست  
 برداشته شوی بسوی دادی تقدیر پس تصرف کند در تو تقدیر پس فانی شوی از کوشش  
 و مشقت خود و حول خود و قوت خود پس رانده شود بسوی تو قسمتها بیکه خشک شده است بآن قلم  
 و گدشته است بآن علم آبی پس آمیزش کرده شوی بآن اقسام داده میشوی در گرفتن آن نگاهداشت

و سلامتی پس نگاه داشته میشود در آن حد های شرع و حاصل میشود در آن موافقت مفعول خداوند را و  
 پاره نمیشود حکم شرع بسوی کفر و کجی و مباح گردانیدن آنچه حرام کرده شده است و خوار داشتن  
 چیزی را که امر کرده شده است گفته است خدای تعالی انما نحن نزلنا الذکر و ان الله لحافظون ما فرود  
 فرستادم ذکر را که قرآن است و بدرستی که با نگاه دارنده ایم و نیز گفت لکن لا تلتزموا عند الشروع  
 و الخشعة انه من عبادنا المخلصین همچنین برگردانیدم از یوسف بری را بود او از بندگان ما  
 که خلاص کرده شده اند پس صاحب میباشد آنکس را نگاه داشت و پر بیز تا وقت موت بر حمت خدا  
 و نیست این مسموم طبع گرفتاری تو که آمده کرده اند برای تو پس منع کرده شده اند از تو در حال  
 سیر کردن تو در راه حق و رفتن تو در صحرا های طبیعت و بیابانهای هوا و مسموم طبع زیرا که این مسموم  
 طبع گرسنه و بار بار است پس دور کرده شدند از تو تا اگر آن سازند ترا پس سست گردانید ترا و باز  
 گردانید ترا از جای قصد تو و مطلوب تو تا هنگام رسیدن باستانه فنا و فنا رسیدن است بقرب حق  
 و شناسایی با و مخصوص گشتن بسیر با و علمهای لدنی و در آمدن در دریاهای نور از جهت آنکه زیان  
 نمیکند تاریکی طبیعتها آن نور را پس طبع باقی است تا وقتی که جدائی کند روح تن را از برای تمام  
 گرفتن قسمتها زیرا که اگر دور شود طبع از آدمی هر آنکه نه پیوند بفرشتگان و پاره گردد انتظام باطل  
 شود و حکمت پس باقی ماند طبع در تو تا تمام گیری قسمتها و حظها را پس می باشد بقاء طبع  
 چنانچه فرموده است صلوات الله علیه و سلم حجب الی من دنیا کما نزلت الی اخره پس هرگاه که  
 فانی شد پیغمبر صلوات الله علیه و سلم از دنیا و آنچه در آن است باز گردانیده شده بسوی وی قسمتهای فی  
 که باز داشته شده بود از وی در حال سیر وی بسوی پروردگار وی پس تمام گرفت آنها را از جهت نفی  
 کردن هر پروردگار خود را و راضی بودن بفضل پروردگار خود و فرمانبرداری نمودن  
 مرا و او را پاک است نامهای او و عام است رحمت او و شامل است فضل او و مراد او و انبیاء او را  
 پس همچنین ولی است درین باب باز گردانیده می شود بسوی قسمتها و حظها بعد  
 فنا با نگاه داشتن حد های شرع پس این باز گشتن است از نهایت بسوی بدایت

مقاله شخصیت یکم - فرموده‌ی الهی علیه السلام تکلیف داده شده است به توقف کردن  
و کاهش نمودن نزد حاضر شدن قسمت از قبول کردن و گرفتن تا آنکه گوهری و پدیدار او را حکم شرع  
مباح بودن آن و علم لائق قسمت بودن آن چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم المؤمن  
فما شرع المنافق لفاق مسلمان تقیتش کننده است منافق در گیرنده است به تقیتش و نیز  
گفته است المؤمن و قاف مسلمان توقف کننده است و گفته است علیه السلام مع ما یزیک  
الحی کما یریبک بگذار چیز را که در شک نمی اندازد بسوی چیزی که در شک نمی اندازد ترا پس مؤمن  
توقف میکند و در قسمت از خوردن و پوشیدن و کساح و همه چیز را که کشاده میشود برای او  
پس بگیرد تا آنکه حکم کند برای او بر و بودن گرفتن آنرا حکم شرع این وقتی است که باشد مؤمن  
در حالت تقوی یا تا آنکه حکم کند برای او بر و بودن امر باطن و قتی که باشد مؤمن در حالت ابدیت  
یا تا آنکه حکم کند او را علم بتقدیر الهی و قتی که باشد در حالت ابدیت و غوثیت یا حکم کند فعل الهی که آنقدر  
محض است و این حالت بدلیت و غوثیت حالت فناست پستری آید و من را حالت دیگر و آن  
اینست که میگردد هر چیزیکه بسیار او را کشاده شود برای او بے آنکه مقید شود با هر دو علم با دوام که عرض  
کنند بروی حکم شریعت یا امر باطن یا علم بتقدیر پس چون اعتراض کند یک از این سه چیز بازمی آید  
اگر گرفتن وی مانند آنرا پس این حالت خلاف حالت نخستین است پس در حالت نخستین غالب  
بر وی توقف و درنگ است و در حالت دوم غالب بر و گرفتن و محاطات است با آنچه کشاده شده است  
پستری آید حالت سوم پس در وی گرفتن محض است آینه‌اش بجزیر که کشاده میشود از نعمتها  
بے وجود اعتراض یک از این سه چیز و این حالت حقیقت فناست پس می باشد مؤمن در آن محفوظ  
از آفتها و پاره کردن حدای شرع نگاه داشته شده و برگردانیده شده از وی بدیدار گفته است خدای تعالی  
کذلک تصرف عند السوء الی آخره پس میگردد بنده با نگاه داشتن از پاره کردن حدای شرع  
با بچوبنده که سپرد شده است کار با بسوی وی و اذن داده شده برای او از جانب مولی و اطلاق  
کرده شده از قید با در مباح گردانیدن چیز را آسان گردانیده شده برای وی نیکی پس به اینچنین آید مؤمن

قسمت صاف اوست از آفتها و تیرگیها و عاقبتهای بد در دنیا آخرت موافق خواست خدا و امر رضا  
 و فعل او را نیست هیچ حالت بر بالای این حالت و اینست نهایت کار و این حالت بهترین و زیاده  
 که بزرگ اند و صفات به شوق او ندان سر با آنکه اینک مشرف شده اند بر تاندا حواله پیغمبر ﷺ و الله اعلم  
 مقالہ شخصیت دوم - فرمود خدای تعالی چه عجب بسیار است که میگوئی نزدیک گردانیده شده  
 بحسرت فلان بود و گرد کرده شدم من و داده شده نعمت فلان و محروم کرده شدم من و تو نگردد شده فلان  
 و درویش گردانیده شدم من و تندرست ساخته شد فلان و بیمار کرده شدم من و بزرگ گردانیده شد  
 فلان و خوا گردانیده شدم من و ستوده شد فلان و نکو سپیده شدم من و راست گو گرد شده فلان  
 و دروغ گو ساخته شدم من آیا نیدانی که برستیکه خدای تعالی یکلیست دو احد و دست میدارد یگانگی را  
 در محبت وی و قتیکه نزدیک گردانید خدای تعالی ترا بر آیه خیر خود کم کرد دوستی تو مر خدا را و منقسم می شود  
 زیرا که بسیار است در آید و تو میل بسوی کسی که پیدا شده است پیوند کردن و نعمت دادن بردست و  
 پس کم میگرد و محبت خدا در دل تو و خدای تعالی غیرت ناک است دوست نمیدارد شریک این زادت  
 در دستهای خیر خود را از تو بمواصلت کردن و زبان ایشان را از ستودن و ستایش کردن تو و پایهای را  
 از رفتن بسوی تو یا مشغول نشوی بسبب غیر از خدا آیا نشنیده قول پیغمبر علیه السلام را جملت  
 القلوب علی حب من احسن الیهما و بعض من اساء الیهما پیدا کرده شده اند و ما بردست داشتن  
 کسیکه نیکی کرده است بجانب آنها دشمن داشتن کسیکه بدی کرده است بسوی آنها پس خدای تعالی  
 باز میدارد مردم را از نیکی کردن بسوی تو از هر دو و هر سو تا آنکه یگانگروانی او را دوست داری آنرا و گردی  
 مر خدا را از هر دو و بظاہر خود و باطن خود در حرکات خود و سکناات خود پس نمی بینی نیکی را مگر از خدا و نه بدی را  
 مگر از وی فانی شوی از خلق و از نفس و هوای او و از خواست و آرزو و از هر چه جز خدا است بعد از ان  
 در هر گزیده میشود دستها بسوی تو بفراخ کردن و در باختن مال و عطا کردن و زبانها بستودن و ستایش  
 کردن پس بنا بر نعمت می دارد و خدا را همیشه در دنیا پیوسته در آخرت پس بی ادبی مکن نظر کن  
 به گاه داشت ادب بسوی کسیکه نظر میکنند بسوی تو که پروردگار است در روی آبر بر کسیکه رو آورده است

بر تو دوست دار که دوست میدارد ترا حاجت کن کسی را که میخواهد ترا دیده دست خود را بکسی که  
 ثابت میدارد ترا از افتادن تو و بیرون نمی آرد ترا از تاریکیهای نادانی تو و میسر کند ترا از هلاک شدن تو  
 و می شود ترا از نجاستهای تو و پاکیزه میگرداند ترا از چرکها و ریهایی تو و خلاص میگرداند ترا از مروری  
 و بد بونی تو و از قصدهای تباه تو و نفس تو که امر کننده است ببدی و پیوستگان که گمرازان تو گمراه  
 کننده گان اند شیاطین تو و بهوای تو اند و دوستان تو که جاهلان اند و راهنزان راه حق و در میان  
 افتادگان اند میان تو و هر چیز گرانمایه و گران بها و از چند تا کی تقید بقید عادت تا کی گرفتاری  
 بخلق تا که متابعت نفس تا کی رعونت تا کی خواهش دنیا تا کی خواهش آخرت تا کی تو با آنچه جز موی  
 است بجائی تو از پیداکنده همه چیز و هست کننده همه و اول همه آخر همه ظاهر و باطن است خدا  
 که بازگشت همه بسوی اوست مراد اوست دلها و آرام جانها و فرد آمدن بارها و اوست بخشش منت نهادن  
**مقاله شصت و سوم** - فرمود رضی الله عنه دیدم در خواب گویا که من میگویم اے  
 شرک آرنده پروردگار خود در باطن خود بنفس خود و ظاهر خود بخلق و بے و در عمل خود بخواست  
 خود پس گفت مردی که در چلوئی من است چیست این سخن پس گفتم این نوعی از معرفت است  
**مقاله شصت و چهارم** - فرمود رضی الله عنه تنگ شد مرا کار من روزی پس جنبید  
 نفس من زیر بار آن و جست راحت را و بیرون آمد و کشادگی را پس گفته شد مرا چه میخواهی پس گفتم  
 میخواهم مرگم را که نیست زندگی در آن و زندگی را که نیست مرگ در آن پس گفته شد مرا چیست مرگم که  
 نیست در آن زندگی و زندگی که نیست مرگ در آن گفتم مرگم که نیست زندگی و روی مردن است  
 از جنس خود و از خلق پس نه بیم ایشان را در زیان و سود و مردن است از نفس خود و هوا و خود  
 و اراده و آزادی خود در دنیا و آخرت خود پس زنده نباشم در همه چیز یا دیاقته نشوم هستی اما  
 زندگی که نیست مرگ در آن پس زنده بودن من است بعل بروردگار خود بی هستی من در آن موت در آن  
 هستی من است با وجود پروردگار پس بود این خواست گرانمایه ترین خواهشی که خواهم آنرا از اوقات که عقل یافتم  
**مقاله شصت و پنجم** - فرمود رضی الله عنه چیست این تا خوشنودی تو بر پروردگار خود از بهر

تا خیر کردن اجابت دعا میگوئی حرام که برین سوال کردن خلق را واجب گردانید برین سوال کردن  
 مراد را عرض و جل و ذن میخوانیم و او را جواب نمیدهد و این گفته میشود مگر آیا ازادی تو یابنده پس اگر گوئی که  
 من آزادم پس کافی و اگر میگوئی من بنده ام پس گفته میشود مگر آیا تحت می نمی تو مر خداوند خود را در تا خیر اجابت  
 دعای تو و شک کننده در حکمت دی و مهربانی وی با تو و با همه خلق وی و در دشمنی وی احوال  
 خلق را یا تحت نمند نه مراد را پس اگر هستی تو تحت نه نمند مراد را و اقرار کننده در حکمت او را  
 و اراده و مصلحت او را برای تو در تا خیر کردن اجابت دعا پس بر تو باد شک گفتن مراد را بر آنکه  
 وی شاید که برگزیده باشد برای تو آنچه که نیکوتر است و تحت است و در کردن بتاهی را و اگر هستی  
 تو تحت کننده مراد را درین پس تو کافی بسبب تحت کردن تو مراد را زیرا که تو بسبب آن تحت  
 کردن نسبت کردی مراد را بسوی ظلم کردن و حال آنکه او نیست ستم کننده مرید گنا را نمی پذیرد ظلم را  
 و محال است بر او که ظلم کند زیرا که وی مالک است و ملک هر چیز است و مالک مراد را است گردانیدن  
 از حال بجای در ملک خود هر چه که نخواهد پس اطلاق کرده نمیشود بروی نام ظلم و نیست ظالم مگر  
 کسیکه تصرف کند در ملک غیر خود بی دستور می غیر پس بر بند بر خود راه یا خوشنودی ابروی تنگ  
 در کار کردن وی در تو بچیزیکه مخالف طبع و شهوت نفس است و اگر چه باشد در ظاهر حال خلاص  
 مصلحت مراد را پس بر تو باد بشک کردن و صبر نمودن و موافقت کردن در رضی بودن گذشتن  
 اظهار ناخوشنودی و تحت را و ایستادن یا رعونت نفس او بهوای او را که گمراه میکند از راه  
 خدا و بر تو باد همیشه دعا کردن و بر راستی پناه جستن و گمان نیک داشتن سپردن کار خود و چشم  
 داشتن کشادگی را از روی و راست داشتن بوعده وی و شرم داشتن از روی و سازگاری کردن  
 مراد را و بر تو باد نگاهداشتن توحید را و شتابی کردن در گذاردن امرای او را و مستی کردن در  
 کردن گناهان که نمی کرده است و مرده انگاشتن نزد خود آمدن قضاء و قدری بر تو و فعل او در تو  
 و اگر هست شان اینک چاره نیست از اینک تحت کنی و بدگمانی کنی پس نفس تو که امر کننده است بدی  
 و گناه کننده است مراد را و خود را بهتر است تحت کردن و بدگمان شدن تو از وی تعالی

و نسبت کردن تو ظلم را بسوی نفس سزاوارتر است از خداوند تو پس بپرهیز مویافت نفس را و دوست  
گرفتن او را و خرسند بودن بفعال می و سخن می او در همه احوال زیرا که نفس دشمن خدا است و دشمن تربت  
و دوست است مردشمن خدا را دشمن ترا که شیطان را نده شده است نفس جان شین شیطان است و

جاسوس او و دوست صافی اوست الله الله تعالی پرهیز کن خدا را الحمد للحد و تبرس النجا النجا  
زود بشتاب تمت کن نفس او نسبت کن ظلم را بسوی وی و بخوان بر او این قول خدا را ما یفعل الله  
بعذابکم ان شکرتم و امنتهم چه کار دارد خدا بعد از آن که شما اگر شکر گوئید ایمان آرید و این قول  
خدا را ذلک بما قلتمت لیدانکم وان الله لیس بظلام العبید عذاب بیب علم است که پیش روخت

کرده اید شما و بد رستیکه خدا نیست ستم کننده مر بندگان را و این قول الله لا یظلم الناس شیئا  
ولکن الناس انفسهم یظلمون بدرستیکه خدا ستم نمیکند چیزی را لیکن مردم نفسهای خود را ستم  
میکند و بخوان جز آن آیتها و حدیثها باش بیکار کننده برای خدا بر نفس خود و جدال کننده مر او را  
از جانب خدا و جنگ کننده و دشمن و مینه برای خدا و صاحب چشم و لشکر خدا زیرا که بدرستیکه نفس دشمن

ترین دشمن خدا است گفته است خدای تعالی بآود اهی هو الله فانه کما نزع عینا زعنی فیک غیر الهی او  
جدالی کن هوای نفس در از زیرا که بدرستیکه شان اینک نیست نزع کننده که نزع کند از ملک من جز هوای نفس  
مقاله شصت و ششم فرمود رضی الله عنه بگوید عابکم خدا را پس اگر هست آنچه سوال میکنم  
او را قسمت کرده شده برای من پس زود است که بیاید مرا اگر سوال کنم او را یا سوال کنم او را و اگر هست

آن که قسمت کرده نشده است پس بنید هر را سوال کردن من بلکه سوال کن خدا را هر چه میخواهی  
و حاجت داری بسوی آن از نیکی دنیا و آخرت ما و امیکه نباشد در سوال چیزی حرام کرده شده  
و با آنچه که مصلحت نیست در آن زیرا که بدرستیکه خدا امر کرده است بسوال کردن و برانگیزه است بر آن  
و گفته است ادعونی استجب لکم دعا کنید مرا قبول کنم برای شما و گفته است واسالوا الله من

فضله سوال کنید خدا را از فضل او و گفته است پیغمبر علیه السلام اسألو الله و انتم موقوفون بالاجابة  
سوال کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنندگان اید با جایت و نیز گفته است علیه السلام اسألو الله



مبطون الکفکه سوال کنید خدا را بباطن کفهای خود و جز آن از حیرتها و مگو که من بسیار سوال میکنم  
پس نمیدهد و درین هنگام سوال نخواهم کرد و او را بلکه همیشه باش بدعا کردن وی زیرا که بد رستی که  
اگر هست آن قسمت کرده شده میراند آنرا بسوی تو پس از آن که سوال میکنی و او را پس باید میکنند  
ترا این دادن بعد سوال ایمان را و یقین و توحید را و گذاشتن سوال خلق را و باز گشتن بسوی  
او تعالی در همه احوال تو و فرود آوردن حاجتهای ترا بخدا و اگر نباشد آن قسمت کرده شده میدهد  
خدای تعالی ترا تو نگری از آن و راضی بودن از وی تعالی با اختیار فقر پس اگر باشد حاصل فقر و  
و مرض راضی میگردد و ترا بآن هر دو اگر هست و اعی بر میگردد و اند دل صاحب ام را از بدی مطالبه  
بسوی نرمی نمودن به تو و پس افگندن مطالبه آسان گردانیدن تا وقت فراخی تو یا افگندن و ام  
از تو یا کم کردن و ام پس اگر بیفکند و ام را از تو بگیرد داشت از آن در دنیا میدهد ترا خدای تعالی در آخرت  
ثواب بسیار را عرض آنچه ترا بسوال کردن تو در دنیا زیرا که خدا کریم است و به نیاز و بسیار مهربان  
پس نا امید نگردد مسائل خود را در دنیا و آخرت پس چاره نیست در دعا کردن از فائده و عطا

یا زو و یادیر و تحقیق آمده است در حدیث ان المؤمن یروی فی صحیفته یومیر القیمة حسنات

لذی یصلها و لوییدها فیقال له انظر فیها فیقول اعرفها من اهل الله فیقال انما اهل الله  
سأکتها فی الدنیا بدو تنیکه مؤمن خواهد دید روز قیامت در نامه خود نیکبیارا که نکرده است آنها را  
و در دنیا نکرده آنها را پس گفته میشود و ما را آیا میشناسی آنها را پس میگوید مؤمن نمی شناسم اینها را که  
از کجاست این نیکبیا پس گفته میشود و ما را که این نیکبیا بدل سوال کردن تست که کرده بودی  
آنها را در دنیا و این ثواب دادن در آخرت بجهت آنست که وی بسبب سوال کردن و خدا را  
بود و اگر و یگانه داننده و نهنده چیزی را در جای او و دهنده حق را با اهل وی و بیزار شونده از حول و  
قوت خود و ترک کننده ننگ نام و بزرگی را همه و اینها علمای نیک اندم آنها را ثواب بسیار است نزد خدا  
مقاله شصت و هفتم - فرمود رضی الله عنه هرگاه که مجاهده کنی نفس خود را و غالب شوی  
بر وی و بخشی آنرا بشمشیر مخالفت زنده میگرداند نفس خدای تعالی و نزع میکند ترا نفسی سچوید

از تو شهودت و ما و لذتها را حرام باشد از آنها و حلال تا باز گردی بسوی مجاهده کردن و پیشی نمودن  
 در آن تا بنویسد حق تعالی برای تو ثواب همیشه او این معنی سخن پیغمبر است علیه السلام و سبحنا  
 من الجهاد الا صغری الجهاد الکبیر باز گشتیم از کارزار کردن خرد که با کافران است بسوی  
 کارزار کردن بزرگ که مراد از نفس است از جهت همیشه بودن نفس بر شهوتها و لذتها و  
 فرو رفتن او در گناهان این معنی قول خدای تعالی است و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین  
 پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت امر کرد خدا مر پیغمبر خود را علیه السلام بعبادت خود  
 و آن مخالفت نفس است و پیچیدن نفس خلاف آنرا تا آنکه بیاید او را یقین ای موت پس اگر گفته شود  
 چگونه ابا آورد نفس پیغمبر صلی الله علیه و سلم عبادت را و حال آنکه وی علیه السلام نیست هوای نفس  
 مر او را گفته شد خدای تعالی و ما یُنطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی نیکوید آنحضرت  
 از هوای نفس خود نیست آن سخن گروهی که فرستاده شده است پس گفته میشود در جواب بدرستی که  
 خدا خطاب کرد پیغمبر خود را باین خطاب تا قرار یابد بدان حکم شرع پس باشد آن حکم فراینده بیان  
 است وی تا آنکه بر پا گردد قیامت پس خدای تعالی داده است پیغمبر خود را توانایی بر نفس و هوا  
 تا آنکه زیان نکند او را و نیازمند نگردد بسوی مجاهده بخلاف امت وی پس چون همیشه باشد  
 مسلمان بر مجاهده نفس تا آنکه بیاید او را موت و بپایزند و پیروز گردند و بشیریه آلوده  
 بخون نفس و هوا یابد خدا او را چیز بزرگتر که ضامن شده است برای وی از بهشت از جهت گفته و  
 تعالی اما من خاف مقام ربی و نھی النفس عن الهوی فان الجنة هی المملوۃ اما کیسکه سید  
 پروردگار خود را و باز دارد نفس را از هوا پس بدرستی که بهشت جای اوست پس چون در آرد خدا  
 مسلمانان را از بهشت و بگرداند بهشت را سرای وی و آرام جای وی و باز گشت وی ایمن گردد از  
 برگشتن از بهشت و انتقال کردن بجای دیگر و از باز گشتن بسوی سرای دنیا نو میگردد  
 برای وی هر روز و هر ساعت از گوناگون نعمتها و تغیر میگرد و بروی از گوناگون خلها و زیور و صا  
 تاخیر نیست که نیست آخر مر آنرا و نه سپری شدن چنانکه نو میگردد اند مؤمن در دنیا هر روز و بهشت

و لحظه مجاهده نفس هو را اما کافر و منافق و گناهکار هر گاه که گذاشتند مجاهده نفس هو را و در دنیا  
و پیروی کردند هر دو را و موافقت کردند شیطان را پس اختلاط کردند و گوناگون گشتان از کفر و  
شرک و چیزیکه کمتر از کفر و شرک است تا آنکه آمد ایشانرا مرگ به اسلام و بی تو به در آور و ایشان را  
خدا در آتش که آماده شده است برای کافران در قول وی تعالی و اتقوا النار التي أعدت للكافرين  
بر سبب این آتش را که آماده کرده شده است برای کافران پس چون در آورده خدای تعالی ایشان را  
در آتش و بگرداند آتش را آرمگاه و جای باش ایشان و ما وای ایشان بسوزد آتش پوستها و  
گوشتهای ایشان نو میگرداند خدا پوستها و گوشتها جز آن چنانچه گفته است عزوجل كلما انضجت  
جلودهم بدلنا لها جلودا غيرها هر گاه که بخت میشود پوستهای تبدیل میکند مرا ایشانرا پوستهای  
جز آن میکند خدای تعالی با ایشان این را چنانچه موافقت کردند نفسهای خود را و هواهای خود را  
در دنیا و گناهان خدا پس دوزخیان نو میگرداند خدا مرا ایشانرا در هر وقت پوستها و گوشتها را از بر  
رسانیدن عذاب و در دبا بسوی ایشان و بهشتیان نو میگرداند مرا ایشانرا هر وقت نعمت را  
تا و چند گردد لذتها و شهوات را ایشان و سبب آن مجاهده نفس و موافقت اوست در  
سرای دنیا و این است معنی قول پیغمبر علیه السلام الدنيا هن دعة الاخرة دنیا کشت را از آخرت است  
مقاله شصت و هشتم - فرمود رضی الله عنه وقتیکه اجابت کند خدا بنده را آنچه سوال کرده  
آنرا و بد بنده را آنچه طلبید آنرا یا نه نیشود بجهت آن اراده حق و آنچه خشک شده است بآن قلم  
و پیش رفته است بآن علم آتی لیکن موافق می افتد سوال بنده مرا و پروردگار را در وقت خود پس  
حاصل میشود اجابت و قضا شدن حاجت در وقتیکه تقدیر کرده شده است برای او در سابق از جهت  
رسیدن قدر و وقت خود را چنانکه گفته اند اهل علم در قول خدای تعالی كل يوم هو في نشان ای در  
هر روز در کاری است یعنی میراند مقدرات را بسوی اوقات پس نمیدهد خدا کسی را چیزی را در  
دنیا بجز و عا کردن او همچنین بر میگرداند از وی چیزی را بدعائی کردن وی تنها و آنچه وارث است  
در حدیث کایرد القضاء الا الله علم ای باز میگرداند قضای آتی را مگر دعا گفته شده است

که مراد از آن آنست مگر دعائیکه در قضا رفته است اینکه رو کند قضا را و همچنین نذر آید کسی بشت را  
 و آخرت بعمل خود بلکه بر حمت خدای تعالی لیکن وی تعالی میدهد بندگان نذر بشت در جهابرا اندازد  
 علمای ایشان و تحقیق آمده است در حدیث عائشه رضی الله عنها که پرسید عائشه رضی الله عنها  
 پیغمبر را صلی الله علیه وسلم اید اخل احد الجنة بعلمه فقال لا الا اخره چنانچه گذشته است ایشان در این  
 بعمل خود از آنکه واجب نیست بر خدای تعالی هر چه یک را حق لازم نیست او را وفا کردن بعد بلکه میکند  
 هر چه میخواهد عذاب میکند هر که میخواهد و می آموزد هر که میخواهد و می آموزد هر که میخواهد و می آموزد  
 میخواهد کننده است هر چیز را که خواهد پرسیده میشد و از آنچه میکند و بندگان پرسیده شود نذر روزی میدهد  
 هر که میخواهد به شمار بفضل رحمت و منت خود و منع میکند هر که خواهد بعدل خود چگونه نباشد چنین حال آنکه  
 خلق از نزد عرش تحت اثری که آن زمین بهنتم پایان ست ملک اوست و کاریگری اوست نیست  
 مالک مریدگان را جز او نیست پیداکنده مرایشان را جز او و گفته است خدای تعالی هکلی  
 من خالق غیر الله آیا هست هیچ پیداکنده جز خدا الله مع الله آیا خدا دیگریست با خدا هکلی  
 تعلم له شئاً آیا میدانی مراد را همشاق الله مملک الملک توفی الملک من تشاء الى اخره بغير حسنا  
 مقاله شصت و نهم فرمود رضی الله عنه خواهد هرگز از خدا چیزی را جز آنکه میداد مرگنا بان گذشته را  
 و نگاه داشتن از گناهان در روزهای آینده رسیده و توفیق دادن او نه نیک کردن طاعتی فرمانبرداری  
 کردن امر را و باز آمدن از نهیها و راضی بودن بتلخی قضا و تنگیسائی نمودن بر بلاهای سخت شکر کردن  
 بر نعمتهای بسیار و عطای او بعد از آن وفات کردن بخاتم خیر و لاحق شدن به پیغمبران و صدیقان و  
 شهیدان و صالحان و نیکو رفیقان اند ایشان و خواهد از خدا دنیا را و نه کشادن فقر را و بلار بسوی  
 تو نگری و سلامتی بلکه نخواهد راضی بودن با آنچه قسمت کرده و تدبیر نموده و سوال کن او را هنگام داشت  
 همیشه ابر حاکم استاده ترا در آن و فرود آورده است ترا و آزمایش نموده است ترا تا آنکه بردار و ترا  
 از آن بسوی جزآن و خدا آن زیرا که تو میدانی نیکی را که در کدام یکی ازین دو حالت است در فقر و یا  
 در غنا در بلا یا در عافیت پیچیده است از تو علم خیر یا و یگانه است وی تعالی بعلم مصلحتها و مقصدات

بتحقیق وارده شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که وی گفته است که ابا بلی علی ای حال اصبح  
 علی ما اکره او علی ما احب لا فی کاد و لا خیر فی ایها باک نمیدارم که بر کدام حال صبح کنم چرا یکباره  
 میدارم آنرا یا بر جائیکه دوست میدارم زیرا که بدوستیکه من نمیدارم نیکی را که در کدام است گفته است این سخن را  
 عمر رضی الله عنه از جهت نیک بودن خوشنودی او بمنید خدا و آرام یافتن بر برگزیدن و قضای او و تنگنا  
 گفته است کتب علیکم القتال و هو کوره لکمالی اخره چنانچه گذشت باش برین حال تا آن زمان  
 که برو و هوای تو و شکسته شو نفس تو پس گردد نفس خوار و رام زبون کرده شده پیروی کننده پیستر  
 و در شود خواست تو و آرزوهای تو و بیرون آید کائنات از دل تو پس باقی مانده در دل تو هیچ  
 چیز جز خدا پس بر شود دل تو بدوستی خدا راست گردد خواست تو و طلب خدا پس رد کرده میشود  
 بسوی تو ارا داده با مر خدا بچستن خطه از حفظها دنیاوی باشد یا اخروی پس درین هنگام سوال میکنی  
 او را عزوجل این خطه را و بخواهی آنرا در حالیکه فرمان بر داده هر امر او را و موافقت نمائده مرا و را اگر  
 میداد ترا شکر میکنی او را و آئینش میکنی بدان و اگر منع کند ترا خشم نمی گیری برو و متغیر نمی شوی  
 بروی تعالی در باطن خود تهمت نمیکنی او را در منع زیرا که بدوستیکه تو خواسته آنرا هوای نفس خود خواست  
 زیرا که تویی از ان اراده نمکنده مرا و بلکه فرمان برداری کننده مرا و را بسوال کردن و اسلام  
 هست الله بهفتادم - فرمود رضی الله عنه چگونه نیکو باشد از تو خویشستن بینی در علمای خود  
 دیدن مرچول نفس را در اعمال و چستن عوضها بر علمای و حال آنکه همه اعمال بتوفیق خدا است یاری کردن  
 و توانائی او و خواست او و فضل او و اگر باشد از بنده ناکردن گناه پس نه نگاهداشتن او است عزوجل  
 و پرستیز فرمودن او تعالی بجائی تو از شکر گفتن بران نگاهداشت اقرار کردن باین نعمتها که داده است  
 ترا آنها را چیست این حماقت و نادانی عجب میکنی بلییری نمودن جز تو و سخاوت او و بدربار چستن او  
 مال خود را و قتیکه نباشی تو کشنده دشمن خود را اگر بعد یاری دادن شجاع که خم زد در دشمن تو پیستر  
 تمام کردی کشتن او را اگر نبودی آن شجاع بودی نگنده شده بجای دشمن بدل می وقتیکه باشی بدل  
 کننده پاره از مال خود را بگر ضامن شدن شخص است گو جانم و امانت دار پندیرفته هست برای تو

عوض آن مال و جزای آن مال اگر نمی بود گفتن آن شخص امید داشتن تو در آنچه ضامن شده آن شخص  
 برای تو بذل نمیکردی تو یکدانه از مال خود چگونه خوشتن میکنی به تنها فعل خود بهترین حال تو شک و پس  
 است بر یاری دهنده و ستودن همیشه و نسبت کردن عمل بسوی وی تعالی در همه احوال گردیدی گناهان  
 و کارهاست پس بدرستی که نسبت کنی آنها را بسوی نفس خود نسبت کنی نفس بسوی ستم دبی ادبی و تهمت  
 کنی او را پس نفس سزاوارتر است بآن زیرا که بدرستی که او جای باش هر بدی است و امر کننده است هر بدی  
 و کار خست اگر چه هست خدا پدید کننده تو با وجود کسب توئی گسب کننده او است پدید کننده چنانکه گفته است بعضی  
 علماء بخدای آید فعل تو و چاره نیست از تو بچو تو ان غیر علیه السلام اعما و اوقاد و او سدا و او عمل کنید تقرب جوید  
 بر وجه صواب راستی پس هر یک آسان گردانیده شده است برای عملی که پدید آورده شده است برای آن  
**مقتضای همت و توکل** فرمود خدای تعالی عیسی ازین که یار پدیدستی یا مرد پس اگر هستی  
 مرد پس تو بار را گردانیده شده و بسیار بار بردارنده که بر سیداری با برگران و سخت ازیر که بدستی که  
 تو طالبی و هر طالب شقت انداخته شده است بروی و رنج کشیده تا آنکه برسد بسوی مطلوب و فی ذری  
 باید محبوب خود و در یاد قصد خود را نمی سزد که بگریزی از بلائیکه فرو می آید و تودر ذات و مال و اولاد و فرزند  
 تا آنکه فرو گرفته شود از تو بارها و دور شود از تو گرانیها و برداشته شود از تو درها و زائل کرده از تو رنج  
 و خوار داشتن پس نگاه داشته شوی از همه فرومایگیها و میما و چرا و سستیها و بیمارها و درها و محتاج  
 شدن بسوی خلق و آفریدگان پس در آورده شوی در گروه محبوبان که نیاز و نعمت داشته اند و خواسته  
 شده گان درگاه اند و اگر هستی مراد پس هر آینه تمت مکن حق را عز و جل در فرو و فرستادن بلا بر تو نیز شک  
 مکن هرگز در مرتبه و قدر خود برخیز زیرا که بدستی که خدا در بلا می اندازد ترا برساند ترا بجائی که مردان این راه  
 می رسند و بلند گردانند مرتبه اولیا و ابدال آید و دست داری که فرو انداخته شود مرتبه تو از مرتبه های ایشان  
 و پایه تو از پایه های ایشان و اینکه بانش خلعت تو و نورهای تو و نعمت تو و کسرتا چه مردان راست پس  
 اگر خرسند شوی تو به پستی مرتبه پس حق تعالی را رضی میشود برای تو بآن گفته است خدای تعالی والله  
 يعلم و انتم لا تعلمون خدا میداند و شما نمیدانید احتیاج میکند برای تو اینها علی و بهتر و بلند تر و نیک تر است

و تو با داری ازان پس اگر بگوئی تو چگونه درست آید مبتلا گردانیدن مراد با این تقسیم و بیان که کردی  
 با وجودیکه مبتلا گردانیدن نیست مگر برای محب و بنابر نعمت داشته نیست مگر محبوب گفته میشود  
 در جواب ذکر کردیم اولاً غالب تر را و حکایت کردیم ثانیاً آنچه نادر و ممکن است هیچ خلاف نیست و آنکه  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و بهتر محبوبان حق و بود سخت ترین مردم از روی بلا تحقیق گفته است لقد  
 اخفت فی الله کلاً یخاف احد و لقد اودیت فی الله ماله و احد تحقیق تر رسانیده شدم در  
 دین خدا آنچه ترسانیده نشده است هیچ یک و تحقیق آزار داده شدم در دین خدا آنچه اندک شده نشد  
 هیچ یک و فرمود لقد آتی علی ثلاثون من یوم و لیلة و مالنا طعام الا شئ یؤازیه ابطل لال  
 بدرستی که آمده بر من سی روز و شب و نبود میان را خوراک مگر چیزی که میپوشد از بغل بلال و تحقیق  
 گفته است انما معاشه الانبیاء انشد الناس بلائهم الا مثل فالا مثل ما کرده پیغمبران سخت ترین  
 مردم ام از روی بلا پیغمبر و منافق مرتبه و نیز گفته است اما اعرفکم بالله و انشد که من خوف من  
 عارف ترین شما ام بخدا و سخت ترین شما ام از خدا از روی ترس پس چگونه مبتلا کرده میشود و محبوب  
 و ترسانیده میشود و آنکه بنابر نعمت پرورده شده است و مراد است و نیست آن ابتلا مگر از رحمت  
 آنچه ذکر کردیم و اشاره کردیم بآن از رسیدن بر تهیهای بلند در بهشت زیرا که بدرستی که منزه از بهشت  
 برافراشته نمیشود و بلند گردانیده نمیشود مگر بجهلمانی که در دنیا کرده اند دنیا گشت را آخرت است و علمهای  
 پیغامبران و اولیا بعد گذاردن امر با و باز ماندن از نهیها شکیبائی و خوشنودی و موافقت نمودن است  
 و حالت بلا بعد از آن کشاده میشود از ایشان بلا و پیوسته گردانیده میشود و نعمت فحول نماز تا رسید برگاه حق  
 مقتدا و دو دو هم - فرمود رضی الله عنه آن کسانی که درمی آیند بازار باران از اهلین عباد  
 در وقت بر آمدن ایشان بسوی گذاردن امر بای خدا از نماز جمعه و جماعت های نماز و برای واکردن  
 حاجتها که عارض میگردد و میانش از بازار با بر چه گونه اند بعضی از ایشان کسی است که چون می آید  
 باز از روی بیند روی گوناگون شهوتها و لذتها بند میشود بآن و می آید و آن شهوات بدل می  
 پس در فتنه می آید و میگردان آن سبب اهل کس و سبب گذشتن دین و عبادت و سبب

بازگشت وی بسوی موافقت طبع و پیروی کردن هوای او را اگر آنکه در یاد او خدا بمربانی  
 و نگاه داشتن خود و صابر گردانیدن او را از ان شهوات پس سلامت بیناید و بعضی از ایشان کسی است  
 که چون بر بیند اینها را باز میگردد بسوی عقل خود و دین خود برزور صبر میکند و تکلیف میکند وی آشناست  
 گذشتن شهوات را پس آنکس بچیز مرد جهاد کننده است یاری میدهد خدای تعالی بر نفس وی  
 و طبع وی و هوای وی و شهوت وی وی نویسد برای او ثواب بسیار در آخرت چنانچه آمده است در  
 بعضی حدیثها از پیغمبر علیهم السلام انه قال لکاتب للمؤمن بترك كل شهوة عند العجز او عند القلة  
 علیها سبعون حسنة بدرستی که آنحضرت فرموده است نوشته میشود و مرسل از نگاه داشتن شهوات  
 نفس نزد در ماندگی یا نزد توانائی وی بران هفتاد نیکی یا بصیارتی که فرموده است و بعضی از ایشان  
 کس است که میگردد آن شهوات و آینه نش میکند بآن و حاصل می کند بفضل نعمت خدا که نزد  
 اوست از فراخی دنیا و مال و شکر میکند خدا را بران شهوات و بعضی از ایشان کسی است که نمی بیند  
 شهوات را و شعور نمیدارد از ان پس آنکس باینهاست از هر چه بخواهد پس نمی بیند جز او را  
 و کمر است از هر چه خواست پس نمی شنود از جزئی نزد آنکس تشنگی است از نظر کردن بسوی غیر محبوب  
 و از خواستن جز او پس وی در دوری است از چیزیکه عالم دران است پس چون به بینی آنرا و حال آنکه  
 بتحقیق در آمده است بازار را پس بپرسی او را از آنچه دیده است در بازار میگوید ندیده ام چیزی را  
 آدمی بتحقیق دیده است آن چیز را را لیکن دیده است آنها را بچشم سر خود و بچشم دل خود نگاه کرده است  
 بآن نگاه ناگمانی نه نگاه میل دیدن صورت نه دیدن معنی دیدن ظاهر ندیدن باطن پس بظاهر خود  
 نمی بیند بسوی چیزیکه در بازار است و بدل خود بسوی صبح پروردگار خود گم بسوی جلال و بزرگی بسوی  
 جمال او و بعضی از ایشان کسی است که چون در آید بازار را بر میگردد دل او بخواهد از دوری مهر با بگی مر اهل  
 بازار را پس باز میدارد مر بانی مر ایشان را از نگاه کردن بسوی چیزیکه مر ایشان را و در پیش ایشان است  
 پس آن کس از زمان در آمدن تا زمان بر آمدن وی در دعا کردن است و استغفار کردن و در خواستن نگاه  
 اهل بازار را و در شفقت کردن و مر بانی نمودن مر ایشان را پس فلان مرد سوزنده است بر ایشان



و برای ایشان چشم می اشک ریزنده است از جهت ایشان و زبان وی در تائیدش مستعد است  
 و رضای را بسبب عطا کردن حق همه بازاری از نعمتها و فضیلتها و خود پس این شخص نامیده میشود  
 شخصی شهر باوندگان و اگر خواهی نام کن این مرد در اعراض و بدل زاهد و عالم از روی معاینه  
 و دست بدست و مستحضر باشد و محبوب و مراد نائب در زمین پر بندگان خدا و میانی میان حق  
 و خلق و محبت و هادی و مهدی و مرشد و رهنمای این شخص گوگرد سبز است و بیضه تحقیق است  
 رضای خدا و رحمتا بروی باد و بر هر مسلمانی که طالب است مرضا را آورده است به نهایت مقام  
 مقالیه مفتاد و سوم - فرود رضی الله عنه گاهی مطلع میگردد اندک رضای تعالی فی خود را  
 بر عیبهای شخص دیگر دروغ گوئی او و دعوی او و بر شرک خفی وی در افعال و احوال او و بر باطن او  
 و نیت او پس غیرت میکند این فی از جهت پروردگار خود و پیغمبر او و دین او پس سخت میگردد دشمن  
 ولی در باطنش پست در ظاهر و بینی چگونگی دعوی کرده شود تنگتری را با وجود بیماری و دردهای  
 درونی و بیرونی و چگونگی دعوی کرده شود توحید با وجود شرک کفرست و در اندازنده از جناب  
 خدا و ندان صفت دشمن خداست که شیطان لعین است و صفت منافقان که سقین حکم  
 کرده شده است برای ایشان با نداشتن در پایان تر از دوزخ و همیشه بودن در آن پس روان  
 میگردد بر زبان آن ولی ذکر عیبهای آن مدعی کارهای بلند وی و غایت بی شرمی او بر عوایلی او  
 و دعوی کردن او احوال صدیقان را و فراموش کردن او با وجود بقای نفس مرفانی شدگان و قدر  
 خدا و فعل وی را و جوایز را بر وجه غیرت کردن دلی برای خدا گاهی بر طریق منکر شدن مراد او گاهی  
 بطور پند دادن مراد او گاهی بر طریق غلبه کردن بفعل خدا و او را و او سختی چشم بر آن در دنگ و دروغ  
 کرده شده است پس نسبت کرده میشود بسوی ولی خدا غیبت پس گفته میشود که آیا غیبت میکنند  
 ولی و حال آنکه او منع میکند از آن و آیا ذکر میکنند ولی کسی را که غائب است یا حاضر بعید بمانی که پیدا  
 نیست نزد خواص و عوام پس میگردد آن انکار بر ولی در حق منکران مشابه آنکه گفته است خدای تعالی  
 آنچه را که بکرم نفعها گناه شراب و قمار بزرگتر است از نفع آن هر دو در ظاهر حال انکار امری

بدست در باطن در خوش آوردن پروردگار است و اعتراض کردن است بر و پس میگرد و حالت  
 منکر حیرت پس میباشد واجب بر منکر در آن خاموش بودن و تسلیم نمودن سختن تاویل مراکز  
 در شرح و صورت رو بودن آن به اعتراض کردن بر پروردگار و بر ولی که طعن کننده است مراعاتی  
 آن مدعی و دروغ او را و گاهی میگوید آن ذکر کردن و به سبب برکنیدن او و توبه کردن او از آن  
 و باز گشتن او از جل خود و حیرت خود پس میباشد یک مرتبه مردی را سبب نفع این مغرور که پاک  
 شونده است بغیر خود و بسبب خود خدای تعالی را استغاثی می کند کسی را میخواهد بسوی راه راست  
**مقاله بیفتا و چهارم** - فرمود رضی الله عنه نخست نظر کردن عاقل در وصف ذات خود است  
 بعد از آن در جمیع مخلوقات نمیدیدند گان پس دلیل میگیرد بسبب این بر وجود آفریدگار و نمیدید  
 آنرا ایشان زیرا که در پیشه دلالت است بر پیشه و در وجود مقدورات که استوار اند نشان است  
 بر فاعل حکیم زیرا که درستی که همه چیز موجود است با دهنی اینست آنچه نقل کرده شده از عبد الله  
 ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر قول خدای تعالی و سخن لکم فانی السموات فانی الارض  
 جمیعاً منه را کرده است خدا برای شما هر چیزی را که در آسمانهاست و چیزی را که در زمین است  
 از خود پس گفته است ابن عباس در هر چیزی نامی است از نامهای خدا و نام هر شیئی اثریست از نام  
 وی تعالی پس هستی تو مگر میان اسمای او و صفات او و افعال او پوشیده در قدرت و پیدار  
 حکمت وی ظاهر است حق تعالی بصفت خود و باطن است بذات خود و پوشیده ذات خود را بصفت  
 و پوشیده است صفات را بافعال و کشاده است علم را باراده و پدید گردانیداراده را بحکمت  
 و پنهان کرد کردگار خود را و کار کردن را پدید گردانید و صفت را باراده خود وی تعالی باطن است  
 و در غیب خود و ظاهر است حکمت و قدرت خود نیست مانند او هیچ چیزی اوست شنوا و بینا  
 و تحقیق ظاهر کرده است ابن عباس درین کلام از اسرار معرفت آنچه ظاهر نگردد مگر از سینه که  
 در وی دل روشن است نشان ابن عباس بر داشتن دست محضت حضرت صلی الله علیه و سلم  
 است بدعا که فرمود اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل آملی فقیه گردان او را در دین

و بداند آن اورا تاویل عطا کند باز اخذای تعالی بر کتبه ای این قوم را و بر انگیزاند ما را در گروه ایشان  
**مقاله هفتم** و پنجم - فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا بتقوی کردن خدا و طاعت  
 و سلامتی سینه و جوامردی نفس و تازہ روی و در با ختن چیزیکه نشان او عطا کردن است باز داشتن  
 آنرا را و برداشتن آنرا را و درویشی را و نگاہ داشتن حرمت پیران و نیک اندگانی بابرادران و اندرز  
 کردن مفرودان را و گذشتن خصوصیت و نفعها و لازم گرفتن ایشان و بر کزانه بودن از ذخیره کردن  
 مال و گذشتن صحبت کسیکه نیست در گروه طالبان حق و یاری کردن در کار دین و دنیا حقیقت  
 فقر است که محتاج نشوی بسوی کسیکه آن مانند تست و حقیقت تو نگر می آید که بے نیاز  
 شوی ازین که او مانند تست و تصوف گرفته نشده است از گفتگوی علم لیکن گرفته شده است  
 از گرسنگی و بریدن چیزهاییکه الفت گرفته شده است و نیک پنداشته شده و ابتدا کن فقیر را بعلم  
 ابتدا کن او را بنبری زیرا که علم در وحشت می اندازد او را و نرمی کردن انس می آرد او را و تصوف  
 بنا کرده شده است بر پشت خصلت سخاوتی که بر ایم را بود رضا که اسحاق را بود صبر که  
 ایوب را است و اشاره و مناجات که زکریا را است و محبت و تنهایی که یحیی را است و خرقه پوشی  
 که موسی را است و شیاجی که عیسی را است و درویشی که محمد را بود صلی الله علیه و علیه و سلم  
**مقاله هفتم و هشتم** - فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا اینکه صحبت داری تو نگران  
 بعزت و بزرگی نمودن و درویشان را بخواری نمودن و رام شدن و بر تو باد بخواری نمودن  
 و خالص شدن از دنیا و آن همیشه دیدن خالق است و تمت مکن خدا را در اسباب مسکینی آرزوست  
 خدا در همه احوال مضاعف مکن حق برادر خود را از محبت اعتماد کردن بر آنچه میان تو و او است از دوستی  
 و بر تو باد بصحبت کردن با فقرا بفرقتی و ادب نیک جوامردی نمودن و بمیران نفس خود را تا آنکه  
 زنده شود و نزدیکترین مردم از خدای تعالی فراخ ترین مردم است از روی خلق و بهترین علما  
 نگاہ داشتن باطن است از التفات کردن بسوی چیزیکه جز او است و بر تو باد نصیحت کردن  
 بر عایت حق نمودن و صبر کردن بس است ترا بصحبت فقیری و خدمت کردن ولی و فقیر آنکس است

که غنا بخوید هیچ چیز جز خدا و حمله کردن بر کسیکه فرد دست ویر کسیکه بالاتر از تست شوخی؟ بشیر می  
 است و بر کسیکه آن مانند تست بد خلقی است فقر و تصوف همه کوشش است میان کوشش را  
 هیچ چیز از منزل توفیق و الهی ما را و شمارای دوست من بر تو باد بزرگ کردن خدا و همه  
 حال زیرا که آن مریکی را جامع است و بر تو باد چنگ زدن بعد خدا زیرا که این زیانها را دور  
 کننده است و بر تو باد بساختگی کردن از برای پیش آمدن بر جایهای قضا زیرا که قضا واقع  
 شدنی است و بدانکه تو پیرسیده شوی روز قیامت از حرکات و سکنات خود پس مشغول باش  
 بچیزیکه آن بهتر باشد در وقت و دور از خود را از فضول کارهای اعضا و بر تو باد بفرمانبرداری  
 کردن خدا و رسول و و کسیکه والی گردانیده است خدای تعالی او را و داد کن بسوی او حق او را و بادت  
 نکن او را با پنجه واجب است بروی و دعا کن در حال والی را که بر تو باد به نیک گمانی با مسلمانان و نیک  
 کردن نیت با ایشان و سعی کردن در میان ایشان در هر نیکی و شب نیک در حال آنکه هیچ یک را در دل  
 تو بدی باشد و نه کینه و نه دشمنی و دعای نیک کنی هر کس را که ستم کرده است بر تو و نگاهبان باش خدا  
 را و بر تو باد بخوردن حلال و سوال کردن از اهل علم بخدا را پنجه نمیدانی و بر تو باد سجا کردن از خدا  
 و بگردان صحبت خود را با خدا و حضوری با او و صحبت دار هر کس را که جز خدا است بلا حفظ صحبت خدا  
 و صدقه کن هر بامداد ببال منال خود و چون شب نگاه کنی پس بگذار نماز جنازه بر هر مسلمانی که  
 مرده است از مسلمانان درین روز و چون بگذاری نماز مغرب را پس بگذار نماز استخاره و بگو  
 در بامداد و شب نگاه هفت بار لا اله الا الله و ما اعزنا من النار و محافظت کن بر خواندن اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ  
 الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم تا آخر سوره حشر  
 خدای تعالی توفیق دهنده و یاری بخشنده است زیرا که نیست حول و نه قوت مگر خدای بزرگ  
 مهتاله مفتاد و مفتهم - فرمود رضی الله عنه باش یا خدا گویا که نیست خلق موجود پس  
 چون باشی با خدایی وجود خلق بیایی خدا و از همه فانی میشوی و چون باشی با خلق بی نفس  
 عدل میکنی و انتقامت می ورزی بر حق و از عاقبت بد سلامت می مانی بگذار همه ابر و در خلوت خود

و در آئی در خلوت تنها تا به بینی انس پسند خود را در خلوت خود بچشم باطن خود و مشاهده کنی  
 چیزه را که در ای اعیان است و دور گرد نفس بیاید بجای او امر خداوند یکی اولین بین هنگام  
 نادانی تو علم است و دوری تو نزدیکی است و خاموشی تو یاد است و وحشت تو انس است ای شخص  
 نیست در مقام عبودیت مگر خلق و خالق پس اگر برگزینی خالق را پس بگو مخلوقا نرا که بدستیکه  
 ایشان دشمن اند مرا اگر پروردگار عالمیان بپست گفت رضی الله عنه کسیکه بچشم این کار را بشناسد  
 آنرا پس گفته شد مرا آنحضرت را کسیکه غالب آید بروی تلخی صفرا می او چگونگی در یاد شیرینی ذوق  
 را پس فرمود کار کند و دور کردن شهوات از جانب خود بقصد تکلف مسلمان چون کرد از نیک  
 کند پریگردد نفس او قلب پستریگردد و قلب او سر پستریگردد و سر از حلالی بجای پستریگردد و فنا  
 پس میشود فنا و جود پستریگردد و دوستان می گنجاند ایشان را بر روی مر و فنا معدوم گردانیدن  
 خلایق است و برگشتن طبع تست بسوی طبع ملائکه پسترفانی شدن است از طبع ملائکه پستری  
 پیچتن است براه نخست درین هنگام آب میدهد ترا پروردگار تو چنانکه میخواهد آب هر ترا و میر و یاند  
 در تو آنچه میر و یاند اگر میخواهی این را پس بر تو باد مسلمان شدن پستری تسلیم شدن بقضای پستری و نابودن  
 بخدا پستری شناسا گشتن با و پستری جود حق یا فتن چون باشد و جود تو مر حق را باشد همه چیز مر  
 او را زهد کار یک ساعت است و پریزگاری کار دو ساعت است معرفت کار همیشه است  
 معقالات هفتاد و هشتتم - فرمود رضی الله عنه مر خداوندان مجاهده و محاسبه او صاحبان غم  
 را ده خصالت است که در خود ساختن آنرا پس چون بر پا دارند آنرا او استوار گردانند آنرا را حکم  
 خدا بر بند بجای بزرگ اول آنست که سوگند نخورد بنده بخدا در است نذر و نه بقصد و نه سهو زیرا که چون  
 استوار گردانند آنرا از نفس خود و عادت کرد زبان خود را بر سیدار او را این عادت بسوی نذر است  
 سوگند را بخلقت و بقصد پس چون عادت کرد آنرا میکشاید خدای تعالی برای او دوری از نورهای خود  
 شناسد سود آنرا در دل خود و بلند می او را در وجه خود و توانائی را در قصد خود و صبر خود و ستودگی نزد  
 برادران و بزرگی نزد همسایگان تا آنکه اقتدا کنند بوی کسیکه می شناسد او را و میرسد او را کسیکه

می بیند او را آدم است که پیرمیز کند دروغ گفتن را بهزل و بجد زیرا که چون چنین کند و استوار کند  
 آنرا از نفس خود و عادت کند آنرا زبان خود را کشاده گرداند خدای تعالی باین سینه او را و دشمن گرداند  
 آن علم او را گو یا که نمی شناسد دروغ را و چون لبش خود آنرا از دیگری حبیب گیرد آنرا بر روی سرش کشد  
 آن دروغ گو را بسبب آن در دل خود و اگر دعا کند مر او را بدور شدن این صفت باشد مر او را  
 ثواب سوم آنست که پیرمیز دازد و عده کند که کسی را که چیزی دهد پس خلاف کند آنرا یا بگوید  
 و عده کردن را البته زیر که این قوی ترست مکر را و در میان رونده ترست او را زیرا که خلاف  
 و عده گری از دروغ است پس چون بکن آنرا کشاده میشود برای او در سخا و پای حیا داده شود او را  
 دوستی در صداقان و بلند می مرتبه نزد خدا چهارم آنست پیرمیز داند اینک لعنت کند چیزی را  
 از خلق یا بر بخاند مقدار ذره پس بالای آن زیرا که این خصیلت از خوبیهای نیکان صدیقان  
 است و مرا نکس اعاقبت کار نیکو است در نگاهداشت خدا او را در دنیا یا چیزی که ذخیره میکند  
 او را نزد خود از درجهای و میرساند او را از جایهای انداختن که در آن هلاک شود و سلامت میداد او را  
 از خلق و روزی میکند او را امر بانی بر بندگان و نزدیکی از وی تعالی پیغمبر است که پیرمیز داند  
 دعای بد کند بر کسی از خلق اگر چه مستم کرده باشد او را پس قطع رحم نکند او را بر زبان خود و مکافات  
 نکند او با فعال او و پر دار و آنرا برای خدا و مکافات نکند او را بگفتار و کرد او را زیرا که این صفت  
 بر سیدار و صاحبش را بدرجهای بلند و قتی که نگاهدارد او را باین صفت می یابد مرتبه بزرگ دنیا  
 و آخرت و دوستی و محبت در پذیرفتن خلق همه از نزدیک دور و قبول شدن دعاها و بلند می قدر و ریکی  
 و از جهندی در دلهای مسلمانان ششم آنست که جزم نکند بر هیچ یک از خلق از اهل قبله بشکر نه بکفر نه ببقا  
 زیرا که بدرستی که این نزدیکترست بر رحمت و بلند ترست در درجه و این تاجی سنت است و دور ترست از در آن  
 و در علم خدا بکفرش و دور ترست از دشمن دشمن خدا و نزدیکترست بسوی رضای خدای تعالی و رحمت  
 وی پس بدرستی این دری بلند بزرگ است نزد خدای تعالی نتیجه میدهد بنده را امر بانی کردن خلق  
 همه به تقم آنکه پیرمیز کند نظر کردن را بخیر و از گناهان در بیرون و درون و باز داران اعضا را

زیرا که بدستیکه نظر نکردن از شتاب ترین علماست از روی ثواب در دل و اعضا درین جهان  
 با آنچه می نمود خدای تعالی برای وی از نیکی آخرت سوال میکنم خدا را که سنت نهد بر ما همه عمل کردن  
 باین خصلتها و بیرون آوردن شوتهای ما را از دلهای ما به شتم آنست که پرستیز کنند از اینکه گردانند بر هیچ  
 یک که از مردم از خود برای آن خرد نه بزرگ بلکه بردار و بار خود را از همه مردم از آنچه نیازمندست بآن و از آنچه  
 به نیاز است از آن زیرا که این تمامی عزت عبادت کنندگان است و شرف پرستیزگاران است باین  
 عمل قوی میشود و در آنکه کمتر مشغول و ناهمی نگردد و میباشند خلق نزد وی همه در یک مرتبه پس چون باشد  
 کسی همچین می بردار و خدای تعالی بسوی بے نیازی و یقین و استواری دشمن بخدا و بلند  
 نگرداند کسی را بهوای نفس خود باشد خلق نزد او در حق گفتن برابر و جزم کند  
 باینکه این سبب عزت مسلمانان و شرف پرستیزگاران است و این نزدیک  
 ترین دری ست برای اخلاص نهم نیست اینکه می سر و مرا و را  
 که بیرون طمع خود را از آدمیان و در طمع نیستند از نفس خود را و در آنچه  
 در دستهای ایشان است پس بدستیکه این عزت بزرگ تر است  
 و تو نگری خالص است و پادشاهی بزرگ است و نازیدن بزرگ و یقین  
 صافی و توکل شافی و هویدا است و این دری است از درهای اعتماد  
 بر خدا و دری است از درهای زهد و بوی گرفته میشود پرستیزگاری  
 و کامل میگردد عبادت وی و این از نشانههای کسانی است که بیدگان اند بسوی خدا و تمام واضع است  
 زیرا که بدستیکه بتواضع برافراشته میشود محل عابد و بلند میگردد و مرتبه او و کامل میشود عزت و بلندی  
 نزد خدا و نزد خلق و قادی میگردد بر چیزیکه میخواهد از کار دنیا و آخرت و این خصلت اصل همه طاعتها  
 است و شلخ آنها و کمال آنها و باین در میاید بنده منزلهای صالحان را که خوشنودانند خدا و در  
 حال خوشی و ناخوشی و این کمال تقوی است و تواضع آنست که ملاقات نکند بنده هیچ یک از مردم

و نگویید نزدیک است که باشد آنکس نزد خدا بهتر از من و بلند تر از روی درجه پس اگر باشد خرد بگوید  
این شخص گناه نکرده است خدا را و من تحقیق گناه کرده ام پس شک نیست که او بهتر است از من  
و اگر باشد بزرگ بگوید این عبادت کرده است خدا را پیش از من و اگر باشد عالم بگوید آن را  
داده شده است چیزی که نرسیده ام من بآن و یافته است چیزی که نیافته ام من و دانسته است  
چیزی را که ندانسته ام من وی عمل میکند با علم و اگر باشد جاهل بگوید این گناه کرده است خدا را بنا دانی  
و من گناه کرده ام او را بعلم و ندانم بجه خاتم من شود و بجه خاتم وی شود و اگر باشد کافر بگوید که  
نمیدانم نزدیک باشد که مسلمان شود وی پس ختم کرده شود مرا و ابل نیک نزدیک است که کافر  
شوم پس ختم کرده شود مرا ابل بد و این باب هر بانی کردن است و ترسیدن و سزاوارترین چیز نیست  
که صحبت داشته شود با وی و آخرین چیزی که باقی ماند بر بندگان پس چون باشد بنده برین  
صفت سلامت دارد و او را خدا از حادثها و برساند او را بمنزلهما بصحبت کردن مر خدا را و باشد از  
برگزیدگان خدای مهربان و دوستان وی باشد از دشمنان شیطان لغت الله که دشمن خدا است  
و آن در رحمت است و با وجود این میباشد که تحقیق قطع کرده است در کبیر را و رسیا نهاسه عجیب را  
و ترک کرده است بزرگی را در نفس خود و درین و دنیا و آخرت و آن منزه عبادت است نهایت بزرگی  
زاهدان است و علامت عبادت کنندگان است پس نیست هیچ چیز فاضل تر از آن و با وجود آن  
بسر و زبان خود را از ذکر اهل علم بیدی و آنچه بے معنی است پس تمام نمی پذیرد هیچ عمل مگر بآن و برون آورد  
کینه را و کبر را و در گذشتن از حد را از دل خود در همه احوال خود و باشد زبان او در ظاهر و نهان برابر نیکی  
و خواهش او در نهان و آشکارا یک و سخن او چنین و خلق نزد او در نصیحت برابر و عبادت از ناصحان  
و حال آنکه یاد میکند کسی را که از خلق خدا بیدی یا سرزنش میکند کسی را در کارهای بد و است دارد  
که ذکر کرده شود نزد وی کسی بیدی یا خوش حال شود دل او اگر ذکر کرده شود کسی نزد او بیدی یا  
سبب آفت عبادان یا آگاهی متعبدان و زاهدان است مگر کسی که یاری داده است او را خبر نگار داشت زبان او در جود  
مقتال هفتاد و نهم چون بیمار شد وی رضی الله عنه به بیمار میکه وفات کرد در آن گفت



مرا و افسر و عابد الوهاب که وصیت کن مرا ای سید من، بچیزیکه عمل کنم بر آن بعد تو پس فرمود بر تو با  
 بتقوی کردن خدا و بیم دار کسی را جز خدا و امید دار کسی را جز خدا بسیار حاجتهای را بسوی خدا  
 و اعتماد کن مگر بر وجود خود و بخواه تا راه از دستت نرود و بتواری ما را بهیچ یک جز خدا لازم گیر توحید اگر اتفاق هست  
**مقاله هشتاد و دوم** - فرمود رضی الله عنه چون درست شود دل با خدا خالی نمی شود  
 از آن هیچ چیز و بیرون نیز و از آن هیچ و فرمود من مغرام بی پوست و فرمود هر فرزندان خود را  
 در شوقند از گردن پس بدرستی که من با شما ام در ظاهر و با غیر شما مباحطن و فرمود بتحقیق حاضر شدند  
 نزد من چیز شما مردم پس فرار کنی بجای برایشان و آداب و رزید با ایشان اینجامه ربانی و نجشاش  
 بزرگ است و تنگ نماز بر ایشان جائی را و بسیار میفرمود و علیکم السلام و رحمه الله بکانه  
 بیامرز خدای مرا و شما را و تو به قبول کند خدا بر من و بر شما و آید بنیام خدا و حالیکه پدر و دکنده  
 بهستی گفت این روز سلام یک روز و یک شب و فرمود ای شما من باک ندارم بچیزیکه نه هیچ  
 فرشته و نه فرشته مرگ ای ملک الموت عطا کرد ما را کسیکه میکرد کار ما را بر خود جز تو و آواز کرد و آواز  
 بزرگ و این در روزی بود که وفات کرد در شبانگاه آن بدرستی که بود رضی الله عنه که بر میداشت  
 هر دو دست خود را و دراز میکرد و هر دو دست خود را میگفت علیکم السلام و رحمه الله و بکانه  
 تو که بنید بباطن خود و در آید و صفت اینک فی آیم بسوی شما و بود که میفرمود و فرمی کنی بعد از آن  
 آمد و راجع دوستی موت و فرمود میان من و میان شما و میان خلق همه دوری است و پیچ دوری میان  
 آسمان و زمین پس قیاس نکنید مرا بهیچ یک و قیاس نکنید بر من بهیچ یک بستر سوال کرد و از فرزندان او  
 عبد العزیز از دوی و حال وی پس فرمود پیر سید مرا بهیچ یک از چیزیکه من میگرم در علم خدا  
 و فرمود حال آنکه پرسید او را و له و عبد العزیز از بیماری او بدرستی که بیماری من نمیدانم او را کسی در نمی یابد  
 بهیچ یک تا وی و ز پری و نه فرشته شکسته نشود علم خدا حکم او تعالی حکم متغیر میشود و علم متغیر نمیکرد  
 و حکم منسوخ میشود و علم منسوخ نمیشود و نمیکند خدا آنچه میخواهد و ثابت میدارد آنچه میخواهد و نزد او است  
 اصل کتاب پرسیده و نمیشود وی تعالی از آنچه میکند و ایشان پرسیده میشوند پرسید او را پسر عبد العزیز

چه چیز در ناک میکند ترا از تن مبارک تو فرمود همه اعضای من در میدان بدر آمدند دل من پس نیست  
 بدل در وی و وی درست است با خدا پست آمد او را موت پس بود که میگفت استعذت  
 بـ لا اله الا الله سبحانه و تعالی و الحی للذی لا یخشی الفوت سبحان من تعززه  
 بالقدره و قهر العباد بالموت لا اله الا الله محمد رسول الله گفت پسر او موسی  
 که وی فرمود رضی الله عنه تعززه را و او انکر داین لفظ را زبان وی درست پس همیشه تکرار میکرد  
 این را تا وقتیکه گفت تعززه را و از کرد باین آواز خود را و سخت کرد او را بوی تا آنکه درست شد  
 زبان وی پست گرفت الله الله الله پست پنهان شد آواز او و حال آنکه زبان او چسبیده بود  
 به جام حلوت پست بیرون آمد جان بزرگ او رضوان الله علیه قد تعزیه آنکه در احوال  
 شیخ الانام بادی خاص و عام قدوة المحققین امام الدیار فین قطب الاقطاب جهان و فرد الاقطاب  
 زمان حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی شیخ ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه آورده اند  
 که وقتی بود که در مجلس شریف چهار صد کس دوات و قلم گرفته می نشستند و سخنان مبارک  
 می نوشتند گاهی از استماع کلام مؤثر آن حضرت مردمان جان بحق تسلیم می نمودند و جنازه بایستادن  
 از مجلس برداشته می بردند چون از دحام مردمان بسیاری شد و ضمای خانقاه گنجایش ایشان  
 نمیکرد در مصلاهی عمید می نشستند و خلایق برای شنیدن کلام مبارک جمع میشدند و وقتی بود  
 که قریب بهفتاد هزار کس جمع میشدند ملائکه و جنیان و ابدالان برای استماع حاضر می شدند  
 از انجمله شیخ الانام شرف الدین ابو محمد که کنیت مبارکش ابو محمد عبد الرحمن عیسی است سخنان مبارک الله  
 خود را جمع فرموده کتابی ساختند سمی به فتوح الغیب چونکه کتاب مذکور در حق طالبان صادق و  
 سالکان راه خالق بنایت مفید و نافع و کیمیاست بلکه از عمل کردن بران طالبان بدرجه کمال اویا  
 می رسند حضرت قدوة العارفين و امام المحققين صاحب سر خدا و مرشد طریق هدای حضرت والدی  
 قبله گاهی شاه محمد کاظم قلندر مد ظله الله تعالی بسیار دوست میداشتند و کلام پیران پیر آن حضرت  
 بود لهذا اکثر در مجلس شریف خود ذکر همین کتاب دوست میداشتند چنانچه را قلم مروف در حضور

میخوانم و بعضی طالبان حق که در خدمت حضرت تربیت می شدند مثل شاه عاشق الله و غیره نیز چون آنرا دوست میداشتند استدعای ترجمه فارسی آن نمودند بسبب آنکه از مطالعه عبارت عربی و شرح فارسی آن که طویل بود قاصر بودند حضرت والدی مد ظله العالی بحجت ایشان باین اقم فرمودند که شما ترجمه فارسی این کتاب مبارک بنویسید بنحیکه محض ترجمه باشد بے تفسیر پس بموجب فرموده ترجمه آن نوشتیم بے زیادتی لفظ در آن تا آنکه حمد و صلوة حضرت محبوب ربانی را نیز ترجمه کرده شد تا بجای حمد و صلوة این ترجمه شود و مگر در محلی که زیاد کردن لفظ مناسب بود مرعبات فارسی را اندک زیاد نموده شد و این ترجمه را کتابی جداگانه بے عبارت متن ساخته شد و نامش نور الاریاب فی ترجمه فتوح الغیب نهاده شد حق تعالی ما را و مطالعه کنندگان را عمل برین روزی کناد بحمده النبی الہ الامجاد

قد وقع الفراغ فی سنة الف

ومائتین وثمان من هجرة

النبوة صلی الله

علیه وآله

وسلم

# قطعات تاریخ طبع

از نتیجه فکر آسمان پیوند مرقع معانی را نقش بند چرخ افروز سخن بطرز نوی  
منشی نورالدین احمد صاحب کفنی کا کوردی

از حمایت علی ولی الله	که بنا مش کمال نازان است	ترجمه کرده شد فتوح الغیب	کو تصنیف غوث وراثت
نوش کتابی که فیض سرش	نکته آموز ابل عرفان است	عربی را بفارسی دیدم	در عبارت که سهل و آسان است
	کیفیا سال طبع او گفتم	نور لاریب رکن ایمان است	

دیگر

طبع شد نادر کتابی در سلوک	نور لاریبش جهان لاریب گفت
نور در منقوش سال عیسوی	ترجمه زیب فتوح الغیب گفت

شمع افروزی خامه نور بار سرآمد شعرای ذی وقار یادگار حضرت مصنف عالیقدر والا گهر  
منشی الرضی علی صاحب متخلص شریک کوردی

هر شمع بزم عرفان نور لاریب	عیان هر غوث عظمی کی ولایت	صدادگاه کاظم سے یہ آئی	بین تابان جوہ علم حایت
----------------------------	---------------------------	------------------------	------------------------

نی نوازی قلم فصاحت قم قلم سخن شناسی را ناظم مولوی محمد عاصم المتخلص به قیس سلمه

شروہ یادای سرفروشان در پیرمغان	بادہ نور بہت اندر ساغر مہر منیر	آنکہ اندر جام فیض غوث عظم تافتہ	
نی چو شمع در لگن بل آفتابی در ضمیر	آنکہ از مہر ولای عارف اسرار حق	حضرت شاہ حایت چمن مہر آید شہر	
اینانکہ بدر فضای محفل شاہ حبیب	شمع لا شرقی و غربی ہم بشیر ہم نذیر	بادہ فی بل نور عین نور جان بہت تاب	
بادہ فی بل نوریزدان بی شبیہ بی نظیر	جلوہ فرمای بہت ہیں بر تو نور ازل	قیس وحشی نور لاریب از توح اخب گیر	

دیگر

شروہ ای خاصان علام الغیوب	غیب را اندر شہادت شد ظہور	کز فتوح الغیب غوث نامدار	
---------------------------	---------------------------	--------------------------	--

دریخت هر سو کنز اسرار سر دور	مکشف شد بر قلندر سر خود	نور حق را دید در غیب حضور
نور لاریش به عالم تافت	دوره دره مهر شد نزدیک دور	چهره بکشایس چون خشن آن چراغ
موسیان را بر فروز این شمع طور	بزم ما از وجه آیز در روشن است	پاک لوری نور و نور و نور و نور
۱۳۳۱ = ۱۳۳۲ هـ		

## تقریظ منظومه

نغمه سخی طبع سر آفرین خاتم فصاحت انگین آبرو افرازی معانی پرور می لوی محمد عالم قیصر می

باوه فردشی ز خرابات ما	دوش بر آید بجا قات ما	بواجبی ساقی فرخنده پی	لعل لبش روکش صبر جام می
هیچ نسیم ست خرامش خنک	صبح خنک دار و شامش خنک	جمع کند خاطر افسرده را	زنده جاوید کند مرده را
باوه کن دار و جانش لوی	ساقی رند و لقبش مع لوی	آن خلعت پیرمغان بوتراب	آیت از نسخه ام الکتاب
قره عینین علی ولی	مولوی شاه حمایت علی	دل شدگان اگر حمایت کند	باوه گلرنگ عنایت کند
ساغر بندی در بند اومی	قصه دانش بکند جمله طی	آتش سیال چو طوفان نوح	آب حیات ست برای فتوح
غرق قفا هستی ز زندانیان	حق بردگاری طوفانیان	آنکه شنیده ز محمد خطاب	آینه موقوفو آخر فتح باب
مرده و پس نده جاوید شد	مه که فنا گشته چه خورشید شد	روز سیاهی که فنا شد شب	نور شد و صبح سرور و طرب
تخم که در ارض شده ناپدید	گشت درختی دگر باد مید	بنده که از بندگی خود رسید	زنده بخت گشت و بعزت رسید
بنده این باوه شدن می نرود	که بنده ستغنی و فارغ کن	منکد فزای می و ساقی شدم	طالب کسب جود باقی شدم
گفتم از و کای شریعالی نسب	چشم کرم کن بمن تشنه لب	گفت خذ الکاسه و اشکر لنا	ذلک فضلک لک من دنیا
روخبری ده به خواب تیان	مفت بگیه ز متاع گران	کاین قیج پاک شراب کن	میرسد از حضرت شاد ز سن
سردستان و خواب تیان	مایه تسکین مناجاتیان	خضر طریقت برده صومعه	رند حقیقت بدر سیکه
کز نهان سر عجب غریب	عین عیان حضرت شاه جلیب	آنکه هزاران برش سرنگون	منظر یک نظر ذوق فزون
چون بنوازد ز نگاه کرم	خوش برهاند ز وجود عدم	هر که ز جانش شده سرست شاد	یافته از خود همه نقد مراد
قیصری از ساغر او شاد باد	در قدش میکرده آباد باد	عکس خشن نیست که بپیش بجایم	شاه پر غیبی بود این دلهایم



CALL No.

۲۹۲۵۲

ACC. NO.

۱۵۵۵۵۸

AUTHOR

حمایت علی کا کوڑی

TITLE

نورالاریب فی ترجمہ الخ غنوج العیب

۲۹۲۵۲

۱۵۵۵۵۸

حمایت علی کا کوڑی

نورالاریب فی ترجمہ الخ غنوج العیب

Date	No.	Date	No.

AT THE TIME



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

